

www.al-milani.com

سلسله پژوهش‌های اعتقادی

(۳۵)

صحیح بخاری و مسلم در ترازوی نقد

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست نگاشتها

سرآغاز
پیش گفتار

بخش یکم

بررسی و نقد صحیح بخاری

فصل اول: شخصیت بخاری در نقل حدیث

ابوزرعه و ابوحاتم و ترک روایات بخاری
نگاهی به شرح حال ابوزرعه رازی
نگاهی به شرح حال ابوحاتم رازی
ذهلی و انتقاد او از بخاری
نگاهی به شرح حال ذهلی

بخاری و انحراف او از اهل بیت

دیدگاه ابن دحیه

نگاهی به شرح حال ابن دحیه

حدیث غدیر و موضع «بخاری»

حدیث غدیر و دیدگاه بزرگان اهل سنت

حدیث غدیر و سخن ابن جزری

بخاری و تردید او در پاره ای از احادیث امام صادق علیه السلام!!

عالمان اهل سنت و ادعای مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام

آیا در این ادّعا راستگو هستند؟

قطّان و ایراد او به امام صادق علیه السلام!!

مجالد بن سعید کیست؟

امام صادق علیه السلام و موضع ذهبی

قطّان کیست؟

ادّعاهای باورنکردنی

داستان کتاب العلل، تألیف ابن مدینی

فصل دوم: برخی روایات بی اساس در کتاب صحیح بخاری

حدیث خواستگاری از عایشه

حدیث «شفاعت آزر توسط ابراهیم»

دیدگاه فخر رازی

ابن حجر عسقلانی و توجیح حدیث

بطلان دیدگاه ابن حجر

حدیث «اقامه نماز بر جنازه ابن ابوسلول»

هدف از جعل این حدیث

حدیث «دروغ های سه گانه حضرت ابراهیم»

فخر رازی و ابطال این حدیث

حدیث «آتش زدن لانه مورچه ها توسط یکی از پیامبران»

فخر رازی و ابطال این حدیث

حدیث «امر به خوردن گوشت حرام»

حدیث جعلی و تغییر الفاظ آن

توجیه معنای حدیث

برخی علمای اهل سنّت و پایبندی به مفاد باطل این حدیث

چاره جویی گروه دیگر برای حلّ این مشکل

پاسخ از چاره جویی

حدیث «انبیا چیزی به ارث نمی گذارند»!!

حدیث «مجادله حضرت علی با پیامبر بر سر نماز شب»

نگاهی به فضایل حضرت علی علیه السلام

حدیث ساختگی و شبهه جبرگرایی

بطلان قدر از دیدگاه ابن تیمیّه
ابن تیمیّه و استدلال به حدیث جعلی
حدیث «خواستگاری از دختر ابوجهل»
حدیث «شأن نزول آیه ای از قرآن کریم»
روایت «برتری نداشتن حضرت علی علیه السلام بر اصحاب بعد از خلفا»
حدیث «مزدخواهی در برابر کتاب خدا»
حدیث أسباط «درباره طلب باران»
حدیث «احادیث بسیاری پس از من برای شما نقل می کنند»
حدیث «تحریم آلات موسیقی»
حدیث «زناکار دارای ایمان، در واقع زنا نمی کند»
حدیث «سه نفر پیامبر را به معراج بردند»
حدیث «سنگسار کردن میمون به خاطر ارتکاب زنا»
دیدگاه حمیدی و ابن عبدالبر
بخاری و سه حدیث ساختگی دیگر
سه حدیث ساختگی و دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت
نقد دیدگاه عسقلانی
حدیث «روایت مسروق از امّ رومان»
این حدیث ساختگی و حافظان بزرگ
نگاهی به شرح حال برخی حافظان
شرح حال حافظ علائی
حدیث ساختگی یاد شده و دیدگاه حافظ ابن سکن
بررسی دیدگاه صاحب کتاب الهدی
حدیث «تحریم ازدواج موقت در سال خیبر»
این حدیث ساختگی و دیدگاه عالمان بزرگ اهل سنت
دیدگاه ابن حجر عسقلانی
دیدگاه دهلوی
دیدگاه امام شافعی
چکیده بحث

بخش دوم بررسی و نقد صحیح مسلم

ابراهیم بن عبدالله سعدی و صحیح مسلم

ابوزرعه رازی و صحیح مسلم

احادیث ساختگی در صحیح مسلم

حدیث ساختگی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام

تکذیب این حدیث ساختگی

حدیثی که نشان از انتصاب ابوبکر به خلافت دارد!!

حدیث ساختگی و دیدگاه عالمان اهل سنت

حدیث «عمر نخستین کسی بود که دستور اذان را صادر کرد»

دو حدیث متناقض

حدیث «نخستین آیه ای که نازل شد»

حدیثی در فضایل ابوسفیان

کتاب نامه

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الاهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الاهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الاهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الاهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نیاید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرُزبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشند؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند... .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیة الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

صحیح بخاری و مسلم

در ترازوی نقد

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه وأشرف برّيته
محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين.

اهل سنت دو كتاب صحيح بخارى و مسلم را از آغاز تا پايان صحيح مى دانند و با آن ها معامله وحى مى كنند و تمامى مبانى و عقايدشان را بر پايه مندرجات آن ها بنا گذارى كرده اند.

پژوهش گران اهل سنت از جعلى دانستن احاديثى كه در اين دو كتاب آمده است، خوددارى مى كنند؛ چرا كه اين دو كتاب در نزد آنان منزلت و عظمت والا و فراوانى دارند.

كتاب پيش رو به بررسى و تحقيق پيرامون اين دو كتاب و برخى رواياتى كه در آن ها آمده، پرداخته است تا روشن كند كه تمام آن چه در اين دو كتاب روايت شده، صحيح نيستند؛ تا چه رسد به اين كه بگوييم رواياتى كه در آن دو كتاب نيامده، محكوم به عدم صحت هستند.

البته ما در اين زمينه پژوهش هاى ديگرى نيز داريم كه در ضمن برخى تاليفات به چاپ رسيده است، اما اين كتاب آن پژوهش را نيز در خود گرد آورده است.

خوانندگان محترم خواهند ديد كه در اين پژوهش، تنها به سخنان پيشوايان بزرگ و حافظان پرآوازه اهل سنت، استناد شده است.

اين پژوهش در دو بخش تنظيم شده است:

۱. بررسى و نقد صحيح بخارى،

۲. بررسى و نقد صحيح مسلم.

از خداوند متعال مى خواهيم كه اهل فضل و پژوهش را از اين كتاب بهره مند سازد؛ چرا كه هر توفيقى به دست اوست.

على حسيني ميلانى

بخش یکم

بررسی و نقد صحیح بخاری

فصل اول

شخصیت بخاری در نقل حدیث

در آغاز بایستی یادآور شد که ابوزرعه رازی و ابوحاتم رازی از استناد به روایات بخاری، دست شسته و دیگران را از نقل روایات و اقتباس از بخاری منع می کردند.

ابوزرعه و ابوحاتم و ترک روایات بخاری

سبکی در طبقات الشافعیة الکبری از تقی الدین ابن دقیق العید چنین نقل می کند:
آبروی مسلمانان، یکی از گودال های دوزخ است که دو گروه از مردم بر لبه آن ایستاده اند: محدثان و حاکمان.
سبکی در ادامه می گوید:

از دیدگاه من، سخن برخی مبنی بر این که: ابوزرعه و ابوحاتم به جهت مسأله مخلوق بودن قرآن از استناد به روایات بخاری دست شسته اند، از مصادیق سخن فوق است. خداوند به فریاد مسلمانان برسد! آیا جایز است برخی، بخاری را متروک تلقی کنند و حال آن که وی پرچمدار دانش حدیث و پیشرو اهل سنت و جماعت، به شمار می رود؟!^۱
شمس الدین ذهبی، نام بخاری را در کتاب الضعفاء والمتروکین آورده است. اما مناوی با ابراز تأسف از این امر می نویسد:

بخاری، زیور امت، افتخار پیشوایان، نگارنده صحیح ترین کتاب پس از قرآن و صاحب فضل جاودان است؛ همو که امام پیشوایان، ابن خزیمه درباره وی می گوید: در سراسر جهان، دانشمندتر از بخاری به حدیث، یافت نمی شود. برخی گفته اند: بخاری یکی از آیات الهی است که در روی زمین راه می رود.

ذهبی در الکاشف می نویسد: بخاری، انسانی دیندار، پرهیزکار و دارای متانت بود.
اما با این وجود سنی بودن خویش را نادیده گرفته و در کتاب الضعفاء والمتروکین می گوید:

ما سلم من الکلام، لأجل مسألة اللفظ، ترکها الرازیان؛

بخاری به جهت مخلوق بودن قرآن از بدگویی مردم در امان نماند و برای همین ابوزرعه رازی و ابوحاتم رازی، از نقل روایات او، دست شستند.

ذهبی در ادامه می نویسد: من تنها به نقل عبارت او پرداختم و از خداوند طلب آمرزش می کنم. از خداوند متعال، آرزوی سلامت داریم و از بی کسی به او پناه می بریم.^۲

۱. طبقات الشافعیة الکبری: ۲ / ۲۳۰، سیر اعلام النبلاء: ۱۲ / ۴۶۲.

ذهبی در میزان الاعتدال، شرح حال علی بن مدینی را چنین توضیح می دهد:

علی بن عبدالله بن جعفر بن حسن، حافظ حدیث، از برجستگان مورد تأیید و حافظ دوران بود. از ایرادات عقلی این است که نام علی بن عبدالله را در کتاب الضعفاء ذکر کرده و می گوید: وی طرفدار ابن ابی داوود و جهمییه بود، اما - ان شاء الله - که خدشه ای بر روایاتش وارد نیست. فرزند احمد بن حنبل، عبدالله به من گفت: پدرم احادیث علی بن عبدالله را برای ما نقل می کرد، اما از ذکر نام او، خودداری می نمود و می گفت: «شخصی برایمان روایت کرد» تا این که در نهایت، از نقل روایات وی دست کشید.

اما باید گفت که روایات علی بن مدینی در مسند احمد ذکر شده است.

ابراهیم حربی نیز نقل روایات علی بن مدینی را به کناری نهاد؛ چرا که وی به احمد بن ابی داوود گرایش داشت و در حق وی، نیکی می کرد.

هم چنین به همین علت در صحیح خود از نقل روایات وی خودداری نمود، هم چنان که ابوزرعه و ابوحاتم نیز به جهت مخلوق بودن قرآن، روایات شاگرد وی؛ یعنی محمد را نقل نمی کردند.

عبدالرحمان بن ابوحاتم می گوید: ابوزرعه به جهت مسائلی که در جریان روزگار محنت،^۳ از بخاری سر زد، از نقل روایات او دست برداشت...^۴

نگاهی به شرح حال ابوزرعه رازی

ابوزرعه رازی متوفای سال ۲۶۴ هجری و از ائمه بزرگ اهل سنت است. ذهبی در کنار نام او رمز مسلم، ترمذی، نسائی و ابن ماجه را می گذارد و درباره او می نویسد:

عبدالله بن عبدالکریم، ابوزرعه رازی، حافظ حدیث و از بزرگان است. وی از ابونعیم اصفهانی، قعنبی، قبیصه و دیگر افراد موجود در طبقه آنان در گوشه و کنار جهان، نقل روایت کرده است. از سوی دیگر مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابوعوانه، محمد بن حسین، قطان و دیگران به نقل روایات او پرداخته اند.

ابن راهویه می گوید: هر حدیثی که ابوزرعه آن را شناسد، اعتباری ندارد.

آن گاه ذهبی می نویسد: مناقب وی فراوان است.^۵

ابن حجر نیز چهار رمز فوق را در کنار نام او نهاده و می نویسد:

عبدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ، ابوزرعه رازی، امام حافظ، ثقه، مشهور و از ائمه یازده گانه است.^۶

یافعی درباره او می گوید:

۲. فیض القدير: ۱ / ۲۴.

۳. گفتنی است که مسئله «کلام الهی» و مخلوق بودن یا نبودن آن، ذهن دانشمندان اسلامی را در عصر خلفا به خود مشغول ساخت و به سبب آن مشاجرات و اختلافات غم انگیزی در میان مسلمانان رخ داد که در تاریخ از آن به عنوان «محنت خلق قرآن» یاد می شود. رک: موسوعه المصطفی والعترة: ۵۹۴.

۴. میزان الاعتدال: ۵ / ۱۶۷ / ۵۸۸۰.

۵. الکاشف: ۲ / ۲۲۳ / ۳۶۰۷.

۶. تقریب التهذیب: ۱ / ۴۹۷ / ۴۸۵۰.

ابوزرعه، حافظ حدیث و یکی از پیشوایان بزرگ است... .

ابوحاتم در مورد او می گوید: در جهات علمی، فقهی، صیانت و صداقت، جانشینی برای خود باقی نگذاشت که هیچ کس تردیدی در این سخن ندارد. من در شرق و غرب جهان، شخصی را سراغ ندارم که در این مسائل به پای او برسد. اسحاق بن راهویه می گوید: هر حدیثی که ابوزرعه آن را از حفظ نداشته باشد، اعتبار ندارد.^۷

خطیب بغدادی می گوید: عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ، ابوزرعه رازی... امام ربّانی، سرآمد و حافظ حدیث، صادق و راوی احادیث بسیار بود. چندین بار به بغداد آمد و به هم نشینی و گفت و گو با احمد بن حنبل و نقل روایت پرداخت. در میان مردم بغداد، ابراهیم بن اسحاق حربی، عبدالله بن احمد بن حنبل و قاسم بن زکریا مطرز روایات او را نقل کرده اند...^۸

نگاهی به شرح حال ابوحاتم رازی

اکنون نگاهی کوتاه به شرح حال ابوحاتم رازی متوفای سال ۲۷۷ هجری داریم.

ذهبی درباره او می گوید:

محمد بن ادريس ابوحاتم رازی، حافظ حدیث بود. وی به استماع احادیث انصاری و عبیدالله بن موسی پرداخت و فرزندش عبدالرحمان بن ابوحاتم، ابوداوود، نسائی و محاملی روایات وی را نقل کرده اند. موسی بن اسحاق انصاری می گوید: هیچ کس را ندیدم که به اندازه ابوحاتم حافظ حدیث باشد. وی در شعبان سال ۲۷۷ هجری درگذشت.^۹

سمعانی می گوید: ابوحاتم پیشوای عصر خود بود، علما در مشکلات حدیث به وی مراجعه می کردند. وی سرشار از فضل و حفظ حدیث بود و از مشاهیر علمای بزرگ، به شمار می رود. ابوحاتم اهل سفر بود و با علما دیدار می کرد.^{۱۰}

ابن حجر رمز ابوداوود، نسائی و ابن ماجه را کنار نام او قرار داده و می نویسد:

محمد بن ادريس بن منذر بن داوود بن مهران حنظلی، ابوحاتم رازی، حافظ بزرگ و از پیشوایان است... ابوداوود، نسائی و ابن ماجه در تفسیر خود از او نقل روایت کرده اند... حاکم ابواحمد در الکنی می گوید: ابوحاتم محمد بن ادريس که محمد بن اسماعیل جعفی، پسرش عبدالرحمان، دوستش ابوزرعه و دیگران از او نقل روایت کرده اند.

ابوبکر خلال می گوید: ابوحاتم از پیشوایان حدیث بود و از قول احمد، مسائل فراوانی را نقل کرد که به صورت پراکنده در اختیار ما قرار گرفته و همه آن ها نادر است.

ابن خراش می گوید: ابوحاتم امانت دار و اهل معرفت بود.

نسائی می گوید: وی فرد ثقه و مورد اعتمادی بود.

لالکائی درباره او می گوید: ابوحاتم، امام، عالم و حافظ حدیث، زبردست و اهل تحقیق بود.

۷. مرآة الجنان: ۲ / ۱۳۱.

۸. تاریخ بغداد: ۱۰ / ۳۲۶ / ۳۳۷.

۹. الکاشف: ۳ / ۶ / ۴۷۶۱.

۱۰. الأنساب: ۲ / ۲۷۹.

خطیب در مورد او می گوید: ابوحاتم یکی از پیشوایان و حافظان مورد تأیید و مشهور به علم و فضل بود... که در سال ۲۷۷ هجری در ری درگذشت.^{۱۱}

ذهلی و انتقاد او از بخاری

از پیشوایان بزرگ اهل سنت که از بخاری انتقاد کرده، محمد بن یحیی ذهلی است که اعتبار و آبروی بخاری را زیر سؤال برد، او را به بدعت گذاری دینی متهم نمود و دیگران را از حضور در مجلس وی و نگارش روایاتش، نهی کرد. سبکی در شرح حال بخاری می نویسد:

ابوحامد ابن شرقی می گوید: بخاری را در تشییع جنازه سعید بن مروان دیدم در حالی که ذهلی درباره اسامی، کنیه ها و ضعف آنان از او سؤال می کرد، اما بخاری هم چون تیر از کنار او می گذشت.

هنوز یک ماه از این موضوع نگذشته بود که ذهلی گفت: کسانی که به مجلس بخاری می روند حق حضور در مجلس ما را ندارند؛ زیرا از بغداد برای ما چنین نوشته اند که بخاری در مورد مخلوق بودن قرآن سخن گفته است. هر چند او را از این باور نهی کردیم، اما وی هم چنان به آن معتقد است. بنابراین به وی نزدیک نشوید!

سبکی پس از نقل سخنان ابوحامد ابن شرقی می افزاید:

بر پایه آن چه که از او نقل شده و در آینده به ذکر آن خواهیم پرداخت بخاری از کسانی است که گفت: قرآن، مخلوق است؛ در حالی که محمد بن یحیی ذهلی می گوید: «هر کس قرآن را مخلوق بیندارد، بدعت گذار است و هم نشینی و سخن گفتن با وی جایز نیست. هر کس گمان کند که قرآن مخلوق است، کافر به شمار می آید».

این موضوع را ابن حجر عسقلانی نیز مطرح کرده است. وی می گوید:

ابوحامد ابن شرقی می گوید: از محمد یحیی ذهلی شنیدم که می گفت: قرآن، کلام خدا و غیر مخلوق است و هر کس آن را مخلوق بیندارد، بدعت گذار است و هم نشینی و سخن گفتن با وی جایز نیست. از این پس هر کس به نزد محمد بن اسماعیل بخاری برود او را به داشتن این باور متهم کنید؛ زیرا تنها، افرادی در مجلس بخاری حاضر می شوند که از مکتب وی طرفداری می کنند.^{۱۲}

نگاهی به شرح حال ذهلی

شرح حال نگاران درباره ذهلی چنین گفته اند:

ذهلی از اساتید بخاری، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، نسائی و دیگر بزرگان حدیث بوده و ابن ابی داوود، او را «امیرالمؤمنین در علم حدیث» لقب داده است.

ذهبی در این باره می گوید:

۱۱ . تهذیب التهذیب: ۹ / ۲۸ - ۳۰.

۱۲ . هدی الساری: ۴۹۲.

بخاری، و چهار تن (از صاحبان صحاح سته)، ابن خزیمه، ابوعوانه و ابوعلی میدانی به نقل روایات او پرداخته اند، اما بخاری برای اختلافی که با وی داشته، از ذکر صریح نام او خودداری می کند. ابن ابی داوود می گوید: محمد بن یحیی برای ما حدیث نقل می کرد و در علم حدیث «امیرالمؤمنین» بود.

ابوحاتم درباره او می گوید: وی پیشوای عصر خویش بود و در هشتاد و شش سالگی، به سال ۲۵۸ هجری وفات یافت.^{۱۳}

سمعانی در این مورد می گوید: ذهلی در عصر خود، امام اهل نیشابور، رئیس و پیشتاز عالمان بود.^{۱۴}
صفدی درباره او می گوید:

امام ذهلی نیشابوری مولای محدثان و حافظ حدیث بود. وی به استماع روایات محدثان مختلف پرداخت و همه راویان - به جز مسلم - روایات او را نقل کرده اند. خود ذهلی می گوید: برای کسب علم و اخذ حدیث سه بار به مسافرت رفتم و در این سفرها صد و پنجاه هزار هزینه کردم.

نسائی درباره او می گوید: ذهلی، فرد ثقه و مورد اطمینان است.

ابوعمر و احمد بن نصر خفاف می گوید: محمد بن یحیی را در خواب دیدم و به او گفتم: خداوند با تو چه کرد؟
پاسخ داد: مرا بخشید.

گفتم: با روایات چه کرد؟

پاسخ داد: روایاتم را با آب طلا نوشتند و آن را در علین برافراشتند.^{۱۵}

بخاری و انحراف او از اهل بیت

دیدگاه ابن دحیه

بزرگان ائمه اهل سنت همانند ابوزرعه، ابوحاتم، ذهلی و اساتید دیگر بخاری، به او اهانت کرده و او را گمراه نامیده اند. رفتار اینان با بخاری، کیفر دنیوی انحراف او از امیر مؤمنان علی و اهل بیت طاهرین علیهم السلام و تحقیر و کتمان فضایل و مناقب آن بزرگواران است. علامه ذوالنسبین ابن دحیه در کتاب شرح أسماء النبی صلی الله علیه وآله به این موضوع، تصریح می کند و می گوید:

بخاری در صحیح خود و در میانه کتاب المغازی، داستانی را بدین شرح آورده است:

علی بن ابی طالب علیهما السلام و خالد بن ولید پیش از حجّه الوداع به یمن اعزام شدند. احمد بن عثمان، از شریح بن مسلمه، از ابراهیم بن یوسف بن اسحاق بن ابواسحاق، از پدرش، از ابواسحاق، برای من نقل کرد که از براء این گونه شنیدم:

۱۳ . الکاشف: ۳ / ۸۸ / ۵۲۷۴.

۱۴ . الأنساب: ۳ / ۱۸۱.

۱۵ . الوافی بالوفیات: ۵ / ۱۸۶ / ۲۲۳۵.

رسول خدا صلی الله علیه وآله^{۱۶} ما را به همراه خالد بن ولید به یمن فرستاد و آن گاه علی علیه السلام را به عنوان جانشین خالد به یمن اعزام کرد!

رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: به اصحاب خالد بگو که هر کدام می خواهند در پی تو شوند و هر کدام مایلند به مدینه بازگردند. من از کسانی بودم که در کنار علی علیه السلام باقی ماندم و چندین اوقیه^{۱۷} از غنایم به من رسید.

محمد بن بشر، از روح بن عباد، از علی بن سوید بن منجوق، از عبدالله بن بریده، از پدرش برای من این گونه نقل کرد:

پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را برای دریافت خمس به سوی خالد گسیل داشت. من علی را دشمن می داشتم و در حالی که وی (علی) (کنیزی را از غنایم برای خود برداشته بود و) غسل کرده بود به خالد گفتم: آیا این حادثه را نمی بینی؟

هنگامی که به نزد پیامبر آمدم، مسأله را برای ایشان توضیح دادم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

یا بریده! أتبغض علیاً؟

ای بریده! آیا علی را دشمن می داری؟

گفتم: آری.

فرمود:

لا تبغضه، فإن له فی الخمس أكثر من ذلك؛

با او دشمن نباش. چرا که حق وی از خمس بیش از این هاست.

ذوالنسبین پس از نقل این دو حدیث می گوید:

همان گونه که می بینید بخاری، داستان فوق را به صورت ناقص و تکه تکه، نقل کرده است. نقل ناقص احادیثی از این قبیل، از عادات بخاری است؛ چرا که انحراف وی از این مسیر، از سوء تدبیر و رأی او سرچشمه می گیرد. امام احمد بن حنبل، داستان فوق را به صورت کامل، مطمئن و صحیح، نقل کرده است. قاضی عادل، باقی مانده مشایخ و بزرگان عراق، تاج الدین ابوالفتح محمد بن احمد بن مندائی - که در شهر واسط عراق این حدیث را بر او خواندند - به نقل از فرد مورد اعتماد، رئیس، ابوالقاسم بن حصین، از فرد مورد اعتماد، واعظ ابوعلی حسین بن مذهب، از فرد مورد اعتماد دیگر به نام ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی، از امام ابو عبدالرحمان عبدالله، از پدرش ابو عبدالله احمد بن حنبل - امام اهل سنت - برای من چنین نقل کرد:

یحیی بن سعید به نقل از عبدالجلیل گفت: به مجلسی رفتم که ابومجلز و دو فرزند بریده آن جا بودند.

۱۶ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (بتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

۱۷ . اوقیه: واحد وزن است که در این جا منظور مقداری طلا و... از غنایم جنگی است.

عبدالله بن بریده گفت: هیچ کس را به اندازه علی دشمن نمی داشتیم و تنها از آن رو دوست دار فردی - که قبلاً او را دوست نمی داشتیم - شدم که با علی دشمنی می کرد؛ آن فرد به همراه سواران از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله به یمن اعزام شد و من نیز به همراه او رفتم. تنها علت همراهی من با وی این بود که علی را دشمن می داشت. در این سفر چند اسیر گرفتیم و آن فرد به رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین گزارش نوشت: کسی را بفرستید که خمس غنایم را مشخص کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به سوی ما فرستاد. در میان اسرا، کنیزی بود که بهتر از او در میان اسرا، وجود نداشت. علی، خمس را مشخص و غنایم را تقسیم نمود. آن گاه علی از خیمه بیرون آمد در حالی که از سرش آب می چکید.

گفتیم: ای ابالحسن! این چه کاری است؟

گفت: آیا آن کنیز را که در میان اسرا بود، ندیدید؟ من به هنگام تقسیم غنایم و تعیین خمس، وی را به عنوان خمس، جدا کردم، بنابراین آن کنیز در اختیار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گرفت و آن گاه سهم آل علی شد و به همین جهت با وی آمیزش کردم.

ابن بریده افزود: آن مرد گزارش دیگری را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشت. به او گفتیم: مرا به عنوان تصدیق کننده پیک نامه اعزام کن!

او نیز مرا به عنوان شاهد ماجرا اعزام کرد. وقتی نامه برای پیامبر قرائت می شد من آن را تأیید می نمودم.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله، نامه و دست مرا گرفت و فرمود:

أَتْبَغِضَ عَلِيًّا؟

آیا علی را دشمن می داری؟

گفتم: آری.

فرمود:

فَلا تَبْغِضَهُ، وَإِن كُنْتَ تَحِبُّهُ فَازْدِدْهُ حُبًّا، فَوَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَنْصِيبَ آلَ عَلِيٍّ فِي الْخُمْسِ أَفْضَلَ مِنْ وَصِيْفَتِهِ؛

او را دشمن ندار، بلکه اگر چنان چه او را دوست می داری بر این دوستی بیفزای، به آن که جان محمد در دستان اوست سوگند، بهره آل علی در خمس، بیشتر از یک کنیز است.

ابن بریده ادامه داد: پس از این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ کس را به اندازه علی علیه السلام دوست نمی داشتیم.

عبدالله بن بریده در ادامه گفت: به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، در این ماجرا میان من و پیامبر صلی الله علیه وآله واسطه ای جز پدرم وجود نداشت.^{۱۸}

۱۸ . المستوفی فی أسماء المصطفی - نسخه خطی.

ابن دحیه در جای دیگری از کتاب شرح أسماء النبی صلی الله علیه وآله پس از نقل یکی از احادیث مسلم، می نویسد: در ابتدا حدیث مسلم را ذکر نمودیم؛ چرا که وی این ماجرا را به طور کامل نقل نموده است. اما بخاری، ماجرای مذکور را به صورت ناقص، آورده و همان گونه که می بینید، به شیوه همیشگی خود، بخش هایی از آن را حذف کرده است. نقل ناقص رویدادها و به ویژه حذف موارد مربوط به علی رضی الله عنه باعث شده به او خرده گرفته شود.

نگاهی به شرح حال ابن دحیه

شایان توجه است که ابوالخطّاب ابن دحیه از بزرگ ترین و مشهورترین علما و حافظان اهل سنت است. ابن خلّکان در شرح حال وی می گوید:

ابوالخطّاب عمر بن حسن بن علی بن محمّد بن جمیل بن فرح بن خلف بن قومس بن مزلال بن ملال بن بدر بن دحیة بن فروة کلبی، معروف به ذوالنسبیین از اهالی بلنس اندلس و حافظ حدیث است. نسب ابن دحیه را به صورت مذکور از دستخط خود وی اقتباس نموده ام.

ابن دحیه می گفت: مادرش، امه الرحمان دختر ابوعبدالله بن ابوالبسام موسی بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم است و به همین جهت با دست خط خویش می نوشت:

ذو النسبیین بین دحیة والحسین؛

من ذوالنسبیین (دارای دو نسب) هستم و نسیم از یک سو به دحیه و از سوی دیگر به حسین علیه السلام می رسد.

ابن دحیه در اشاره به همین موضوع، خود را نوه دختری ابوالبسام معرفی می کرد. ابن دحیه از بزرگان و مشاهیر علم و فضل بود، دانش احادیث نبوی و موضوعات مرتبط با آن را نیک می دانست و از علوم نحو، لغت، تاریخ جنگ های اعراب و اشعار عربی آگاهی داشت. وی چندین بار در جست و جوی احادیث، بیشتر سرزمین های اسلامی اندلس را در نوردید و با علما و مشایخ آن جا دیدار کرد؛ آن گاه به «برّ العدو» رفت، وارد مراکش شد و با فضلالی آن دیار، ملاقات نمود.

آن گاه ابن دحیه به سرزمین مصر در قاره آفریقا رفت. وی پس از مدتی عازم شام، مشرق زمین و عراق شد و در بغداد به استماع روایات برخی اصحاب ابن حصین و در شهر واسط به استماع روایات ابوالفتح محمّد بن احمد بن مندائی پرداخت.

ابن دحیه به عراق عجم، خراسان، مناطق هم مرز با خراسان و مازندران نیز مسافرت کرد. تمامی این مسافرت ها با هدف یافتن روایت، دیدار با پیشوایان حدیث و اقتباس از آنان صورت می پذیرفت، اما در همین حال، دیگر راویان نیز به اقتباس و استفاده از وی می پرداختند.

ابن دحیه در اصفهان به استماع احادیث ابوجعفر صیدلانی و در نیشابور به استماع روایات منصور بن عبدالمنعم فراوی، مشغول شد.^{۱۹}

۱۹ . وفیات الأعیان: ۳ / ۴۴۸ - ۴۵۰ / ۴۹۷.

جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة درباره ابن دحیه چنین می نگارد:

ابوالخطاب، عمر بن حسن بن علی بن محمد بن جمیل بن فرح بن دحیه کلبی اندلسی بلنسی، حافظ احادیث بود و از بزرگان مشاهیر علم و فضل به شمار می رفت. دانش احادیث و موضوعات مرتبط با آن را نیک می دانست و از علم نحو، لغت، تاریخ جنگ های عرب و اشعار عربی، آگاهی داشت. وی به استماع احادیث و مسافرت پرداخت، پادشاه وقت، ملک کامل، دارالحدیث کاملیه قاهره را برای او بنا نهاد و او را به عنوان شیخ این دار الحدیث، منصوب نمود. ابن صلاح و دیگران به روایت احادیث وی پرداختند. وی در سه شنبه شب چهاردهم ربیع الأول سال ۶۳۳ هجری دیده از جهان فرو بست.^{۲۰}

جلال الدین سیوطی در کتاب حسن المحاضره نیز به شرح حال او پرداخته و می نویسد: ابوالخطاب، ابن دحیه، امام، علامه، حافظ بزرگ، عمر بن حسن اندلسی و بلنسی که در علم حدیث، از بصیرت و آگاهی فراوان برخوردار بود و از علم لغت و زبان عربی نیز بهره فراوان داشت. وی چندین کتاب را تألیف نمود و مصر را به عنوان محل اقامت خود برگزید. ابن دحیه آموزش پادشاه وقت ملک کامل را بر عهده گرفت و در دار الحدیث کاملیه به تدریس پرداخت. وی در چهاردهم ربیع الأول سال ۶۳۳ هجری وفات یافت.^{۲۱}

حدیث غدیر و موضع «بخاری»

از تعصب های شگفت آور بخاری خدشه وارد کردن به حدیث متواتر غدیر است؛ حدیثی که بیش از یکصد صحابی آن را نقل کرده اند؛ حدیثی که به چند برابر از حد تواتر رسیده است. بزرگان مورد اعتماد حدیث شناس اهل سنت نیز به متواتر بودن این حدیث تصریح کرده اند؛ آن سان که با مراجعه به کتاب هایی از دانشمندان اهل سنت متواتر بودن حدیث غدیر آشکار می شود. برای نمونه می توان به کتاب های الازهار المتناثرة فی الاخبار المتواترة و الفوائد المتکاثرة فی الاخبار المتواترة نوشته جلال الدین سیوطی، شرح الجامع الصغیر نوشته نورالدین عزیزی، شرح الجامع الصغیر اثر مناوی، المرقاة نوشته علی قاری، الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین نگارش جمال الدین محدث شیرازی، السیف المسلول نوشته ثناء الله شاگرد ولی الله دهلوی که پدر صاحب کتاب تحفه اثنا عشریه است، اسنی المطالب اثر ابن جزری و کتاب های دیگر مراجعه کرد.

ابن تیمیه درباره این حدیث می گوید: حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود:

من کنت مولاه فعلى مولاه;

هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.

۲۰ . بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة : ۲ / ۲۱۸ / ۱۸۳۲.

۲۱ . حسن المحاضرة بمحاسن مصر و القاهرة : ۱ / ۲۰۱.

این حدیث در کتاب های صحاح وجود ندارد. ولی از حدیث هایی است که علما روایت کرده اند و مردم درباره درستی آن اختلاف کرده اند. نقل شده که بخاری، ابراهیم حربی و گروهی از دانشمندان، به حدیث غدیر خدشه وارد کرده و آن را ضعیف دانسته اند.^{۲۲}

مگر گفته شود که بخاری به برخی از طرق این حدیث خدشه وارد کرده باشد، اما ابن تیمیّه خدشه را به اصل روایت نسبت داده است...!!

حدیث غدیر و دیدگاه بزرگان اهل سنت

بنابراین، اگر خدشه بخاری به اصل حدیث غدیر باشد، در پاسخ می گوئیم: شماری از بزرگان اهل سنت به صراحت سخن تردید کنندگان در حدیث غدیر را - هر کسی که می خواهد باشد - بی پایه می دانند. برای نمونه بدخشی در این زمینه می نویسد:

هذا حدیث مشهور، ولم یتکلم فی صحته إلا متعصب جاحد لا اعتبار بقوله، فإن الحدیث کثیر الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد، وقد نصّ الذهبی علی کثیر من طرقه بالصحة، ورواه من الصحابة عدد کثیر؛^{۲۳}

این حدیث صحیح و مشهور است، تنها افراد متعصب و انکار کنندگان حق در صحت آن تردید می کنند که سخن این افراد نیز اعتبار ندارد؛ چرا که به راستی این حدیث از طریق های بسیار فراوانی نقل شده است. ابن عقده در کتاب مفرد آن را به طور کامل بررسی کرده است. ذهبی نیز به صحت بسیاری از طرق نقل آن حدیث تصریح کرده است. هم چنان که شمار فراوانی از صحابه این حدیث را نقل کرده اند.

حدیث غدیر و سخن ابن جزری

هم چنین حافظ ابن جزری نیز انکار کننده حدیث غدیر را به داشتن جهل و تعصب ورزی نسبت داده است.^{۲۴} اینک شایسته است نگاهی گذرا به شرح حال ابن جزری شافعی داشته باشیم. وی حافظی مشهور است که آثار معتبری از خود به جای گذاشته است. دانشمندان این شخصیت بزرگ و کتاب هایش را تمجید کرده اند. ابن حجر به شرح حال ابن جزری پرداخته و او را با عنوان «حافظ» و «امام مقرئ» لقب می دهد. آن گاه می نویسد:

ریاست علم قرائات در سراسر ممالک به وی رسید. وی از نخستین کسانی است که درباره دعاها کتاب جامعی با نام الحصن الحصین من کلام سید المرسلین نوشته است. او برای مردم یمن فردی پرآوازه بود و از وی تعریف و تمجید بسیاری می کردند... .

اهتمام وی به قرائات بیشتر بود. از این رو ضمیمه ای ارزشمند به کتاب طبقات القراء ذهبی نگاشت و قصیده ای درباره قرائت سه گانه سرود. هم چنین کتاب النشر فی القراءات العشر را تهیه کرد... وی در سرزمین خود به پیشوای

۲۲ . منهج السنه: ۴ / ۱۳۶.

۲۳ . نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار: ۲۱.

۲۴ . اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۴۸.

بزرگ و... لقب یافت. به طور کلی وی شخصیتی بی نظیر و پرآوازه بود. مردم از نوشته های وی بهره بردند و هم چون خورشید در آفاق سیر کرد.^{۲۵}

دانشمند دیگری که به طور مفصل به شرح زندگانی جزری پرداخته، سخاوی است. وی اساتید او را در دانش های مختلف برشمرده و یادآور شده که چندین اجازه نامه افتا، تدریس و قرائت داشته است. وی در مدرسه عادلیه دمشق و بعد از آن در دار الحدیث اشرفیه دمشق به سرپرستی اساتید قاری نایل آمد... . هم چنین سخاوی به بیان سفرهای جزری به کشورهای مختلف به همراه حکایت های جالب در این زمینه پرداخته است... .

آن گاه به تألیف ها و آثار او پرداخته و همه آن ها را سودمند توصیف کرده است. از آثار او می توان کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام را نام برد. وی می گوید: طاووسی در کتاب مشیخه خود از جزری این گونه یاد می کند: وی در روایت کردن، حفظ احادیث، جرح و تعدیل و شناخت راویان متقدم و متأخر منحصر به فرد است... سپس سخاوی سخن ابن حجر درباره جزری را نقل می کند...^{۲۶}. ابن جزری در سال ۸۳۳ هجری وفات یافت.

بخاری و تردید او در پاره ای از احادیث امام صادق علیه السلام!!

از نشانه های دشمنی بخاری با اهل بیت نبوت علیهم السلام و انحراف وی از سیره آن بزرگواران، این است که نه تنها او روایات امام صادق علیه السلام را در کتاب خود ذکر نکرده؛ بلکه - العیاذ بالله - در برخی احادیث آن حضرت، تردید کرده است!!

ابن تیمیه با گستاخی تمام در مورد امام صادق علیه السلام می گوید:

هیچ کدام از ائمه چهارگانه، قواعد فقهی را از جعفر [صادق علیه السلام] اقتباس نکرده اند، اما روایات وی را در کنار روایات دیگران، آورده اند با این تفاوت که روایات دیگر چندین برابر روایات وی می باشد. از این رو نمی توان احادیث زهری را به لحاظ قدرت و کثرت با احادیث جعفر [صادق علیه السلام] مقایسه نمود.

هنگامی که برخی روایات او از قول یحیی بن سعید قطان برای بخاری نقل شد، از آن ایراد گرفت و آن را مورد تردید قرار داد و درست برای همین جهت از نقل احادیث جعفر [صادق علیه السلام] خودداری کرد. توانایی حفظ حدیث توسط جعفر [صادق علیه السلام] به پای توانایی حفظ حدیث توسط افراد مورد استدلال و استناد بخاری، نمی رسد!!^{۲۷}

عالمان اهل سنت و ادعای مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام

۲۵ . انباء الغمر بأبناء العمر: ۳ / ۴۶۷.

۲۶ . الضوء اللامع لأهل القرن التاسع: ۹ / ۲۵۵ - ۲۶۰.

۲۷ . منهاج السنه: ۷ / ۵۳۳.

بنگرید که این دشمن لجوج اهل بیت علیهم السلام چگونه با استناد به قطآن و بخاری، اعتبار این امام بزرگوار را خدشه دار می کند؟!

این در حالی است که عالمان بزرگ اهل سنت - چه در گذشته و چه در حال - از ضرورت مهرورزی، احترام و اقتدا به اهل بیت علیهم السلام و اقتباس از آنان سخن می گویند تا جایی که اهل سنت را از دشمنی با اهل بیت، منزّه می دانند و به تبرئه افرادی می پردازند که به اهل بیت، اعتراض نموده، اعتبار آنان را مخدوش کرده و یا از آنان روی گردانده اند.

آنان، انتساب چنین اموری به اهل سنت را از تعصبات شیعه می دانند، چنان که کابلی در نوزدهمین مورد از شمار تعصبات شیعیان می گوید:

اهل سنت، دشمنی با اهل بیت را از حد گذرانده اند. ابن شهر آشوب و بسیاری از علمای شیعه با ذکر این موضوع، اهل سنت را دشمن اهل بیت نامیده اند، اما دروغ و تعصب در این ادعا به طور کامل هویداست؛ چرا که از شروط مسلم ایمان این است که انسان، عترت پیامبر صلی الله علیه وآله را بیش از خود، دوست داشته باشد و از احادیثی که در این زمینه می توان به آن اشاره نمود حدیثی است که بیهقی، ابوالشیخ و دیلمی نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَكُونَ عِترَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ؛

هیچ کس باایمان نیست مگر این که من و عترتم را بیشتر از خود، دوست داشته باشد.

ترمذی و حاکم نیشابوری نیز از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

أَحَبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحَبِّي؛

به خاطر محبت به من، اهل بیتم را نیز دوست بدارید.

البته روایات دیگری نیز در این باره نقل شده است.

عالمان اهل سنت بر این باورند که هر کس علاقه به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله را ترک کند به ایشان

خیانت کرده است و خداوند متعال می فرماید:

(لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ)؛^{۲۸}

به خدا و پیامبر خیانت نکنید.

هم چنین هر کس اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله را دشمن دارد در واقع رسول خدا صلی الله علیه وآله را دشمن

داشته است. شاعر در این زمینه چه نیک سروده است:

فَلَا تَعْدِلْ بِأَهْلِ الْبَيْتِ خُلُقًا * فَأَهْلُ الْبَيْتِ هُمْ أَهْلُ السَّعَادَةِ**

فَبِغْضِهِمْ مِنَ الْإِنْسَانِ خَسْرٌ * حَقِيقِي وَحُبُّهُمْ عِبَادَةٌ**

به هیچ کس جز اهل بیت، تمسک نجوی؛ زیرا فقط اهل بیت، اهل سعادت هستند.

دشمنی با اهل بیت، یک زیان کاری حقیقی و مهرورزی به آن ها، عبادت است.

۲۸ . سوره انفال: آیه ۲۷.

علمان اهل سنت، فرستادن صلوات بر اهل بیت را در نماز، واجب می دانند. شیخ بزرگوار فریدالدین احمد بن محمد نیشابوری رحمه الله می گوید: هر کس به محمد صلی الله علیه وآله ایمان آورد، اما به اهل بیت او ایمان نداشته باشد مؤمن نیست. علما و عرفا در این مسأله، اتفاق نظر دارند و هیچ کس این موضوع را انکار نمی کند.^{۲۹}

آیا در این ادعا راستگو هستند؟

به راستی علمای اهل سنت ادعا می کنند که «هر کس به محمد صلی الله علیه وآله ایمان آورد، اما به اهل بیت او ایمان نداشته باشد مؤمن نیست»، هم چنین «علما و عرفا در این مسأله اتفاق نظر دارند و هیچ کس این موضوع را انکار نمی کند».

حال باید از آن ها پرسید که اگر به واقع در ادعای خود صادق و راستگو هستید در مورد قطن، بخاری، ابن تیمیه و امثال این ها، چه دیدگاهی دارید؟

شاه عبدالعزیز دهلوی درباره حدیث سفینه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل اهل بیتی کسفینه نوح...؛

اهل بیت من هم چون کشتی نوح هستند که هر کس در آن فرود آید نجات یافته و هر کس آن را ترک کند، غرق می شود؛ می گوید: این حدیث، نشان می دهد که رستگاری و هدایت در گرو دلبستگی و پیروی از اهل بیت است و انحراف از این مسیر، موجبات هلاک انسان را فراهم می آورد.

شاه عبدالعزیز دهلوی در ادامه سخنان خود، دلبستگی و پیروی از اهل بیت علیهم السلام را مختص اهل سنت می داند!!^{۳۰}

اگر شاه عبدالعزیز در ادعای خود صادق است باید به این پرسش، پاسخ گوید که نظرش در مورد کسانی که اعتبار امام صادق علیه السلام را زیر سؤال برده اند، چیست؟

نباید گمان کرد که مخدوش کردن وجهه امام صادق علیه السلام از سوی قطن، بخاری و طرفداران آن ها، ناشی از بغض و عناد نسبت به وی نیست و تنها از پژوهش علمی و احتیاط دینی سرچشمه می گیرد. چنین تصویری بسیار غلط است؛ زیرا اگر به گفته های ابن تیمیه، انحراف، بغض و عناد، نگوییم، پس چه نام دیگری می توان روی آن گذاشت؟ آیا می توان مصداق دیگری برای انحراف و بغض پیدا کرد؟

و اگر ابن تیمیه را دشمن اهل بیت علیهم السلام ندانیم، کدام فرد را می توان دشمن اهل بیت، تلقی کرد و انحراف از اهل بیت و تعصب علیه آنان را به او نسبت داد؟

آیا شدت احتیاط و پرهیزگاری باعث شد تا روایات امام صادق و دیگر ائمه اهل بیت علیهم السلام رها شود و روایات انسان گمراه و مفسدی چون عکرمه - که کینه اهل بیت علیهم السلام را در دل داشت - جای خود را در صحیح بخاری باز کند؟

۲۹ . الصواعق الموبقه - نسخه خطی

۳۰ . تحفه اثنا عشریه: ۲۱۹.

چگونه می توان چنین عذری را برای بخاری پذیرفت؟ و چگونه می شود کار او را توجیه کرد؟
بخاری و ذهلی اعتبار یک دیگر را به گونه ای که سزاوار فسق است، زیر سؤال برده اند و بخاری، نام ذهلی را به
تدلیس ذکر می کند؛ اما با این همه دشمنی و کینه، احادیث وی را نقل نموده، ولی از ذکر روایات امام صادق علیه السلام،
خودداری کرده است!!

اگر چنین عذری پذیرفتنی بود به طور قطع ابن تیمیّه این سخنان را بر زبان نمی آورد که «توانایی حفظ حدیث
توسط جعفر [صادق علیه السلام] به پای توانایی حفظ حدیث توسط افراد مورد استدلال و استناد بخاری نمی رسد»!!

قطّان و ابراد او به امام صادق علیه السلام!!

قطّان نیز اعتبار امام صادق علیه السلام را زیر سؤال برده و این موضوع در کتاب های رجالی اهل سنت نیز، نقل
شده است. وی در دو جمله به عیب جویی از امام صادق علیه السلام می پردازد و می گوید: «او را قبول ندارم» و «مجالد
را بیشتر از وی دوست دارم»!!

ذهبی در شرح حال امام صادق علیه السلام می نویسد:

ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق، که مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد و مادر مادرش، اسماء دختر
عبدالرحمان بن ابوبکر است. جعفر صادق علیه السلام می گفت: ابوبکر دو بار مرا به دنیا آورده است.

وی به استماع روایات قاسم، عطا و پدرش (محمد باقر علیه السلام) پرداخت و شعبه و قطّان، روایات او را نقل
کرده اند. قطّان می گوید: او را قبول ندارم...^{۳۱}.

ذهبی در جای دیگری می نویسد:

جعفر بن محمد بن علی، ثقة است، اما بخاری احادیث وی را نیاورده است. یحیی بن معین و ابن عدی، وی را
ثقه دانسته اند، اما قطّان می گوید: مجالد را بیش از او دوست دارم.^{۳۲}

مجالد بن سعید کیست؟

با عنایت به آن چه گذشت، بسیاری از ائمه اهل سنت، اعتبار مجالد بن سعید را زیر سؤال برده اند. ذهبی درباره
او می گوید:

مجالد بن سعید بن عمیر همدانی، شخصیتی مشهور و صاحب احادیث - هر چند ضعیف - است. وی به نقل
روایات قیس بن ابوحازم و شعبی پرداخته و یحیی قطّان، ابواسامه و دیگران روایات او را نقل کرده اند.

ابن معین و برخی دیگر درباره او می گویند: به مجالد، استناد نمی شود.

احمد می گوید: هیچ کس به اندازه مجالد، احادیث مرفوع (بی سند)، نقل نمی کند و نباید او را وقتی نهاد.

نسائی می گوید: مجالد از نظر نقل حدیث قوی نیست.

اشج می گوید: مجالد، شیعه است.

۳۱ . الکاشف: ۱ / ۱۳۹ / ۸۰۷ .

۳۲ . المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۲۱۱ / ۱۱۵۶ .

دارقطنی می گوید: مجالد، از نظر نقل حدیث ضعیف است.

بخاری می گوید: همواره یحیی بن سعید، مجالد را از نظر نقل حدیث ضعیف می دانست و ابن مهدی از نقل روایات او پرهیز می کرد.

فلاس می گوید: از یحیی بن سعید شنیدم که می گفت: اگر از مجالد می خواستم که همه روایاتش را با عبارت: «از شعبی از مسروق از عبدالله» آغاز کند این کار را انجام می داد.

از طحّان، دایی مجالد پرسیدند: شما که به کوفه رفته اید چرا روایات مجالد را ثبت نکرده اید؟ پاسخ داد: برای این که مجالد، ریش بلندی دارد.

به نظر من برخی این حدیث مجالد را که «اگر می خواستم، خداوند کوه های طلا و نقره را در اختیار من قرار می داد» تکذیب کرده اند. مجالد این حدیث را به صورت مرفوع از شعبی از مسروق از عایشه نقل کرده است.^{۳۳} این گوشه ای از دیدگاه شرح حال نویسان درباره مجالد بن سعید است؛ مجالدی که قطن او را بر امام صادق علیه السلام مقدم داشته است حال خود قضاوت کنید و شخصیت قطن، بخاری و هم فکران آن ها را بر اساس معیارهای دینی و عدالت، بسنجید.

امام صادق علیه السلام و موضع ذهبی

هر چند که ذهبی امام صادق علیه السلام را ثقه دانسته، اما ایرادی به تعصبات قطن و بخاری علیه امام صادق علیه السلام نگرفته است؛ بلکه به عکس، از طرفی نام امام صادق علیه السلام را به خاطر عیب جویی قطن و بخاری از وی، در کتاب المیزان خود ذکر کرده و می گوید:

جعفر بن محمد بن علی بن حسین هاشمی، ابوعبدالله از ائمه بزرگ، نیکوکار، صادق و عظیم الشان است. بخاری از استناد به وی امتناع ورزیده است و یحیی بن سعید می گوید: مجالد را از وی (امام صادق علیه السلام) بیشتر دوست دارم و نظر مثبتی نسبت به او ندارم.

مصعب بن عبدالله به نقل از درآوردی می گوید: مالک تا پیش از روی کار آمدن بنی عباس، از نقل روایات جعفر (امام صادق علیه السلام) پرهیز می کرد. مصعب بن عبدالله می گوید: مالک، از جعفر (امام صادق علیه السلام)، نقل روایت نمی کرد مگر این که نام او را در کنار راوی دیگری ضمیمه می کرد.

احمد بن سعید بن ابومریم می گوید: شنیدم که یحیی می گفت: در مورد احادیث جعفر بن محمد، چیزی از یحیی بن سعید نمی پرسیدم؛ به همین جهت به من گفت: چرا درباره احادیث جعفر، چیزی نمی پرسی؟ گفتم: تمایلی به احادیث او ندارم.

یحیی بن سعید گفت: اگر جعفر حافظ حدیث باشد، می تواند احادیث مسند پدرش را نقل کند؛^{۳۴}

۳۳ . میزان الاعتدال: ۶ / ۲۳ / ۷۰۷۶.

۳۴ . میزان الاعتدال: ۲ / ۱۴۳ / ۱۵۲۱.

و از طرف دیگر، ذهبی در مقدمه همین کتاب، خاطر نشان می کند که قصد ذکر نام برخی صحابه و بزرگان فقه را که بخاری و ابن عدی، اعتبار آنان را زیر سؤال برده اند، ندارد.^{۳۵}

به راستی آیا شأن امام صادق علیه السلام از شأن برخی صحابه فاسق هم چون، عمروعاص، بسر بن اُرطاه و مانند آن ها کمتر است؟

آیا شافعی و دیگران، از امام صادق علیه السلام والاتر بوده اند؟
بی تردید چنین نیست؛ اما تعصّب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، انسان را به چنین گناہانی مبتلا می کند و باید از این گونه گناہان به خداوند پناه برد... .

قطّان کیست؟

اینک ببینید که علمای اهل سنّت در ضمن شرح حال قطّان تا چه حدّ از وی تمجید نموده و در بزرگداشت وی چه مبالغه ها که نکرده اند. سمعانی می گوید:

قطّان به معنای پنبه فروش است و او را به علّت اشتہار به این کار، قطّان نامیده اند. نام کامل او ابوسعید یحیی بن سعید بن فروخ احول قطّان است که از موالی بنی تمیم و ائمه بصره بود.
وی به نقل روایات یحیی بن سعید انصاری و هشام بن عروه می پرداخت و اهل عراق نیز، روایات وی را نقل می کردند.

قطّان در روز یکشنبه سال ۱۹۸ هجری قمری وفات یافت. هر گاه به هنگام بیماری، شفای وی را از خداوند می خواستند می گفت: همان را بیشتر دوست دارم که خداوند آن را بیشتر دوست می دارد.
قطّان در حفظ حدیث، پرهیزگاری، عقل، فهم، فضل، دین و علم از سرامدان روزگار خویش بود و همو بود که نگارش حدیث را به مردم عراق آموخت.

وی منتهای وقت خود را در شناخت راویان ثقه و ترک محدثان ضعیف به کار بست و احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی بن مدینی، علم حدیث را از وی آموختند.

عمرو بن علی فلاّس می گوید: یحیی بن سعید قطّان در هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می نمود، برای هزار نفر دعا می کرد و آن گاه در ساعات پایانی بعد از ظهر از منزل خارج شده و به نقل روایات برای مردم می پرداخت.
قطّان، احادیث هم نام خود یعنی یحیی بن سعید انصاری، هشام بن عروه، اعمش، ابن جریج، ثوری، شعبه، مالک و دیگران را نقل می کرد. وی می گفت: بیست سال در ملازمت شعبه بودم که در این مدت، روزانه فقط سه و حد اکثر ده حدیث را از وی می شنیدم.

یحیی بن معین می گوید: یحیی بن سعید، بیست سال متوالی، در هر شب، یک بار قرآن را ختم می کرد؛ چهل سال بی وقفه، نماز ظهر را در مسجد می خواند و هیچ گاه او در نماز جماعت دیده نشد!^{۳۶}

۳۵ . همان: ۱ / ۱۱۳.

۳۶ . الأنساب: ۴ / ۵۱۹.

نووی درباره قطان این گونه می گوید:

نام کامل یحیی بن سعید قطان، ابوسعید یحیی بن سعید بن فروخ تمیمی است که مولای بصری محدثان، قطان (پنجه فروش)، امام راویان و از تابعین تابعین بود. وی به استماع احادیث یحیی بن سعید انصاری، حنظله بن ابوسفیان، ابن عجلان، سیف بن سلیمان، هشام بن حسان، ابن جریج، سعید بن عروبه، ابن ابوذئب، ثوری، ابن عیینه، مالک، مشعر، شعبه و دیگران پرداخت.

ثوری، ابن عیینه، شعبه، ابن مهدی، عقیان، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی، اسحاق بن راهویه، ابوعبدی قاسم بن سلام، ابوخیثمه، ابوبکر بن ابوشیبه، مسدد، عبیدالله بن عمر قواریری، عمرو بن علی، ابن مثنی، ابن بشّار، برخی ائمه و دیگران از قطان، نقل روایت کرده اند.

همه علماء، امامت، عظمت، حفظ، علم و صلاح سرشار او را مورد تأیید قرار داده اند... .

ذهبی درباره او می گوید:

یحیی بن سعید بن فروخ، حافظ بزرگ، ابوسعید تمیمی، قطان که مولای بصری محدثان است، به نقل روایات عروه، حمید و اعمش پرداخته و احمد، علی و یحیی نیز روایات او را نقل کرده اند.

احمد می گوید: قطان، بی نظیر بود.

بندار می گوید: یحیی قطان، امام عصر خویش بود؛ من بیست سال با وی ارتباط داشتم و فکر نمی کنم حتی

یک گناه هم مرتکب شده باشد(!)

قطان که سرآمد علم و عمل بود، در سال ۱۲۰ هجری به دنیا آمد و در صفر سال ۱۹۸ هجری وفات یافت.^{۳۷}

یافعی درباره قطان می گوید:

امام ابوسعید یحیی بن سعید قطان، اهل بصره، حافظ حدیث و از علمای بزرگ بود. بندار می گوید: بیست سال با

قطان رفت و آمد داشتم و فکر نمی کنم که حتی یک گناه هم مرتکب شده باشد(!)

احمد بن حنبل می گوید: قطان بی نظیر بود.

ابن معین می گوید: یحیی قطان، بیست سال متوالی در هر شب، یک بار قرآن را ختم می کرد و چهل سال،

بیوقفه نماز ظهر را در مسجد می خواند.^{۳۸}

ادعاهای باورنکردنی

با توجه به آن چه در مورد قطان آوردیم با آن که عالمان مذکور از گفتار قطان درباره امام صادق علیه السلام مطلع بودند، اما در مدح وی، عباراتی از این دست بر زبان جاری ساخته اند. این عبارات، موضع اهل سنت در قبال ائمه اهل بیت علیهم السلام را مشخص می کند.

۳۷ . الکاشف: ۳ / ۲۴۳ / ۶۲۵۸

۳۸ . مرآة الجنان: ۱ / ۳۵۲

بنابراین، دفاع برخی از اهل سنت و اسلاف آن‌ها پیرامون احترام و تمسک اهل سنت به ائمه اهل بیت علیهم السلام پذیرفتنی نیست و نمی‌توان باور کرد که کسی اهل بیت علیهم السلام را واقعی دوست بدارد و از دشمنان اهل بیت نیز تعریف و تمجید کند(!)...

داستان کتاب العلل، تألیف ابن مدینی

از ایراداتی که پرهیزگاری، امانت و ثقه و مورد اعتماد بودن بخاری را مخدوش می‌کند، شیوه برخورد وی با کتاب العلل تألیف استاد او یعنی ابن مدینی است.

مسلمه بن قاسم در تاریخ خود - بر اساس آن چه از وی روایت می‌کنند -^{۳۹} می‌گوید: بخاری از آن رو صحیح خود را به رشته تحریر در آورد که علی بن مدینی کتاب العلل را نگاشته بود و تمایلی برای استفاده دیگران از این کتاب نداشت.

وی به خاطر عظمت، شرافت و سودمندی فراوان این کتاب، احادیث آن را برای هیچ کس نقل نمی‌کرد. روزی علی بن مدینی برای انجام کاری به مسافرت رفت؛ بخاری در این هنگام به نزد یکی از فرزندان او رفت و به وی پیشنهاد داد تا در ازای دریافت صد دینار، کتاب العلل را به مدت سه روز و با هدف مطالعه، در اختیار وی قرار دهد. فرزند ابن مدینی، در دام زرق و برق دینارها گرفتار آمد، صد دینار را از بخاری گرفت و آن گاه از در ملاطفت با مادرش درآمد تا این که سرانجام کتاب العلل را از وی گرفت.

فرزند ابن مدینی، کتاب را در اختیار بخاری قرار داد و از او قول گرفت که سه روزه، آن را باز گرداند. بخاری این کتاب صد جلدی را گرفت، آن را در اختیار یکصد نویسنده قرار داد و به هر کدام دیناری داد تا در یک شبانه روز، کار بازننگاری و مقابله آن را به سرانجام برسانند.

نویسندگان مذکور در عرض یک شبانه روز، نوشتن و مقابله کتاب العلل را به پایان بردند. بخاری پس از اتمام کار، کتاب العلل را به فرزند علی بن مدینی باز گرداند و به او گفت: تنها بخشی از قسمت های آن را مطالعه کردم.

علی بن مدینی، بی‌خبر از ماجرا به خانه باز گشت. بخاری پس از این حادثه، چندین ماه به مطالعه کتاب العلل پرداخت و آن را از بر کرد. وی ارتباطات فراوانی با ابن مدینی داشت و ابن مدینی، یک روز را به اصحاب حدیث اختصاص می‌داد تا ضعف و طرق روایات را برای آن‌ها بازگو کند.

پس از مدتی بخاری به نزد ابن مدینی رفت و ابن مدینی از او پرسید: چند وقتی است که سراغ ما را نمی‌گیری؟ بخاری پاسخ داد: مشغول انجام کاری بودم.

آن گاه علی بن مدینی به نقل برخی روایات پرداخت و ضعف موجود در آن‌ها را از اصحاب حدیث پرسید. بخاری با ذکر عین عبارات ابن مدینی در کتاب العلل، پاسخ سؤال وی را گفت.

۳۹ . نگاه کنید به شرح حال او در لسان المیزان: ۶ / ۴۳.

ابن مدینی در تعجب فرو رفت و از بخاری پرسید: پاسخ این سؤال را از کجا می دانی؟ این پاسخ، به رشته تحریر درآمده است. به خدا سوگند، در این زمان، کسی جز من چنین موضوعاتی را نمی داند؟! ابن مدینی با حزن و اندوه به خانه باز گشت و متوجه شد که بخاری با تطمیع مالی خانواده اش، کتاب العلل را از آن ها گرفته است. اندوه ابن مدینی ادامه یافت و اندکی بعد از دنیا رفت. بخاری با استفاده از کتاب العلل، دیگر به هم نشینی با ابن مدینی و فراگیری فقه در نزد وی نیازی نداشت. بنابراین، عازم خراسان شد و با استفاده از کتاب العلل به درجه فقاہت نایل آمد. وی کتاب صحیح و کتاب های تاریخی خود را به رشته تحریر درآورد و علو مقام و شهرت، او را در میان گرفت. بخاری، نخستین کسی است که کتاب صحیح را در اسلام به رشته تحریر در آورد، به همین جهت دیگران نیز راه وی را در پیش گرفتند و علما در تألیف صحاح خود به الگوبرداری از صحیح وی پرداختند.^{۴۰} این عبارات نشان می دهد که بخاری، عامل مرگ استاد خود یعنی علی بن مدینی است؛ چرا که وی کتاب العلل ابن مدینی را با حیله، خدعه، مکر و دروغ از خانواده او به امانت گرفت و به دخل و تصرف در آن پرداخت.

۴۰ . رک: شرح حال او در لسان المیزان: ۶ / ۴۳ .

فصل دوم

برخی روایات بی اساس در کتاب صحیح بخاری

حال که به اختصار، شخصیت بخاری را بررسی نمودیم جا دارد که کتاب به اصطلاح صحیح او را نیز در پرتو سخنان پیشوایان بزرگ حدیث، ارزیابی نماییم. شایان ذکر است که ما در این بخش به نقل ایرادهای وارد بر چندین حدیث بخاری که از سوی بزرگان مطرح شده، بسنده می کنیم.

حدیث خواستگاری از عایشه

از احادیث بی اساس صحیح بخاری، حدیث خواستگاری عایشه توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله است. در این حدیث آمده است: ابوبکر در پاسخ به این خواستگاری به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گفت: «من برادر تو هستم».

اینک متن کامل حدیث را ملاحظه کنید:

عروه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله از عایشه خواستگاری کرد.

ابوبکر به او گفت: اما من برادر تو هستم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تو به لحاظ دین و کتاب خدا، برادر من هستی و عایشه برای من حلال است.^{۴۱}

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری این حدیث را زیر سؤال برده است. وی می نویسد: حافظ مغلطای درباره این حدیث می گوید: صحت این حدیث، محل کلام است؛ زیرا دوستی پیامبر صلی الله علیه وآله با ابوبکر در مدینه اتفاق افتاد و خواستگاری از عایشه در مکه؛ چگونه ممکن است که ابوبکر بگوید: «من برادر تو هستم»؟

افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه وآله شخصاً به خواستگاری اقدام نکرد؛ چنان که ابن ابوعاصم به طریق یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب نقل کرده است که عایشه می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله خوله دختر حکیم را به نزد ابوبکر فرستاد تا از من خواستگاری کند.

ابوبکر به خوله گفت: عایشه برادرزاده پیامبر است آیا می تواند به ازدواج او درآید؟

خوله بازگشت و ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: باز گرد و به ابوبکر بگو: تو به لحاظ اسلامی، برادر من هستی و دختری می تواند به ازدواج من درآید.

خوله به نزد ابوبکر رفت و موضوع را با او در میان گذاشت.

۴۱ . صحیح بخاری: ۸ / ۷ .

ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله را دعوت کن!

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و ابوبکر، عایشه را به ازدواج او درآورد.^{۴۲}

حدیث «شفاعت آزر توسط ابراهیم»

از روایات باطل بخاری، حدیثی است که نشان می دهد ابراهیم علیه السلام در روز قیامت از آزر شفاعت می کند. بخاری بر پایه عادت همیشگی خود، این افترا را در چند جای کتاب ناصحیح خود ذکر کرده است. چنان که انسان های خوش فکر می دانند، این حدیث، شأن و اعتبار ابراهیم علیه السلام را به طور کامل زیر سؤال می برد؛ چرا که چند موضوع را ثابت می کند:

۱. ابراهیم علیه السلام با دستور خدای تعالی مخالفت کرده است.

۲. بر مخالفت و مجادله خود، اصرار ورزیده؛ به گونه ای که - بنابراین افترا - بر خلاف دستور خداوند، به استغفار خود برای آزر ادامه داده است.

۳. او با دلایل عقلی مبتنی بر امتناع از استغفار برای مشرکان، به مخالفت برخاسته است.

۴. از روی غفلت و اشتباه، گمان کرده است که عذاب شدن کافری (چون آزر) ذلت و بلکه بزرگ ترین ذلت را نصیب وی (ابراهیم علیه السلام) می سازد.

به راستی کدام ذلت، از این ذلت بزرگ تر است. بی خردترین مردم نیز چنین تصویری نمی کند تا چه رسد به پیامبر معصومی که برای هدایت بشر، مبعوث شده است.

۵. ابراهیم علیه السلام، مقصود وعده الاهی مبنی بر حراست از عزت وی را متوجه نشده است.

اکنون عبارت این حدیث را به نقل از کتاب تفسیر می آوریم:

اسماعیل، از برادرش، از ابن ابوذئب، از سعید مقبری، نقل می کند که ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

ابراهیم علیه السلام بعد از ملاقات پدرش به پروردگار عرض می کند: پروردگارا! وعده دادی که مرا در روز قیامت، خوار نکنی.

خداوند به او می گوید: من بهشت را بر کفار حرام کرده ام.^{۴۳}

در روایت دیگری این گونه آمده است:

ابراهیم علیه السلام می گوید: پروردگارا! وعده دادی که مرا در روز قیامت، خوار نکنی، اما کدام خواری، بدتر از

خواری پدرم خواهد بود؟^{۴۴}

دیدگاه فخر رازی

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۴۲. فتح الباری: ۹ / ۱۰۱.

۴۳. صحیح بخاری: ۶ / ۲۰۲، کتاب التفسیر، سورة الشعراء.

۴۴. همان: ۴ / ۲۷۷ و ۲۷۸، کتاب أحادیث الأنبياء.

(وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّتْهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)؛^{۴۵}

و آموزش خواهی ابراهیم برای پدرش (عمویش) فقط برای وعده ای بود که به او داده بود (که ایمان آورد) اما هنگامی که بر او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزارى جست، به راستی ابراهیم بسیار دعا کننده و بردبار بود.

فخر رازی در ذیل این آیه می نویسد: بیان چند نکته ضروری است:

نکته یکم. تعلق این آیه به آیات پیشین، از چند جهت قابل بررسی است:

۱. مقصود از سخن حق تعالی این است که نباید تصور شود که خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را از برخی موارد مجاز برای ابراهیم علیه السلام، منع کرده است.

۲. خداوند در صدد بیان این نکته است که مبالغه در لزوم گسست و دل کندن از زنده و مرده کفار، علت اتصال آیه مذکور به آیات قبلی است. خداوند در مرحله بعد به تبیین این مسأله می پردازد که حکم گسست از کفار، به دین محمد صلی الله علیه وآله اختصاص ندارد.

بنابراین، مبالغه موجود در آیه، نشان می دهد که تشریح وجوب گسست از کفورزان، در دین ابراهیم علیه السلام نیز تجلی یافته است و به همین جهت مبالغه در الزام گسست و جدایی از کفار، به صورت کامل تر و قوی تر نمایان می شود.

۳. خداوند متعال، در این آیه، ابراهیم علیه السلام را حلیم - به معنای کسی که کمتر خشمگین می شود - و اوآه - به معنای کسی که به هنگام زیان دیدن از مردم، بسیار آه و ناله می کند - معرفی می نماید. مقصود این است که فردی هم چون ابراهیم حلیم و اوآه، تمایل قلبی فراوانی به استغفار برای پدرش دارد و منظور آیه این است که خداوند، ابراهیم علیه السلام را با آن همه منزلت والا، بردباری و حلیم بودن، باز از استغفار برای پدر کافرش باز داشته است و به همین جهت دیگران نیز به طریق اولی، اجازه استغفار برای کفار را ندارند.^{۴۶}

بنابر دیدگاه فخر رازی دانستیم که ابراهیم علیه السلام اجازه چنین استغفاری را نداشت و از پدرش تبری جست، از این رو تردیدی برای هیچ مسلمانی باقی نمی ماند که حدیث بخاری، جعلی و ساختگی است!

از طرفی، با چشم پوشی از آن چه گفتیم، دلایل عقلی نیز ممنوعیت استغفار برای مشرکان را تأیید می کند. فخر رازی در این زمینه می گوید:

خدای تعالی در آیه دیگری می فرماید:

(مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ)؛^{۴۷}

هر آینه، پیامبر و اهل ایمان نباید برای مشرکان (از خدا) طلب آموزش کنند.

این آیه دو معنا را به ذهن القا می کند:

۴۵. سوره توبه: آیه ۱۱۴.

۴۶. تفسیر الرازی: ۱۶ / ۲۱۰.

۴۷. سوره توبه: آیه ۱۱۳.

۱. استغفار برای مشرکان، شایسته پیامبر صلی الله علیه وآله و مؤمنان نیست و به همین جهت آیه مذکور، معنای توصیفی به خود می گیرد.

۲. جنبه ممنوعیت استغفار توسط پیامبر صلی الله علیه وآله و مؤمنان، مدّ نظر است. مورد اول بدین معناست که نبوت و ایمان، مانع استغفار برای مشرکان می شوند و مورد دوم بدین معناست که استغفار برای مشرکان، ممنوع است. البته شایان ذکر است که مفهوم هر دو مورد به هم نزدیک است. خداوند در ادامه همین آیه علت ممنوعیت را بیان می فرماید:

(... مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)؛^{۴۸}

... بعد از آن که آنان را اهل دوزخ شناختند.

هم چنین در آیه دیگری از قرآن کریم می خوانیم:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ)؛^{۴۹}

به راستی که خدا هر کس را که به او شرک آورد نخواهد بخشید و غیر آن را برای هر کسی که بخواهد می آمرزد.

معنای این آیات چنین است:

خداوند متعال از جهنمی بودن مشرکان، خبر داده است و به همین جهت طلب آمرزش برای مشرکان، به منزله آن است که از خداوند بخواهیم از تحقق وعده ها و وعیدهای خود دست بردارد که چنین چیزی، روا نیست. هم چنین، تصمیم قطعی خداوند بر مجازات مشرکان، قرار گرفته است. بنابراین، طلب آمرزش برای آنان نه تنها فایده ای ندارد؛ بلکه باعث نقصان مرتبه پیامبر و کاهش منزلت وی نیز می شود.

خداوند متعال می فرماید:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)؛^{۵۰}

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

و از طرفی می فرماید:

(أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)؛^{۵۱}

که آنان اهل دوزخند.

بنابراین، استغفار، موجب خلف یعنی عدم تحقق یکی از دو آیه مذکور می شود که چنین چیزی امکان پذیر

نیست.^{۵۲}

۴۸. همان.

۴۹. سوره نساء: آیه ۴۸.

۵۰. سوره غافر: آیه ۶۰.

۵۱. سوره توبه: آیه ۱۱۳.

۵۲. تفسیر الرازی: ۱۶ / ۲۰۹.

ابن حجر عسقلانی و توجیح حدیث

کوتاه سخن این که، حدیث شفاعت آزر توسط ابراهیم علیه السلام، ساختگی و باطل است و به هیچ وجهی نمی توان آن را توجیه نمود.

شاید به همین علت است که برخی علمای اهل سنت به تصرف در الفاظ این حدیث پرداخته اند و به جای اسم حضرت ابراهیم علیه السلام از واژه «مردی» استفاده کرده اند.

برای مثال ابن حجر عسقلانی در فتح الباری چنین روایت می کند:

در روایت ایوب می خوانیم: مردی، در روز قیامت، پدرش را می بیند و به او می گوید: من چگونه فرزندی بودم؟ پدر پاسخ می دهد: بهترین فرزند.

فرزند می گوید: آیا امروز از من اطاعت می کنی؟ پدر می گوید: آری.

فرزند می گوید: اکنون جامه مرا بگیر! پدر نیز همین کار را می کند و آن گاه، فرزند به راه می افتد و به نزد پروردگارش می رود...^{۵۳}

با این همه و بر اساس اظهارات یکی از حافظان حدیث اهل سنت یعنی حافظ اسماعیلی و دیگران، اعتراف به بطلان حدیث مذکور، گریزناپذیر است.

ابن حجر عسقلانی در ادامه می گوید:

اسماعیلی، اصل این حدیث را زیر سؤال برده و صحت آن را مورد خدشه قرار داده است. وی پس از نقل این حدیث می گوید: صحت این حدیث، مخدوش است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام می داند که خداوند خلف وعده نمی کند، حال با وجود علم به این موضوع، چگونه سرنوشت پدرش را دلت و خواری برای خود، محسوب می کند؟

دیگری می گوید: حدیث مذکور با این سخن حق تعالی تعارض دارد، آن جا که می فرماید:

(وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ)^{۵۴}

و ابراهیم هم که برای پدرش (عمویش) از خدا آمرزش خواست این نبود مگر به موجب عهده‌ای که با او کرده بود و چون به او محقق شد که دشمن خداست از او بیزار می‌گشت.^{۵۵}

ابن حجر تلاش می کند که این حدیث را تأویل و توجیه کند، از این رو می گوید:

در پاسخ باید گفت: اهل تفسیر، در مورد زمان تبرّی ابراهیم علیه السلام از پدرش، سخنانی متفاوت دارند.

برخی گفته اند: این برائت جویی هنگامی رخ داد که آزر مشرک از دنیا رفت.

طبری این معنا را با سندی صحیح از طریق حبیب بن ابوثابت، از سعید بن جبیر، از ابن عباس ذکر کرده است.

۵۳. فتح الباری: ۸ / ۴۰۵.

۵۴. سوره توبه: آیه ۱۱۴.

۵۵. فتح الباری: ۸ / ۴۰۶.

در روایتی دیگر می خوانیم: زمانی که آزر مُرد، ابراهیم علیه السلام دیگر برای او استغفار نکرد. هم چنین از طریق علی بن ابیطالحه، از ابن عباس نیز همین معنا ذکر شده است که ابراهیم علیه السلام، در زمان حیات آزر برای او استغفار کرد، اما با مرگ آزر، از استغفار دست برداشت. از طریق مجاهد، قتاده و عمر بن دینار نیز مانند همین معنا ذکر شده است. برخی دیگر گفته اند: ابراهیم علیه السلام با مسخ شدن آزر در روز قیامت، دیگر از او نومید می شود و از وی تبری خواهد جست.

این موضوع در روایت ابن منذر - که بدان اشاره رفت - ذکر شده است. طبری نیز همین معنا را از طریق عبدالملک بن ابوسلیمان آورده است، عبدالملک می گوید: از سعید بن جبیر شنیدم که می گفت: ابراهیم علیه السلام در روز قیامت سه بار چنین می گوید: پروردگارا! پدرم. بار سوّم ابراهیم، دست آزر را می گیرد. آزر با حالت خشم، به ابراهیم نگاه می کند و به همین جهت ابراهیم از او تبری می جوید.

طبری از طریق عبید بن عمیر چنین می نویسد: ابراهیم علیه السلام به پدرش می گوید: من در دنیا تو را فرمان می دادم، اما از من پیروی نمی کردی؛ امروز تو را رها نمی کنم. پس اکنون جامه مرا بگیر. آزر، میانه دو بازوی ابراهیم را می گیرد که در این حالت به گفتاری تبدیل می شود. ابراهیم با دیدن چهره مسخ شده آزر از وی تبری می جوید.

ابن حجر در ادامه می گوید: می توان هر دو دیدگاه را پذیرفت، بدین معنا که هنگامی که آزر با حالت شرک از دنیا رفت، ابراهیم از وی تبری جست و از استغفار برای او دست شست. ابراهیم با دیدن آزر در روز قیامت، از روی مهربانی و دلسوزی، درخواست آمرزش وی را مطرح کرد، اما با دیدن چهره مسخ شده آزر، از او ناامید شد و برای همیشه از وی تبری جست.

برخی گفته اند: ابراهیم مطمئن نبود که آزر با حالت کفر مرده باشد؛ زیرا احتمال می رفت که ایمان آورده و ابراهیم را مطلع نکرده باشد؛ بنابراین، تبری ابراهیم از آزر، پس از حالت مذکور در این حدیث، رخ داده است.^{۵۶}

بطلان دیدگاه ابن حجر

همه عقلا - تا چه رسد به فضلا - بطلان سخنان مذکور را به روشنی درمی یابند؛ زیرا پاسخ نخست وی، به بیان اختلاف علما پیرامون زمان تبری جستن ابراهیم علیه السلام از آزر می پردازد که هیچ ارتباطی به اصل اشکال ندارد. البته ممکن است منظور ابن حجر این باشد که با معرفی روز قیامت به عنوان زمان تبری، منافات حدیث مذکور را با آیه مبارکه (وَمَا كَانَ...) برطرف نماید؛ اما باید گفت که این استدلال، از چند جهت بسیار ضعیف است.

۱. با این توجیه آیه (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) باید به روز قیامت تأویل برده شود و حال آن که این آیه، گذشته را به عنوان زمان تبری جستن ابراهیم علیه السلام از آزر، معرفی می کند و همان طور که می دانیم، دست برداشتن از معنای ظاهری آیه بدون وجود دلیل، جایز نیست.

۲. روایات متعدّد - که ابن حجر برخی از آن ها را صحیح دانسته است - بر وقوع تبری ابراهیم علیه السلام در همین دنیا دلالت می کنند؛ بنابراین، آیه مذکور در تناقض آشکار و حتمی با شفاعت ابراهیم علیه السلام قرار می گیرد.

۳. به فرض ثبوت اختلاف پیرامون زمان تبری و رجحان قول دوم بر قول نخست، اشکال مطرح شده از سوی برخی علما رفع می شود، اما اشکال حافظ اسماعیلی به قوت خود باقی می ماند.

۴. معرفی روز قیامت به عنوان زمان تبری، موجب اختلاف در مورد سیاق آیه مذکور می شود؛ زیرا مقصود قرآن از ذکر داستان ابراهیم علیه السلام، این است که آن حضرت از استغفار برای مشرکان، نهی شده و از پدر خود تبری جسته، با وجود این که از دلسوزی و بردباری والایی برخوردار بوده است؛ بنابراین، دیگر مؤمنان نیز به طریق اولی، حق استغفار برای مشرکان را ندارند... .

فخر رازی نیز با همین برداشت، می نویسد:

«باید دانست تنها علتی که خداوند در این آیات، ابراهیم علیه السلام را بردبار و دلسوز، معرفی می کند این است که شدت عطف، نرم دلی و دلسوزی وی اقتضا دارد چنین شخصیتی نسبت به پدر و فرزندان از عطف بیشتر برخوردار باشد، ولی با این حال هنگامی که از اصرار پدرش بر کفر، آگاهی یافت از وی تبری جست و دل از او بر گرفت؛ بنابراین، مؤمنان نیز به طریق اولی باید از مشرکان تبری جویند. خداوند به همین جهت، ابراهیم علیه السلام را حلیم نامیده است، چرا که رقت قلب و شدت عطف، یکی از عوامل پیدایش حلم به شمار می رود و انسان در این حالت، به هنگام خشم از بردباری بیشتری برخوردار می شود».^{۵۷}

بنابراین، اگر مقصود، تبری ابراهیم علیه السلام در جهان آخرت باشد، اولویت برائت جستن امت اسلامی چگونه قابل استدلال خواهد بود؟

ابن حجر عسقلانی نیز که گویا ضعف این پاسخ را دریافته، از این رو به ناچار چنین می گوید: «امکان پاسخ نیست...» ولی او از این پاسخ مطمئن نیست، و به همین خاطر با لفظ «ممکن است» آن را ذکر کرده است.

جلال الدین سیوطی نیز با اکتفا به همین پاسخ، در کتاب التوشیح می نویسد:

این در خواست ابراهیم علیه السلام، مورد اشکال قرار گرفته؛ چرا که وی از تحقق حتمی وعده الهی مبنی بر جهنمی شدن کفار، اطلاع داشته است.

در پاسخ گفته شده که ابراهیم علیه السلام با دیدن آزر، دستخوش عطف و دلسوزی شد و نتوانست درخواست خود را برای بخشش وی، مطرح نکند.^{۵۸}

۵۷. تفسیر الرازی: ۱۶ / ۲۱۱.

۵۸. التوشیح فی شرح الصحیح: ۴ / ۲۵۰.

در واقع، پاسخ فوق، علاوه بر این که اشکال را برطرف نمی کند، بلکه التزام به خود اشکال است؛ چرا که به بیان انگیزه استغفار - یعنی عطوفت و دلسوزی - می پردازد. بنابراین، هم چنان جای این انتقاد باقی است که ابراهیم علیه السلام با وجود علم به حرمت و عدم جواز استغفار برای کفار، چگونه دستخوش این عطوفت و دلسوزی شد؟ ممکن است گفته شود: عطوفت و دلسوزی موجب مشروعیت بخشیدن به درخواست امور نامشروع می شود؛ اما باید گفت که این استدلال، مضحکه کودکان و بطلان آن آشکار است و نه تنها عقلا و فضلا؛ بلکه جاهلان نیز چنین استدلال نمی کنند!!

ابن حجر در ضمن توجیه خود گفت: «برخی می گویند که ابراهیم از کافر مردن آزر، مطمئن نبوده». اگر هدف او از این بیان این است که ضعف جمله مذکور را بیان کند بنابراین، سخنی در مورد جمله فوق باقی نمی ماند... .

اما اگر هدف ابن حجر از ذکر جمله مذکور، پاسخ گویی به انتقاد طرح شده علیه ابراهیم علیه السلام باشد، در واقع به مخالفت با اخبار صحیح مربوط به آگاهی ابراهیم علیه السلام از کافر مردن آزر، برخاسته است که خود ابن حجر به برخی از این اخبار اشاره می کند و در الدر المنثور نیز آمده است:

«ابن جریر و ابن ابوحاتم در مورد آیه (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ)^{۵۹} به نقل از قتاده می گویند: منظور، این است که ابراهیم در هنگام مرگ آزر متوجه شد که دیگر امکان توبه برای وی وجود ندارد.

ابوبکر شافعی در فوائده، ضیاء مقدسی در المختاره، فریابی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابوحاتم و ابوالشیخ نقل کرده اند که ابن عباس می گوید: ابراهیم علیه السلام تا هنگام مرگ پدرش به استغفار برای او ادامه داد، (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ)؛ یعنی هنگامی که آزر در حال کفر از دنیا رفت از او تبری جست».^{۶۰}

حدیث «اقامه نماز بر جنازه ابن ابوسلول»

از دیگر احادیث بی اساس بخاری - و هم چنین مسلم - حدیثی است که در کتاب تفسیر صحیح بخاری آمده است. این حدیث از ابن عمر نقل شده است. وی می گوید:

پس از مرگ عبدالله بن اُبی، پسرش که عبدالله نام داشت به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت و از ایشان خواست تا پیراهن خود را به عنوان کفن عبدالله بن اُبی، در اختیار وی قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پیراهنش را به وی داد. آن گاه عبدالله از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کرد تا بر جنازه پدرش نماز بگذارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله برای اقامه نماز بر جنازه عبدالله بن اُبی آماده شد.

عمر بر خاست، پیراهن رسول خدا صلی الله علیه وآله را گرفت و گفت: ای رسول خدا! می خواهید بر جنازه او نماز بگذارید و حال آن که خداوند شما را از این امر باز داشته است؟!

۵۹ . سوره توبه: آیه ۱۱۴.

۶۰ . الدر المنثور: ۴ / ۳۰۰.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّمَا خَيْرِنِي اللَّهُ فَقَالَ: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) وَسَأَزِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ;

خداوند، مرا در این کار، مَخیر کرده و فرموده است. «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است، حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی». من بیش از هفتاد بار برای او طلب آمرزش می کنم.

عمر گفت: اما عبدالله بن ابی، منافق است!

ابن عمر می گوید: با این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جنازه عبدالله بن ابی، نماز گزارد و به همین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود:

(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ);

و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.^{۶۱}

هدف از جعل این حدیث

این حدیث که با هدف بیان فضایل عمر بن خطاب، جعل شده، به طور کامل ساختگی و دروغ است و - سپاس خدا را - که بسیاری از پیشوایان اهل سنت، این موضوع را خاطرنشان کرده اند. برای مثال، غزالی پس از نقل چند روایت، می نویسد:

این حدیث، باطل است؛ چرا که تجمیع و نقل یکباره چنین اخباری، انسان را به معرفت نایل نمی کند و این امر با اخبار فراوان نقل شده درباره حاتم (طائی) و علی (علیه السلام)، شباهتی ندارد.

بی تردید داستان مربوط به آیه استغفار دروغ است؛ زیرا مقصود پروردگار این است که اوج نومیثی از آمرزش را خاطرنشان سازد، بنابراین، نباید چنین گمان کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله، این موضوع را به دست فراموشی سپرده است.^{۶۲}

باقلانی و امام الحرمین نیز این موضوع را متذکر شده اند، چنان که شارحان بخاری آورده اند: قسطلانی می گوید: بسیاری در فهم تخییر موجود در این آیه، دچار مشکل شده اند و پیش از این، پاسخ زمخشری به اشکال مذکور، مورد اشاره قرار گرفت. صاحب کتاب الانتصاف می گوید: علما در فهم معنای این آیه به لغزش افتاده اند تا جایی که قاضی ابوبکر باقلانی به انکار صحّت حدیث مذکور می پردازد و می گوید: نمی توان این حدیث و صحّت صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله را پذیرفت.

امام الحرمین در کتاب مختصر خود می گوید: این حدیث در زمره احادیث صحیح قرار نمی گیرد.

وی در البرهان نیز می نویسد: محدثان، صحّت این روایت را تأیید نمی کنند.

غزالی در المستصفی می گوید: به احتمال زیاد، این حدیث، صحّت ندارد.

۶۱. صحیح بخاری: ۶ / ۱۳۱.

۶۲. المنخول فی علم الأصول: ۲۱۲.

داوودی در شرح آن می نویسد: محدثان این روایت را حفظ نکرده اند که این خود، شگفت آور است...^{۶۳}.
ابن حجر عسقلانی نیز در این باره چنین می نویسد:
ابن منیر بر این باور است که علما در فهم معنای این آیه به لغزش افتاده اند تا جایی که قاضی ابوبکر به انکار صحت حدیث مذکور می پردازد و می گوید: «نمی توان این حدیث و صحت صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله را پذیرفت».

قاضی ابوبکر باقلانی در التقریب می نویسد: این حدیث از اخبار آحادی^{۶۴} است که ثبوت آن مشخص نیست. امام الحرمین در مختصر خود می گوید: این حدیث در زمره احادیث صحیح، قرار نمی گیرد. وی در البرهان نیز می نویسد: محدثان، صحت این روایت را تأیید نمی کنند. غزالی در المستصفی می گوید: به احتمال زیاد، این حدیث، صحت ندارد. داوودی در شرح آن می نویسد: این حدیث به تحقیق نیاز دارد و همین مایه شگفتی است.^{۶۵}

حدیث «دروغ های سه گانه حضرت ابراهیم»

از دیگر احادیث بی اساس صحیح بخاری و مسلم، حدیثی است که به دروغ های سه گانه حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره می کند. در این زمینه در کتاب الجمع بین الصحیحین چنین آمده است:

محمد از ابوهریره چنین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ابراهیم، تنها سه بار دروغ گفت؛ دوبار در راه خدا که گفت: (إِنِّي سَقِيمٌ)؛ «من بیمارم» و (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا)؛ «بلکه بت بزرگ این کار را انجام داده است»، و یک بار به خاطر ساره؛ بدین ترتیب که ابراهیم علیه السلام به همراه ساره - که زیباتر از او وجود نداشت - پای در سرزمین پادشاهی زورگو نهاد؛ به همین جهت به ساره گفت: اگر این پادشاه بفهمد که همسر من هستی تو را از آن خود می کند؛ بنابراین، در پاسخ به سؤال او بگو که خواهر ایمانی من هستی.^{۶۶}

فخر رازی و ابطال این حدیث

فخر رازی به انتقاد و ابطال این حدیث می پردازد و راویان آن را طرفدار مکتب حشویه می داند. وی می نویسد: یکی از طرفداران مکتب حشویه از پیامبر صلی الله علیه وآله برای من نقل کرد که ابراهیم، تنها سه بار دروغ گفت. گفتم: نباید چنین روایاتی را پذیرفت.

او از روی انکار سخن من، گفت: اگر این حدیث را نپذیریم در واقع راویان را دروغ گو پنداشته ایم.

۶۳ . إرشاد الساری إلی صحیح البخاری: ۷ / ۱۵۵.

۶۴ . أخبار آحاد به اخباری گفته می شود که به حد تواتر نرسیده است.

۶۵ . فتح الباری: ۸ / ۲۷۲.

۶۶ . الجمع بین الصحیحین: ۳ / ۱۸۴ / ۲۴۱۵.

به او گفتم: بیچاره! اگر آن را بپذیریم حضرت ابراهیم علیه السلام را دروغ گو پنداشته ایم و اگر نپذیریم راویان را تردیدی نیست که پاسداشت ساحت ابراهیمی از دروغ گویی، بهتر از آن است که گروهی راوی ناشناخته را از دروغ گویی، تبرئه کنیم.^{۶۷}

گفتنی است که عمر بن عادل، این سخنان فخر رازی را ثبت و او را تحسین کرده است.^{۶۸}

حدیث «آتش زدن لانه مورچه ها توسط یکی از پیامبران»

از دیگر احادیث باطل بخاری این است که یکی از پیامبران به علت گزیده شدن توسط مورچه ای، لانه مورچه ها را آتش زد. بخاری می نویسد:

اسماعیل، از مالک، از ابوزناد، از اعرج نقل می کند که ابوهیره می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: یکی از پیامبران در زیر درختی نشسته بود که در این لحظه، مورچه ای او را گزید.

آن پیامبر فرمان داد و سائل او را از زیر درخت بیرون آوردند و بعد دستور داد لانه مورچه ها را آتش بزنند. خداوند به او وحی کرد: چرا همان یک مورچه را نکشتی؟!^{۶۹}

فخر رازی و ابطال این حدیث

در ابطال این حدیث نیز به ذکر سخنان فخر رازی اکتفا می کنیم. شاه عبدالعزیز دهلوی با ذکر سخنان فخر رازی به تحسین و پذیرش آن می پردازد و می نویسد:

فخرالدین رازی در این مورد سخنانی دارد که عقل آن را تصدیق می کند و بر دل می نشیند؛ وی می گوید: به نظر من شیعیان از مورچه داستان حضرت سلیمان کم عقل تر و کم فهم تر هستند؛ چرا که این مورچه در خطاب به همراهانش گفت:

(قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)؛^{۷۰}

مورچه ای [به زبان خویش] گفت: ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان او و سپاهیان او شما را پایمال کنند.

او دانست که سپاهیان سلیمان به تهذیب نفس نایل آمده اند تا جایی که مورچگان را از روی علم و عمد، زیر پا له نمی کنند و دانسته، به ضعفا ظلم نمی کنند، اما شیعیان متوجه نشده اند که هم نشینی با پیامبر خاتم - یعنی سرآمد پیامبران - اصحاب همیشه در رکاب وی را تحت تأثیر قرار می دهد تا جایی که مرتکب خیانت و شرارت نمی شوند؛ حال چگونه است که شیعیان، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را به ظلم علیه دختر، داماد و فرزندان وی متهم

۶۷. تفسیر رازی: ۲۶ / ۱۴۸.

۶۸. اللباب فی علوم الكتاب: ۱۶ / ۳۲۴.

۶۹. صحیح بخاری: ۴ / ۲۶۲، کتاب بدء الخلق.

۷۰. سوره نمل: آیه ۱۸.

می کنند و آنان را به عنوان مسئول آتش زدن خانه، غضب اموال و اِعمال همه گونه آزار و اذیت در حق اهل بیت وی، معرفی می کنند؟^{۷۱}

در پاسخ باید گفت: بخاری و دیگر طرفداران صحّت این حدیث، از مورچه نیز کم فهم ترند؛ چرا که با تأیید این حدیث، ظلم و ستم در حق پیامبر معصوم را مشروعیت می بخشند!!

حدیث «امر به خوردن گوشت حرام»

حدیث «دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به خوردن گوشت حیوانی که بدون ذکر «بسم الله» ذبح شده» از دیگر احادیث بی اساس بخاری در کتاب ذبائح است:

معلی بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار، از موسی بن عقبه، از سالم نقل می کنند که عبدالله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش از نزول وحی، در پایین «بَلَدَح»^{۷۲} با زید بن عمرو بن نفیل ملاقات کرد و او را به صرف غذایی پرگوشت، دعوت نمود.

زید بن عمرو با ردّ دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گفت: من از گوشت حیواناتی که در پای بت ها قربانی می کنید، نمی خورم؛ ما از گوشت حیوانی که بدون ذکر «بسم الله» ذبح شده باشد تناول نمی کنیم.^{۷۳}

به راستی آیا هیچ مسلمانی در دروغ بودن این حدیث، تردیدی به دل خود راه می دهد؟

آیا جاعل این حدیث، شرم نمی کند که دعوت به صرف گوشت حیوانی را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت می دهد که بدون «بسم الله» ذبح شده است و زید بن عمرو را به عنوان شخصیتی معرفی می کند که از خوردن چنین گوشتی پرهیز می نماید؟!

اگر این حدیث را بپذیریم باید - پناه بر خدا - زید بن عمرو را از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرهیزگارتر و برتر فرض کنیم!!

چگونه علمای اهل سنت، چنین روایاتی را درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باور می کنند، اما نهایت تلاش خود را برای تبرئه ابوبکر از شرابخواری - پیش از تحریم خمر - به کار می گیرند و با تکذیب اخبار مربوط به شرابخواری ابوبکر، چنین می گویند: خداوند، صدیقین (راستگویان) را - حتی پیش از تحریم زشتی ها - از ارتکاب اعمال و سخنان زشت، مصون داشته است!

این موضوع در کتاب نوادر الأصول حکیم ترمذی، ذکر شده است و به زودی به نقل آن خواهیم پرداخت. حال باید پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله از صدیقان نبوده است؟

حدیث جعلی و تغییر الفاظ آن

ابن روزبهان به ناچار با دروغ گویی و افترا به علامه حلی رحمه الله، تتمه ای بر این حدیث جعلی، افزوده است. وی در پاسخ به سخنان علامه حلی رحمه الله می گوید:

۷۱. مختصر التحفه الأثنا عشریه: ۱۹۳ - باب الامامة.

۷۲. بَلَدَح: نام مکانی است نزدیک شهر مکه.

۷۳. صحیح بخاری: ۷ / ۱۶۵.

چگونگی نقل این حدیث، از مهم ترین نشانه های عدم امانتداری این مرد (عَلَّامَه حَلَّى) است و می توان آن را دستمایه عدم اطمینان به روایات او قرار داد؛ وی برای دستیابی به هدف خود مبنی بر زیر سؤال بردن روایات صحاح سته، بخشی از حدیث مذکور را نقل کرده و از ذکر تتمه آن خودداری نموده است. تتمه حدیث مذکور بدین شرح است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از شنیدن سخنان زید بن عمرو بن نفیل فرمود: ما نیز از گوشت قربانی مشرکان و آن چه بدون «بسم الله» ذبح شده، تناول نمی کنیم. بنابراین، هر دو به خوردن غذا پرداختند.

این مرد (عَلَّامَه حَلَّى) برای زیر سؤال بردن این حدیث، از ذکر تتمه آن خودداری نموده است. از خدا می خواهیم که ما را از شرّ تعصّب - که بد همدمی است - مصون دارد.^{۷۴}

اما باید گفت که ایرادات ابن روزبهان از علامه حلی رحمه الله به خود وی باز می گردد و عدم امانتداری زبینه خود اوست؛ چرا که این حدیث در کتاب ذبائح صحیح بخاری به همین صورت است که ذکر شد و عَلَّامَه حَلَّى رحمه الله نیز به همین ترتیب به نقل آن پرداخته است. کتاب صحیح بخاری در دست رس همگان قرار دارد و برای اثبات صحّت گفته های ما می توان به اصل این کتاب مراجعه نمود!

بخاری این حدیث را در کتاب مناقب نیز ذکر کرده است، اما تتمه مورد ادّعی ابن روزبهان در آن یافت نمی شود. در این باب چنین آمده است:

باب «حدیث زید بن عمرو بن نفیل» محمّد بن ابوبکر، از سالم بن عبدالله بن عمر برای من این گونه نقل کرد: پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از نزول وحی، در پایین «بلدح» با زید بن عمرو بن نفیل ملاقات کرد. در این هنگام سفره ای پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشتند و او از خوردن آن پرهیز نمود.

آن گاه زید گفت: من از گوشت حیواناتی که در برابر بتان قربانی می کنید تناول نمی کنم و فقط گوشت حیواناتی را می خورم که با ذکر «بسم الله» ذبح شده اند.

زید بن عمرو از قربانی های قریش ایراد می گرفت و می گفت: گوسفند را خدا آفریده و آب آسمان و گیاهان زمین را برای آن فراهم آورده است، اما شما برای انکار این امر و بزرگداشت بت ها، گوسفندان را با ذکر سخنانی غیر از «بسم الله»، ذبح می کنید.^{۷۵}

روشن شد که عَلَّامَه حَلَّى رحمه الله در نقل این حدیث به راه خیانت نرفته، چیزی بر آن نیفزوده و از آن کم نکرده است؛ بلکه این ابن روزبهان است که با نگارش تتمه مذکور و دفاع از بخاری و صحیح وی، دست به دامن دروغ پردازی شده است. بنابراین باید در پاسخ وی گفت: اختراع تتمه ای برای این حدیث، از مهم ترین نشانه های عدم امانتداری ابن روزبهان است و می توان آن را دستمایه عدم اطمینان به روایات او قرار داد؛ چرا که وی با اختراع این تتمه در صدد دفاع از ایرادهای مطرح شده علیه صحاح شش گانه بر آمده است. از خداوند می خواهیم که ما را از شرّ تعصّب - که بد همدمی است - مصون دارد.

۷۴. إبطال الباطل - نسخه خطی.

۷۵. صحیح بخاری: ۵ / ۱۲۴.

هم چنین با این بیان روشن شد که علمای اهل سنت هر گاه خود را در تنگنا ببینند تلاش می کنند تا از طریق افزایش یا کاهش الفاظ روایات، بر زشتی ها و رسوایی های برخی احادیث خود سرپوش نهند. همان گونه که گذشت ابن روزبهان با ادعای افزون تر بودن الفاظ حدیث مذکور، به دخل و تصرف در آن می پردازد.

محمد بن یوسف صالحی دمشقی نیز به گونه ای دیگر، دخل و تصرف در الفاظ حدیث مذکور را سرلوحه کار خود ساخته و در کتاب سبل الهدی والرشاد می نویسد:

بخاری و بیهقی از طریق موسی بن عقبه، از سالم بن عبدالله بن عمر، از ابن عمر نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش از نزول وحی، در پایین «بلدح» با زید بن عمرو بن نفیل ملاقات کرد. در این هنگام سفره ای پر از گوشت پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشتند، اما وی از خوردن آن پرهیز نمود و به زید گفت: من از گوشت حیواناتی که در برابر بتان، قربانی می کنید تناول نمی کنم و فقط گوشت حیواناتی را می خورم که با ذکر «بسم الله» ذبح شده اند.

زید بن عمرو از قربانی های قریش ایراد می گرفت و می گفت: گوسفند را خدا آفریده و آب آسمان و گیاهان زمین را برای آن فراهم آورده است؛ اما شما برای انکار این امر و بزرگداشت بتان، گوسفندان را با ذکر سخنانی غیر از «بسم الله» ذبح می کنید.^{۷۶}

محمد بن یوسف صالحی دمشقی با آگاهی از زشتی و رسوایی موجود در الفاظ این حدیث، به ناچار حرف جرّ «لام» را بر سر نام «زید» آورده و این گونه روایت کرده است:

ثم قال لزید؛

سپس به زید گفت.

او رسول خدا صلی الله علیه وآله را به عنوان فاعل «قال» معرفی می کند و جمله «من تناول نمی کنم» را به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت می دهد...

این در حالی است که عبارت صحیح بخاری در بخش مناقب، بدون «لام» جرّ آمده و جمله بدین شکل است: «ثم قال زید».

بنابراین در عبارت بخاری، فاعل فعل «قال» «زید» بوده و جمله «من تناول نمی کنم» را «زید» بر زبان رانده است!

ضمیر فعل «أبیّ پرهیز کرد» در روایت بخش مناقب را می توان به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داد، اما از روایت بخش ذبائح، نمی توان چنین برداشتی نمود؛ زیرا در بخش ذبائح - و نیز در روایت جرجانی و اسماعیلی که خواهد آمد - فعل «قدّم دعوت نمود» آمده است و به همین جهت ضمیر فعل «أبیّ پرهیز کرد» نه به پیامبر صلی الله علیه وآله، بلکه به «زید» برمی گردد... .

۷۶ . سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد: ۲ / ۱۸۲.

در عبارات بعد خواهد آمد که احمد بن حنبل و برخی دیگر از پیشوایان اهل سنت معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله گوشت قربانی بت ها را تناول کرد... بنابراین، ضمیر موجود در فعل «أبیّ؛ پرهیز کرد» در حدیث بخش مناقب نیز به «زید» بازمی گردد، چرا که احادیث متشابه یک دیگر را تفسیر می کنند.

بر همین اساس ابن حجر عسقلانی، زرکشی، سهیلی، قسطلانی و برخی دیگر از شارحان حدیث، فعل «أبیّ؛ پرهیز کرد» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت می دهند.

نتیجه آن که همه این ها یک حدیث بیشتر نیستند و موضوع نیز یکی است؛ بنابراین همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث بخش ذبائح، فاعل فعل «أبیّ؛ پرهیز کرد» نیست، در حدیثی که در بخش مناقب نیز وجود دارد، نمی تواند فاعل این فعل باشد... چرا که در غیر این صورت، حدیث بخش مناقب، حدیث بخش ذبائح را تکذیب می کند و اشکال قوی تر و سکوتی بیشتر در برابر دلیل و برهان، دامن علمای اهل سنت را می گیرد.

توجیه معنای حدیث

برخی عالمان اهل سنت معنای حدیث را توجیه کرده اند. به راستی چگونه می توان عدم تناول از گوشت قربانی بتان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داد و حال آن که حدیث بخاری به هیچ وجه، نشان گر این امر نیست؟ ابن حجر عسقلانی نیز درست به همین جهت به دیدگاه ابن بطّال مبنی بر عدم تناول پیامبر صلی الله علیه وآله از گوشت قربانی بتان، اعتراض می نماید و تأکید می کند که در هیچ یک از روایات این داستان، چنین چیزی مطرح نشده است... ابن حجر در شرح حدیث بخش مناقب کتاب بخاری می نویسد:

در بیشتر روایات آمده است که مشرکان، گوشت قربانی را پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشتند، اما در روایت جرجانی آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله گوشت قربانی را پیش روی زید بن عمرو نهاد.

عیاض می گوید: روایت نخست، صحیح است، اما اعتقاد من بر این است که روایت اسماعیلی با روایت جرجانی هم خوانی دارد و برای همین جهت زبیر بن بکار، فاکهی و دیگران، روایت جرجانی را نقل کرده اند.

ابن بطّال می گوید: سفره گوشت قربانی از آن قریش بود و همان ها آن را پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله نهادند. آن حضرت از تناول گوشت قربانی خودداری کرد و زید بن عمرو بن نفیل را به تناول آن، دعوت نمود.

زید با پرهیز از تناول گوشت قربانی، قریش را - که اول بار، آن را تعارف کرده بودند - مخاطب قرار داد و گفت: ما از گوشت حیواناتی که در برابر بتان، ذبح کرده اید، تناول نمی کنیم.

بنابراین، احتمال صحّت دیدگاه ابن بطّال وجود دارد، اما من نمی دانم که از کجا به این یقین رسیده و به ارائه این سخنان پرداخته است؟ من هیچ روایتی را که بتوان چنین معنایی را برداشت کرد، نیافتم.

ابن حجر در ادامه می افزاید: ابن منیر نیز دیدگاه ابن بطّال را پذیرفته است.^{۷۷}

گفتنی است که ابن حجر عسقلانی به خوبی از عهده پاسخ گویی به ابن بطّال برآمده است، ولی دیدگاه وی مبنی بر احتمال صحّت سخنان ابن بطّال، به طور کامل اشتباه است. همان گونه که خواهید دید، ابن حجر به نقل از

پیشوایان بزرگ اهل سنت، تصریح می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله - پناه بر خدا - از گوشت قربانی بت ها، تناول نمود و زید را نیز به صرف آن دعوت کرد، اما زید از این کار سرباز زد... بنابراین، سخنان ابن بطّال به هیچ وجه، صحّت ندارد.

عبارت ابن بطّال به صراحت به بیان این نکته می پردازد که رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از امتناع از تناول گوشت قربانی مذکور، زید را به صرف آن دعوت کرد. چنین ادّعایی بسیار زشت و زننده است؛ زیرا چگونه ممکن است که پیامبر - با آن همه امانتداری، پرهیزگاری، اخلاق فاضله و ویژگی های برجسته - از چیزی سرباز زند، اما بی هیچ ضرورتی، دیگری را به انجام آن دعوت کند و با خودداری میهمان و پاسخی روبه رو شود که مستوجب انتقاد و سرزنش است؟

هرگز و به هیچ عنوان! خردمندان و متدینین، به هیچ وجه وقوع چنین چیزی را جایز نمی دانند... .

برخی علمای اهل سنت و پایبندی به مفاد باطل این حدیث

بیشتر محققان اهل سنت بر خلاف ابن روزبهان و صاحب سبل الهدی، به راه خیانت و تحریف نرفته اند؛ بلکه به علت علاقه به بخاری بر دروغ ها و افتراهای وی، مهر تأیید زده و تسلیم لغزش ها و جعلیات عجیب و غریب او شده اند. برای مثال، داوودی بر این باور است که پیامبر صلی الله علیه وآله از گوشت قربانی مشرکان، تناول می کرد؛ چرا که از حرام بودن تناول آن آگاهی نداشت، اما زید که حکم مسأله را می دانست از تناول آن گوشت، سرباز زد!! ابن حجر عسقلانی می نویسد:

داوودی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از بعثت، از مشارکت در عبادات مشرکان پرهیز می کرد، اما حکم مسأله مربوط به قربانی های مشرکان را نمی دانست؛ این در حالی بود که زید در جریان دیدار با اهل کتاب، حکم این مسأله را از آنان فرا گرفته بود.^{۷۸}

بر اساس این تفسیر، رسول خدا صلی الله علیه وآله - پناه بر خدا - به جهت ناآگاهی از حکم مسأله، به تناول گوشت قربانی مشرکان می پرداخت، اما اهل کتاب از این مسأله آگاه بودند و زید نیز که این حکم را از آنان فرا گرفته بود از تناول گوشت مذکور سرباز زد... .

به راستی آیا این نوع قضاوت، عیب جویی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و کاستن از منزلت وی نیست؟ مؤمن متدین، چگونه می تواند رسول امین اسلام را - که از تأیید و راهنمایی پروردگار برخوردار است - ناآگاه از یک حکم شرعی قلمداد کند و ارتکاب برخی محرّمات الهی و دعوت دیگران به ارتکاب این محرّمات را به وی نسبت دهد؟

چاره جویی گروه دیگر برای حلّ این مشکل

۷۸ . فتح الباری: ۷ / ۱۱۳ .

برخی علمای اهل سنت نمی توانند حدیث بخاری را تکذیب کنند، اما از پابندی به مفهوم و معنای آشکار و بلکه صریح این حدیث نیز شرم دارند، به همین جهت کار بر آن ها مشکل شده و برای برون رفت از این تنگنا در دام تکلف گرفتار می آیند!

سهیلی - پس از نقل حدیث بخاری که در بخش ذبائح آمده - می نویسد:

درباره این حدیث یک پرسش مطرح است: چگونه خداوند، توفیق نخوردن از گوشت قربانی بت ها و حیواناتی را که ذبح شرعی نشده به زید عطا کرد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله که عصمت الهی برای او ثابت و شایسته ترین فرد به این فضیلت در دوران جاهلیت است، از این توفیق، بی نصیب شد؟
از دو زاویه می توان به این پرسش پاسخ گفت:

۱. در این حدیث، ذکر نشده است که پیامبر به هنگام ملاقات با زید در «بلدح» - یعنی هنگامی که سفره غذا را پیش روی وی نهادند - از آن سفره، تناول نمود؛ بلکه در این حدیث آمده است که زید بعد از آن که غذا را پیش روی او نهادند، گفت: از آن چه بدون ذکر «بسم الله»، ذبح شده است، تناول نمی کنم.

۲. زید نه بر اساس ادیان گذشته؛ بلکه بر اساس نظر شخصی خود از تناول گوشت قربانی سرباز زد؛ زیرا در شریعت ابراهیم علیه السلام، گوشت مردار تحریم شده بود، اما چنین حکمی در مورد حیواناتی که برای غیر خدا، ذبح می شدند، وجود نداشت؛ بلکه اسلام نخستین دینی بود که حکم مذکور را تشریح نمود.

برخی اصولیون می گویند: هر چیزی قبل از صدور حکم شرعی، مباح است. بنابراین تناول پیامبر از گوشت قربانی بت ها، عملی مباح تلقی می شد و عدم تناول وی نیز خالی از اشکال بود.

ممکن است گفته شود: تناول از چنین گوشتی، نه مباح و نه حرام است. صحت این حکم نیز مورد تأیید است؛ چرا که حلال بودن گوشت حیوانات مخصوص قربانی، در ادیان گذشته مورد اشاره قرار گرفته و خداوند در ادیان گذشته بر حلال بودن گوسفند، شتر و... صحه گذاشته است؛ بدعت های مشرکان، خللی بر حلال بودن این حیوانات - که در ادیان گذشته تشریح شده بود - وارد نمی آورد تا این که پس از اسلام، این آیه نازل شد:

(وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛^{۷۹}

و از آن چه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید.

به عنوان مثال، حلال بودن گوشت حیوانات مخصوص قربانی - که در شریعت اهل کتاب، تثبیت شده بود - به قوت خود باقی ماند و بدعت های اهل کتاب - شامل کفر و پرستش صلیب - خللی بر این حکم وارد نیاورد؛ بنابراین، گوشت قربانی بت پرستان نیز بر اساس ادیان گذشته، حلال به شمار می رفت تا این که قرآن، حکم تحریم آن را صادر کرد.^{۸۰}

پاسخ از چاره جویی

۷۹. سوره انعام: آیه ۱۲۱.

۸۰. الروض الأنف: ۲ / ۳۶۰ - ۳۶۳.

به نظر ما سخنان فوق، بسیار سست و ضعیف است؛ چرا که ملاک اشکال به تناول از گوشت قربانی بت‌ها، نیست؛ بلکه جایز دانستن تناول آن و دعوت دیگران به این امر است که بسیار زشت، تلقی می‌شود.

بنابراین، منحصر دانستن اشکال در تناول از گوشت مذکور، نشانه عدم تدبّر و کوتاه اندیشی است. آیا عقلای متدین، باور می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خودداری از معصیت، از زید عقب‌تر باشد و حال آن‌که ایشان بر اساس اجماع قطعی همه مسلمانان، معصوم و در میان همه مردم، عاقل‌تر از وی یافت نمی‌شود؟

قاضی عیاض می‌گوید: بدون تردید، عقل فراوان، هوشمندی، حواس نیرومند، زبان فصیح، حرکات وزین و سرشت نیکوی پیامبر صلی الله علیه وآله نشان می‌دهد که آن حضرت عاقل‌ترین و باهوش‌ترین مردم بوده است.

با تأمل در تدبیر نبوی در مسائل مربوط به پنهان و آشکار مردم، سیاست عامه و خاصه، سرشت شگفت‌آور، سنت‌های بدیع و نیز تعلیم و تشریح پیامبر صلی الله علیه وآله - بی‌هیچ‌گونه سابقه فراگیری، تمرین یا مطالعه کتاب - کوچک‌ترین تردیدی در برتری عقلی و سرعت فهم پیامبر صلی الله علیه وآله باقی نمی‌ماند؛ به گونه‌ای که حصول اطمینان از این مسأله به هیچ توضیح و تفصیلی نیاز ندارد.

وهب بن منبّه می‌گوید: هفتاد و یک کتاب را مورد مطالعه قرار دادم که در همه آن‌ها پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان عاقل‌ترین و خوش‌رأی‌ترین مردم، معرفی شده بود.

در روایت دیگری آمده است: در همه این کتاب‌ها آمده بود که عقل اعطایی خداوند به بشریت از آغاز تا پایان خلقت، در مقایسه با عقل اعطایی به رسول خدا صلی الله علیه وآله، همانند یک دانه شن در برابر همه شن‌های دنیاست.^{۸۱}

حال کدام عاقل است که با وجود جایگاه بلند پیامبر صلی الله علیه وآله در عصمت، عقل و استحکام اندیشه، کلام سهیلی را در حق وی بپذیرد؟

با این همه، بزرگان و ائمه اهل سنت به صراحت از تناول گوشت قربانی بت‌ها توسط پیامبر صلی الله علیه وآله سخن می‌گویند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

در حدیث سعید بن زید - که آوردیم - و نیز در حدیث احمد آمده است: زید می‌گفت: پناه بردم به آن چه ابراهیم پناه می‌برد. آن‌گاه در برابر کعبه به سجده افتاد.

سعید بن زید می‌گوید: زید از کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و زید بن حارثه - که در حال تناول از سفره غذایی بودند - عبور کرد؛ او را به غذا دعوت کردند.

او در پاسخ گفت: پسر برادر! من گوشت حیواناتی را که برای بت‌ها ذبح شده‌اند، نمی‌خورم.

از آن روز به بعد، هیچ‌کس ندید که پیامبر صلی الله علیه وآله از گوشت قربانی بت‌ها تناول کند.

این روایت به نقل ابویعلی، بزار و دیگران این‌گونه آمده است:

۸۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ۱ / ۱۶۱ و ۱۶۲.

زید بن حارثه می گوید: روزی با رسول خدا صلی الله علیه وآله - که مرا نیز بر مرکب خود سوار کرده بود - از مکه بیرون رفتیم. گوسفندی را در برابر بتی سر بریدیم و گوشت آن را پختیم. در این هنگام، زید بن عمرو را ملاقات کردیم... .

زید بن حارثه در ادامه به شرح مفصل این روایت پرداخت و در نهایت گفت: زید بن عمرو گفت: من از گوشت حیواناتی که بدون ذکر «بسم الله» ذبح شده اند، تناول نمی کنم.^{۸۲}

این بود حدیث احمد و دیگر ائمه بزرگ اهل سنت... آیا با این وجود، سخنان سهیلی سودی دارد؟ سهیلی ادعا می کند که شریعت سرورمان ابراهیم علیه السلام، گوشت حیواناتی را که برای غیر خدا ذبح شده اند، تحریم نکرده است، اما این ادعا دروغ محضی است که علمای اهل سنت برای حمایت از پیشینیان خود و خرافه های آنان، ساخته و پرداخته می کنند!!

و از فضل خداوند است که زرکشی ادعای سهیلی، را رد می کند و تصریح می نماید که شریعت ابراهیمی نیز گوشت حیوانات ذبح شده برای غیر خدا را حرام دانسته است. وی در التقیح حدیث بخش مناقب را توضیح داده و می نویسد:

سفره ای را پیش روی او نهادند، اما از خوردن آن پرهیز کرد.

ممکن است گفته شود: پیامبر ما صلی الله علیه وآله به چنین فضیلتی، اولی است.

در پاسخ باید گفت: در این حدیث ذکر نشده است که پیامبر صلی الله علیه وآله از آن سفره تناول کرد.

سهیلی در پاسخ این اشکال می گوید: زید نه بر اساس ادیان گذشته؛ بلکه بر اساس نظر شخصی خود از تناول آن گوشت، خودداری نمود؛ زیرا شریعت ابراهیم علیه السلام، گوشت حیوانات ذبح شده برای غیر خدا را حرام ندانسته؛ بلکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده است و اسلام، نخستین دینی است که گوشت حیوانات ذبح شده برای غیر خدا را حرام می داند.

این سخنان سهیلی، ضعیف است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام به عنوان دشمن بت ها مطرح بود و شریعت وی، گوشت حیوانات ذبح شده برای غیر خدا را حرام می دانست. خداوند متعال می فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^{۸۳}

سپس ما بر تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم حنیف، تبعیت کن.^{۸۴}

خدا را سپاس گزاریم که این سخن حق بر زبان زرکشی، جاری شد و مشخص گردید که ادعای دروغ و بهتان آشکار سهیلی، با هدف حمایت از پیشینیان گمراه خود، مطرح شده است.

خطابی، مسأله را به گونه ای دیگر بررسی نموده است... ابن حجر عسقلانی در همین زمینه می نویسد:

۸۲. فتح الباری: ۷ / ۱۱۳.

۸۳. سوره نحل: آیه ۱۲۳.

۸۴. التقیح لألفاظ الجامع الصحیح: ۲ / ۷۹۷.

واژه «أَنْصَابُ؛ بت ها» جمع «نُصْبُ» به سنگ های پیرامون کعبه اطلاق می شد که حیوانات خود را برای بت ها، بر روی آن ذبح می کردند.

خطابی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله از آن چه برای بت ها قربانی می شد تناول نمی کرد، اما از چیزهای دیگر حتی در صورت عدم ذبح شرعی - گرچه در هنگام ذبح «بسم الله» گفته نمی شد - تناول می کرد؛ چرا که هنوز شریعت الهی نازل نشده بود و حتی بعد از بعثت نبوی نیز مدت ها گذشت تا این که ممنوعیت خوردن از گوشت حیوانات ذبح شرعی نشده، تشریح شد.^{۸۵}

به نظر ما سخنان مذکور، شاعرانه و خطابی است و اشکال موجود در حدیث بخاری را برطرف نمی کند؛ چرا که در این حدیث به صراحت آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله گوشت حیوان ذبح شده برای بت ها را به زید تعارف کرد و زید در پاسخ پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: من از گوشت حیواناتی که برای بت ها، ذبح می کنید، نمی خورم.

درست به همین علت است که بخاری، حدیث مذکور را در کتاب ذبائح، باب «آن چه بر سنگ های پیرامون کعبه و بت ها ذبح می شود»، گنجانده است.

هم چنین، روایت احمد، بزار و ابویعلی که توسط ابن حجر عسقلانی نقل شده است، به صراحت بیان می دارد که گوشت مذکور، از گوشت حیوانی بود که به پای بت ها قربانی شده بود.

بنابراین اعتقاد به تناول پیامبر صلی الله علیه وآله از حیوانات ذبح شرعی نشده نیز باطل است؛ زیرا - همان گونه که گذشت - زرکشی، تحریم گوشت حیوانات ذبح شده برای غیر خدا را بر گرفته از شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام می داند؛ حال چگونه می توان چنین چیزی را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داد؟! روشن شد که سخنان خطابی نیز آب در هاون کوبیدن است و هیچ کمکی به حل ایراد اساسی این حدیث، نمی کند.

کدام انسان درست اندیشی باور می کند که پیامبر مژده دهنده و بیم دهنده از گوشت حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده، تناول کرده باشد؟ خداوند به فضل خود ما را از پیروی شیطان شرور، مصون دارد.

حدیث «انبیا چیزی به ارث نمی گذارند»!!

از احادیث بی اساس بخاری می توان به حدیث کتاب الفرائض اشاره نمود:

عبدالله بن مسلمه، از مالک، از ابن شهاب، از عروه نقل می کند که عایشه می گوید:

آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت همسران او تصمیم گرفتند برای گرفتن میراث خود عثمان را نزد ابوبکر بفرستند، عایشه گفت: مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرمود: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه را که از ما برجای بماند، صدقه است.^{۸۶}

۸۵ . فتح الباری: ۷ / ۱۱۲ / ۱۱۳.

۸۶ . صحیح بخاری: ۸ / ۲۶۶.

علمای بزرگ ما در کتاب های خود، به جعلی بودن این حدیث تصریح کرده اند.^{۸۷} دلیل جعل روایت یادشده این است که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله را از اموال برجای مانده ایشان، محروم کنند.^{۸۸}

در نادرستی این حدیث همان بس که حضرت علی علیه السلام در جریان گفت و گو با ابوبکر، آن را رد کرد و تعارض آن را با کتاب خدا به اثبات رساند.

ابن سعد می گوید: محمد بن عمر، از هشام بن سعد، از عباس بن عبدالله بن معبد، از ابوجعفر این گونه نقل می کند:

فاطمه علیها السلام و عباس بن عبدالمطلب برای مطالبه میراث خود با علی علیه السلام همراه شدند و به نزد ابوبکر رفتند. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: ما میراثی بر جای نمی نهمیم؛ اموال برجای مانده ما صدقه است. بنابراین، این اموال به دست من است.

حضرت علی علیه السلام به دو آیه از قرآن استناد کرد و فرمود:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ)؛^{۸۹}

و سلیمان، وارث داوود شد.

و زکریا می گوید:

(يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ)؛^{۹۰}

تا وارث من و آل یعقوب شود.

ابوبکر گفت: همین است که گفتم و تو نیز همین را می دانی.

حضرت علی علیه السلام فرمود: این کتاب خداست که سخن می گوید.

در این هنگام، علی، فاطمه علیهما السلام و عباس ساکت شدند و رفتند.^{۹۱}

حدیث «مجادله حضرت علی با پیامبر بر سر نماز شب»

از دیگر احادیث بی اساس بخاری - که دهلوی در کتاب تحفه اثنا عشریه آورده - این حدیث است:

۸۷. خداوند این حقیقت را بر زبان یکی از پیشوایان حافظ اهل سنت، به نام حافظ، ابن خراش، متوفای سال ۲۸۳ هجری، جاری ساخته است. حافظ، ذهبی در کتاب تذکره الحفاظ: ۲ / ۶۸۴ / ۷۰۵ می نویسد:

ابن عدی گفت: از عدنان شنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم: در مورد حدیث «اموال برجای مانده ما صدقه است» چه نظری داری؟ گفت: این حدیث باطل است. وی مالک بن اوس را به دروغ گویی متهم کرد.

حافظ، ابن حجر عسقلانی نیز در ضمن یکی از شرح حال های لسان المیزان: ۳ / ۵۰۹ می نویسد: عدنان می گوید: به ابن خراش گفتم: درباره حدیث «ما میراثی بر جای نمی نهمیم، اموال برجای مانده ما صدقه است» چه نظری داری؟

گفت: این حدیث باطل است.

گفتم: چه کسی را به جعل آن متهم می کنی؟

گفت: مالک بن اوس.

۸۸. برای آگاهی بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب تشیید المطاعن و دیگر کتاب های معتبر، مراجعه نمایید.

۸۹. سوره نمل: آیه ۱۶.

۹۰. سوره مریم: آیه ۶.

۹۱. الطبقات الکبری: ۲ / ۳۱۵.

بخاری در صحیح خود - که از نظر اهل سنت، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن است - به طرق گوناگون نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله شبی به خانه حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام رفت، آن ها را از خواب بیدار کرد و با اصرار از آن ها خواست نماز شب بخوانند.

حضرت علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند، جز نمازهایی که خدا آن ها را واجب کرده نمازی نمی خوانیم، و جان های ما در اختیار خداست؛ یعنی اگر خداوند، توفیق اقامه نماز شب را به ما عطا کند، آن را اقامه می کنیم.

پیامبر در حالی که دست بر ران خویش می کوبید، باز گشت و این آیه را قرائت فرمود:

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)؛^{۹۲}

انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد.^{۹۳}

ولکن علمای اهل سنت از نقل این روایت شرم ندارند و به روایاتی از این دست، استناد می کنند.

به راستی آیا کسی باور می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام - با آن همه عبادت و عبودیت برای خداوند متعال

- از تهجد و اقامه نماز نافله شب برای جلب رضایت الهی، سرباز زده باشد؟

علی علیه السلام در همه چیز، مطیع محض رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود، حال آیا می توان باور کرد که وی در

جریان مسأله نماز شب و تهجد، با رسول خدا صلی الله علیه وآله مجادله کند؟

آیا می توان باور کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام همانند معتقدین به جبر به استدلال در برابر پیامبر صلی الله علیه وآله

پرداخته باشد؟

این حدیث، ساخته و پرداخته دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام است و تنها، کسانی آن را باور

می کنند که دشمن پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام باشند!!

هیچ مؤمنی در برابر درخواست اقامه نماز، این گونه سرپیچی نمی کند و با چنین برخورد تندی، نمی گوید: «به

خدا سوگند، از اقامه هر گونه نمازی جز نمازهای واجب، سرباز می زنیم»؛ تا چه رسد به این که درخواست کننده، رسول

خدا صلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که این گونه سخن گفتن با پیامبر صلی الله علیه وآله - آن هم در قبال درخواست ایشان برای

نماز و عبادت - به منزله اهانت به وی و کوچک شمردن درخواست اوست و چنین عملی از هیچ یک از مؤمنان سر

نمی زند تا چه رسد به علی علیه السلام که در همه چیز از دستورات رسول خدا صلی الله علیه وآله اطاعت می کرد و پس از آن

حضرت عابدترین مردم به شمار می رفت.

نگاهی به فضایل حضرت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی درباره عبادت علی علیه السلام می نویسد:

۹۲ . سوره کهف: آیه ۵۴.

۹۳ . مختصر تحفه اثنا عشریه: ۲۸۱، ر.ک: تحفه اثنا عشریه: ۲۸۶.

تفاوتی ندارد که چه کسی این روایت را جعل و نقل کرده است، اما به هر حال باید آن را در شمار زشت ترین افتراها و دروغ ها قرار داد؛ جاعل و راوی این گفته هر کس که می خواهد باشد فرقی نمی کند سرانجام این حدیث در شمار زشت ترین افتراها و پست ترین دروغ هاست.

در زمینه عبادت باید گفت که علی علیه السلام، عابدترین مردم بود و نماز و روزه او از همه مردم بیشتر بود. مردم نماز شب، مواظبت بر اذکار و برپایی نافله را از وی فرا گرفتند.

مواظبت علی علیه السلام بر اذکار تا بدان جا بود که در لیلۀ الهریر جنگ صفین، زیراندازی چرمین برایش پهن می کردند و او عبادات خود را بر روی آن زیرانداز به جا می آورد در حالی که تیرهای دشمن در مقابل او فرود می آمد و از کنار گوش راست و چپش عبور می کرد، اما آن حضرت هراسی به دل راه نمی داد و تا پایان اذکار، از جایش بر نمی خاست.

پیشانی حضرت علی علیه السلام به خاطر سجده های طولانی، هم چون پینه شتران، پینه بسته بود! با تأمل در دعاها و مناجات های حضرت علی علیه السلام که از تعظیم و تقدیس خداوند پر است، خضوع و خشوع در برابر هیبت و عزت پروردگار و تسلیم در برابر وی، میزان اخلاص علی علیه السلام آشکار و روشن می شود که این سخنان از چه قلبی برخاسته و بر زبان چه کسی رانده شده است.

از علی بن حسین علیهما السلام که سرآمد عابدان بود، پرسیدند: عبادت شما در مقایسه با عبادت جدتان چگونه است؟

عبادتی عند عباده جدی کعباده جدی عند عباده رسول الله صلی الله علیه وآله؛^{۹۴}

عبادت من در مقایسه با عبادت جدّم، همانند عبادت جدّم در مقایسه با عبادت رسول خدا صلی الله علیه وآله است. شیخ محمد بن طلحه شافعی در فصل هفتم کتاب خود با عنوان «عبادت، زهد و پارسایی حضرت علی علیه السلام» می نویسد:

در مورد عبادت آن حضرت باید گفت: حقیقت عبادت، اطاعت است و هر که خدا را اطاعت کند و در انجام واجبات و پرهیز از محرّمات بکوشد، عابد به شمار می آید. متعلقات اوامر صادره از خداوند متعال - که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله جاری می شد - متنوع است و به همین جهت، عبادت نیز اقسام متنوع دارد؛ همانند نماز، صدقه، روزه و... حضرت علی علیه السلام در انجام عبادات گوناگون می کوشید و با شتاب، خود را بدان ها می آراست تا جایی که برای تلاش فراوان در اطاعت از خدا و رسولش، به مراتبی دست یافت که دیگران از دستیابی بدان باز مانده بودند.

حضرت علی علیه السلام نماز و صدقه را هم زمان به جا آورد و در حال رکوع، صدقه داد تا جایی که خداوند، آیه ای را در شأن وی نازل کرد که تا روز قیامت، تلاوت می شود.

شیخ محمد بن طلحه به نقل داستان صدقه در حال نماز و آیاتی که درباره آن حضرت نازل شده، می پردازد، از جمله آیه ای که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛^{۹۵}

۹۴ . شرح نهج البلاغه : ۱ / ۲۷.

۹۵ . سوره احزاب: آیه ۵۵.

ولی و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

و آیه ای که می فرماید:

(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا)^{۹۶}

و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند.

آن گاه می نویسد:

عبادت، انواع گوناگونی دارد و حضرت علی علیه السلام همه عبادات را در خود گرد آورده بود؛ چرا که وی به حقیقت احوال جهان آخرت و حوادث عظیم آن، یقین داشت و می دانست که همگان به هنگام مرگ و بازگشت به سوی خدا، باید به پرسش های جهان آخرت پاسخ دهند، به خاطر سرسختی خود، در برابر آفریدگار، زانو زنند و سزای کردار خود را - با بهشت یا جهنم - ببینند.

علی علیه السلام با چنین یقینی، می بایست کمر همت ببندد و وقت خود را صرف فرمانبرداری از پروردگار نماید؛ چرا که فقط انسان های مردّد و بی تقوا، در عبادت کوتاهی می کنند. حضرت علی علیه السلام از یقینی بی منتها برخوردار بود و خود به صراحت و آشکارا در این مورد می فرمود:

لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛

اگر پرده ها کنار رود بر یقین من افزوده نخواهد شد.

بنابراین، عبادت وی بر اساس یقینی که داشت، والاترین هدف را نشانه رفته بود و طاعت او به خاطر صلابت باورش، در بلندترین قلّه، جای گرفته بود.

شیخ محمد بن طلحه پس از نقل پاره ای روایات می افزاید:

این وقایع و قضایای مفصل - که سپیده دم آن، برای علی علیه السلام روشن شد، قرص ماه آداب و مناسکش در نزد علی علیه السلام کامل گشت، سر آثارش در علی علیه السلام نمایان شد و خبر اسرارش توسط وی در میان مردم گسترش یافت - نشان می دهد که علی علیه السلام، شهره عبادت، سرآمد عابدان و عامل به همه عبادات بود.

وی عبادات را به کامل ترین وجه، ادا می کرد و در قول و عمل به آن پایبند بود. علی علیه السلام مقامات عابدان را در برگرفت تا آن که به مقام امامت رسید و از ویژگی های زاهدان برخوردار شد، وی زمام رهبری را در دست گرفت و به امانتداری، عبادت، محبت، زهد، پرهیزگاری، معرفت، توکل، خوف، امید، صبر، شکر، رضایت و ترس، آراسته شد.

علی علیه السلام اهل تواضع، تفکر، عبادت، تدبّر، شب زنده داری، تذکّر، آه و ناله، مناجات، اذکار، اوراد و هدایت

مردم بود.

وی رنج انواع عبادت ها و طاعت هایی را بر دوش کشید که قدرتمندان توانایی تحمل آن را ندارند تا جایی که قرآن کریم، لب به ستایش او گشود و با این کار، درستکاری او را بر همگان آشکار ساخت.

۹۶ . سوره انسان: آیه ۸ .

واحدی در تفسیر خود حدیث مرفوعی را به سند خود نقل می کند که ابن عباس می گوید:

علی بن ابی طالب علیهما السلام، چهار درهم داشت، اولی را شب هنگام، دومی را روز، سومی را مخفیانه و چهارمی را علنی، صدقه داد، به همین جهت این آیه نازل شد:

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)^{۹۷};

کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

با درنگ و تدبّر در الفاظ و معانی داستان ها و وقایع مذکور به روشنی مشخص می شود که حضرت علی علیه السلام از این مقدمات، برخوردار و همه صفات ممکن را در خود گرد آورده بود، در فضل و شرافتش همین بس که خداوند در آیات و سوره های قرآن به ستایش او پرداخته است و فرد فرد امت اسلامی، این آیات و سوره ها را تا روز قیامت در قالب فرایض نماز، تلاوت می کنند.

آن گاه این اشعار را در حق آن حضرت نقل می کند:

هذی المزایا بعض ما حلّی بها *** وحبّی من الخیرات والبرکات
وله وظائف طاعه أورادها *** معموره الأناء و الأوقات
عباده و زهاده و تورع *** و تخشع و تدرع الإخبات
و تقلل و توکل و تفکر *** و تدبّر و تذکر المثالات
و إذا الظلام سجدی یناجی ربّه *** متضرعاً بالذکر والدعوات
یعنو له بخضوع قلب خاشع *** و هموع طرف مسبل العبرات
علم علّت درجاته و فضائل *** شرفت معارجها علی الشرفات
و مناقب نطقت بها آی الکتاب *** و حسبها أن جاء شاهدها من الآیات;^{۹۸}

این مزایا، بخشی از خیرات و برکاتی است که بدان آراسته و به او عطا شده است.

وی عبادتی داشت که لحظات و اوقات او را آن، سرشار از عبادت، زهد، پرهیزگاری، خشوع، فروتنی، قناعت، توکل، تفکر، تدبّر و یادآوری الگوها بود.

آن گاه که تاریکی همه جا را فرا می گرفت با حالت تضرع، ذکر و دعا، به مناجات با پروردگارش می پرداخت.

با خشوع قلب و چشم های همیشه اشکبار، تسلیم امر پروردگار می شد.

علمش بلند مرتبه بود و فضایی داشت که هیچ کس به پای آن نمی رسید.

آیات قرآن از مناقب وی سخن گفته است و همین بس که آیات قرآن، گواه مناقب وی باشد.

۹۷ . سوره بقره: آیه ۲۷۴.

۹۸ . مطالب السؤل: ۱۳۷.

شیخ محمد بن طلحه در بخش دیگری از سخنانش می گوید:

نقل شده است که معاویه پس از درگذشت حضرت علی علیه السلام به ضرار بن صرد گفت: علی را برای من

توصیف کن!

ضرار گفت: مرا معاف کن.

معاویه گفت: او را توصیف کن.

ضرار گفت: معافم کن.

معاویه گفت: معافتم نمی کنم.

ضرار گفت: حال که چاره ای نیست، آن چه را که از علی علیه السلام می دانم نقل می کنم:

به خدا سوگند، بلندنظر و توانمند بود، سخنش جدا کننده حق و باطل بود و به عدالت حکم می نمود. علم و

حکمت از سر و رویش می بارید. از دنیا و زرق و برقش می گریخت و با شب و تاریکی آن انس می گرفت.

به خدا سوگند، بسیار اشک می ریخت و فراوان تفکر می کرد. دستانش را پشت و رو می کرد و نفس خود را

مخاطب می ساخت. از لباس های زبر و غذاهای ساده استقبال می کرد.

به خدا سوگند، چون یکی از ما بود. هر گاه از او می پرسیدیم، پاسخ می گفت، هر گاه به نزدش می رفتیم، سر

سخن را باز می کرد و هر گاه دعوتش می کردیم اجابت می نمود.

به خدا سوگند - با آن که به او نزدیک بودیم و ما را به خود نزدیک می کرد - از شدت هیبت و عظمتش با او

سخن نمی گفتیم و سر صحبت را با او باز نمی کردیم. هر گاه لبخند می زد دندان های درخشان و موزونش نمایان

می شد. اهل دین را بزرگ می شمرد، بیچارگان را دوست می داشت. توانمندان در باطلشان به او طمع نمی ورزیدند

و ناتوانان از عدلش نومید نمی شدند.

خدا را گواه می گیرم که یک بار در شبی تاریک و پرستاره، او را دیدم که در محرابش نشسته و محاسنش را در

میان دستانش گرفته بود؛ چون مارگزیدگان به خود می پیچید و همانند سوگواران گریه می کرد؛ در این هنگام شنیدم

که می گفت:

یا دنیا! یا دنیا! اَبی تعرَضت اَم اِلیّ تشوّقت؟

هیاهات! هیاهات! غری غیری، قد بتتک ثلاثاً لا رجعه لی فیک. فعمرك قصیر وعیشک حقیر

وخطرک کثیر.

آه! من قلّة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق؛

ای دنیا! ای دنیا! آیا به سراغ من آمده ای یا شوق مرا در سر داری؟ هیاهات! هیاهات! دیگری را فریب ده؛ چرا که تو را سه

طلاقه کرده ام و دیگر رجوعی در کار نیست.

پس عمر تو کوتاه، زندگی ات حقیر و خطر بسیار است.

آه از توشه کم، سفر طولانی و راه پر از بیم و هراس.

در این هنگام، اشک های معاویه بر محاسنش جاری شد و نتوانست مانع آن گردد. معاویه با آستینش، اشک هایش را پاک می کرد و حاضران نیز از شدت گریه به خود می لرزیدند.

معاویه گفت: خداوند ابالحسن را رحمت کند، به خدا سوگند همین گونه بود که گفتی. ای ضرار اندوه تو بر او چگونه است؟

ضرار پاسخ داد: همانند مادری که فرزندش را روی سینه اش ذبح کنند، چنین کسی هرگز اشکش خشک نمی شود و داغش آرام نمی گیرد.^{۹۹}

کوتاه سخن این که توصیف زهد و عبادت امام علی علیه السلام برای خداوند، امکان پذیر نیست و هیچ کس نمی تواند این موضوع را انکار کند تا جایی که دشمنانش نیز به این امر اذعان می کنند.

ای کاش! پیروان معاویه نیز همانند وی، اعتراف می کردند و این حدیث ساختگی و جعلی را نمی پذیرفتند.

حدیث ساختگی و شبهه جبرگرایی

در این حدیث، نوعی شبهه جبرگرایی در سخنان امام علی علیه السلام به چشم می خورد که پرهیز از اقامه نماز شب هم به پای زشتی آن نمی رسد؛ چرا که تمسک به جبرگرایی، بسیار زشت و ناپسند است و انتساب آن به امیرالمؤمنین علیه السلام، کفر و گمراهی به شمار می رود... .

بطلان قدر از دیدگاه ابن تیمیه

اکنون برخی عبارات ابن تیمیه درباره بطلان استناد به قدر را می آوریم:

همه عقلا و دینداران استدلال به قدر را باطل و مردود می دانند تا جایی که طرفداران قدر نیز چنین استدلالی را از شخصی که مرتکب ظلمی شده و یا حقی را ترک گفته، نمی پذیرند؛ بلکه حقوق خود را از وی مطالبه می کنند و او را به سزای دشمنی و عداوتش می رسانند.

استدلال به قدر، نوعی شبهه سوفسطائیسیم است که در علوم، رخ می دهد. بطلان سوفسطائیسیم بر همه آشکار است، اما بسیاری از مردم را گرفتار خود می کند و آنان را تا مرز تردید پیرامون وجود خود و دیگر علوم ضروری، می کشاند.

جبرگرایی نیز در صحنه اعمال، خود را نشان می دهد تا جایی که صدق و عدل را که واجب است ساقط می کند و دروغ، ظلم را مباح می نماید.

اما همه می دانند که چنین شبهه ای، به ضرورت باطل است و با تحقیق بیشتر، بطلان آن آشکار می شود. هیچ کس به چنین شبهه ای استناد نمی کند مگر آن که از دلیل کار خود آگاه نباشد؛ اما اگر کسی از مصلحت و ضرورت عمل خود آگاه باشد و خود را مامور انجام آن بداند، به قدر استناد نمی کند.

۹۹ . مطالب السؤل: ۱۳۱ و ۱۳۲.

هم چنین اگر کسی از عدم مصلحت و ضرورت عملی که انجام نداده است، آگاه باشد و بداند که مامور انجام آن نیست، باز هم به قدر استناد نمی کند. فقط، افرادی به قدر استناد می کنند که از روی ناآگاهی، پیرو هوای نفس خود باشند؛

به همین جهت است که وقتی مشرکان گفتند:

(لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ)؛^{۱۰۰}

اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم، و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی کردیم.

خداوند در پاسخ آنان فرمود:

(قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ * قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ)؛^{۱۰۱}

بگو: «آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید، و جز دروغ نمی گوئید»

بگو: «برهان رسا ویژه خداست، و اگر [خدا] می خواست قطعاً همه شما را هدایت می کرد.

این مشرکان از روی فطرت و عقل می دانند که این استدلال، باطل و مردود است. فرض کنید که فردی از مشرکان به ناموس و اموال مشرکی دیگر، تجاوز کند، فرزندش را به قتل برساند، بر ظلم خود اصرار ورزد و در پاسخ به سرزنش اطرافیان چنین بگوید که اگر خدا می خواست این کارها را انجام نمی دادم.

در این حالت، مشرکان دیگر، استدلال وی را نمی پذیرند و حتی خود او نیز چنین استدلالی را از دیگران قبول نمی کند؛ بلکه از روی ناچاری و رفع سرزنش، دست به دامن چنین استدلالی می شود.

به همین جهت خداوند به آن ها می فرماید:

(هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا).

بدین معنا که این درخواست به امر خدا (قدر الهی) و مصلحتی است که باید انجام پذیرد؟

آن گاه می فرماید:

(إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ).

بدین معنا که شما بر اساس حدس و افتراهای خود عمل می کنید.

بنابراین، نه قدر الهی؛ بلکه درخواست ها و علایق مشرکان، عامل اصلی رفتارهای آنان به شمار می رود؛ چرا که قدر، تنها عامل اصلی انجام کارها و حجّت کسی بر دیگری، نیست و هیچ کس را معذور نمی کند. همه مردم در قدر با هم برابرند و اگر قدر، حجّت و عامل اساسی قلمداد می شد، تفاوتی میان عادل و ظالم، راست گو و دروغ گو، دانا و نادان، نیکوکار و زشتکار و اعمال اصلاح گر با فسادگر و سودمند با زیانبار، پدید نمی آمد.

۱۰۰. سوره انعام: آیه ۱۴۸.

۱۰۱. سوره انعام: بخشی از آیات ۱۴۸ و ۱۴۹.

این مشرکان در توجیه دوری از رسالت انبیا - که توحید و ایمان را در بر می گیرد - دست به دامن قدر شده اند، اما اگر مشرکی برای توجیه اهمال حقوق و مخالفت با دستور مشرکی دیگر، به قدر استناد کند سخنش مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت.

بالا تر این که، همین مشرکان، یک دیگر را به جهت ظلم و ترک حقوق، سرزنش می کردند، اما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد و آنان را به حق خدا بر بندگان و اطاعت از اوامر الهی فرا خواند، دست به دامن قدر شدند و برای توجیه اهمال حق پروردگار و مخالفت با دستورات او، به قدر استدلال کردند؛ این در حالی بود که اگر شخصی برای توجیه اهمال حق مشرکان و مخالفت با اوامر آن ها به قدر استناد می کرد، سخن او را نمی پذیرفتند.^{۱۰۲}

ابن تیمیه و استدلال به حدیث جعلی

ابن تیمیه در جای دیگری به صورت مفصل، به تقبیح و ابطال استدلال به قدر می پردازد، اما در پایان سخنانش - از روی دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام - آن حضرت را به قدرگرایی متهم می کند و حدیث جعلی مذکور را خاطر نشان می سازد و می نویسد:

ایمان به قدر، امری ضروری است! اما هیچ کس - بر اساس حکم روشن عقل - استدلال به قدر را نمی پذیرد. بطلان این استدلال، مستلزم تکذیب قدر نیست؛ چرا که انسان ها از فطرتی مبتنی بر نیاز به منفعت خواهی و دفع ضرر برخوردارند و صلاح زندگی دنیوی و اخروی آنان، بسته به این امر است.

بنابراین، انسان ها ناگزیرند در پی چیزهایی برآیند که تحقق منفعت و دفع ضرر را برای آنان ممکن سازد و بعثت یا عدم بعثت انبیا تأثیری در اصل این فرآیند ندارد؛ با این همه، آگاهی انسان ها از فواید و زیان های گوناگون، بستگی به عقل و هدف آنان دارد و بعثت پیامبران با هدف تحقق و تکمیل مصالح و نیز دفع و کاهش مفاسد صورت می پذیرد. از این رو، پیروان پیامبران، در تحقق مصالح و دفع مفاسد از دیگران کامل ترند و تکذیب کنندگان پیامبران از این مهم، محروم هستند؛ به گونه ای که به تبعیت از مفاسد و تعطیل کردن مصالح می پردازند و به همین جهت باید آنان را در شمار بدترین انسان ها قرار داد؛ با این همه، مخالفان پیامبران نیز ناگزیر باید در پی تحقق برخی مسائل و اجتناب از برخی دیگر برآیند و همگی به دفع مضرات ظلم، زشتی ها و امور از آن قبیل پردازند.

بنابراین، در صورت وقوع ظلم علیه جان، مال و ناموس یک فرد و مطالبه قصاص و مجازات از سوی مظلوم، هیچ عاقلی استناد به قدر را نمی پذیرد. اگر ظالم ادعا کند که: «من بی گناهم؛ چرا که ارتکاب این ظلم از سوی من، امری مقدر است» پاسخ او را چنین خواهند داد که «اگر خود تو مظلوم واقع شوی و ظالم برای توجیه ظلم خود به قدر استدلال کند، سخن او را نخواهی پذیرفت و پذیرش چنین استدلالی، فساد قطعی و همیشگی را به ارمغان خواهد آورد».

پس آن که همه مردم به قدر اعتقاد دارند، اما فطرت و عقل هیچ یک از آن ها، استدلال به قدر را نمی پذیرد؛ بنابراین دانستیم که اذعان به قدر، با رد استدلال بدان، هیچ منافاتی ندارد، بلکه باید به قدر ایمان آورد و هم زمان استناد به آن را مردود دانست.

جدل، به دو قسم حق و باطل تقسیم می شود و در زبان عربی، اسم جنس به دو نوع تقسیم می شود که یکی از دیگری، برتر است؛ به گونه ای که اسم جنس برتر را اسم خاص و دیگری را اسم عام می نامند.

تقسیم بندی به عام و خاص را می توان در الفاظ جایز، مباح، خویشاوندان و جواز، ملاحظه نمود. عرب زبانان، لفظ حیوان را برای غیر ناطق به کار می برند، چرا که ناطق، مخصوص انسان است.

به همین جهت است که آنان در مورد لفظ کلام و جدل، مبالغه کرده اند و بر این اساس، هر گاه شخصی، بدون آگاهی لب به سخن بگشاید، او را صاحب کلام و متکلم می نامند؛ دقیقاً به همین جهت است که گذشتگان، اهل کلام را سرزنش کرده اند. جدل نیز همین گونه است به گونه ای که اگر کلامی از استدلال صحیح، برخوردار نباشد آن را جدل محض می نامند.

استدلال به قدر نیز در همین چارچوب، قرار می گیرد؛ چنان که در صحیح بخاری آمده است: از علی علیه السلام چنین نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله شب هنگام به نزد من و فاطمه آمد و فرمود: آیا برای نماز بیدار نمی شوید؟

گفتم: ای رسول خدا! اختیار ما به دست خداست و اگر اراده او بر تهجد ما قرار گیرد ما را از خواب بیدار می کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که می رفت فرمود:

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا).^{۱۰۳}

در پاسخ او می گوئیم: حال که تمسک و استدلال به قدر تا این حد، زشت و ناپسند است، انتساب آن به امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها و تنها از دشمنی و عناد با وی سرچشمه می گیرد و هیچ یک از عقلا و اهل فهم - تا چه رسد به مؤمنان و اهل یقین - چنین دروغی را تصدیق نمی کنند.

از این گذشته، خود ابن تیمیة در جای دیگری از کتابش، استنادکنندگان به قدر را بدتر از یهود و نصارا می داند... وی در این زمینه می نویسد:

این پرسش - یعنی لزوم سکوت انبیا در جواب کفار - متوجه کسانی است که استدلال به قدر را جایز می دانند و عذر عصیان و گنهکاری خود را در قدر، جست و جو می کنند. برخی شاهدان حقیقت هستی که به وفور در میان مردم حضور دارند، ادعا می کنند که عرفای خاص اهل توحید هستند و در توحید ربوبیت، فنا شده اند؛

اینان بر این باورند که حُسن عارف به هنگام فنا در شهود توحید ربوبیت، حُسن نیست و قُبْح وی نیز قُبْح به شمار نمی آید.

این اعتقاد را می توان به وفور در میان شیوخ زاهد متأخر، متصوّفه، فقرا و حتی فقها، امرا و عامه مردم، مشاهده نمود.

بی تردید چنین افرادی، از شیعیان و معتزله هم بدترند چرا که شیعیان و معتزله، امر و نهی را می پذیرند و قدر را انکار می کنند.

شیعیان و معتزله نیز با استناد به چنین افرادی، منتسبان به اهل سنت را مورد انتقاد قرار می دهند؛ چرا که برخی انسان ها امر و نهی، وعده و وعید، انجام واجبات و ترک محرّمات را پذیرفته اند و معتقدند که خداوند، اعمال بندگان را خلق نکرده، چنین اراده ای ننموده و وجود گناه را قصد نکرده است.

اینان می خواهند خداوند را بزرگ داشته، او را از ظلم، منزّه ساخته و حجّت خداوند را علیه خود بپذیرند. اما متأسفانه از همتی اندک برخوردارند و نمی توانند قدرت تامه خداوند، مشیت عامه، خلقت فراگیر، عدالت، حکمت، امر و نهی و وعده و وعید حق تعالی را با هم جمع کنند.

بنابراین، حمد و ستایش را مخصوص خداوند می دانند؛ اما پادشاهی تامه را از او سلب می کنند. به اعتقاد من کسانی که قدرت، مشیت و خلقت خداوند را به اثبات می رسانند و از این طریق با امر و نهی و وعده و وعید او به مخالفت برمی خیزند، از یهود و نصارا هم بدترند؛ چرا که اعتقاد آنان مستلزم سکوت پیامبران است. ما تنها به بیان سخنان باطل این افراد و دیگران می پردازیم، اما سخن حق را باید از همه کس، پذیرفت. هیچ کس حق ندارد که بدعتی را با بدعت و باطلی را با باطلی دیگر، پاسخ گوید. هر چند که منکران قدر در دام بدعت، گرفتار آمده اند، اما آنان که در برابر دستورات الهی به قدر استناد می کنند، به بدعتی بزرگ تر مبتلا شده اند. همان طور که می توان منکران قدر را به آتش پرستان تشبیه کرد، استنادکنندگان به قدر را نیز می توان همسان مشرکان و مخالفان انبیا قلمداد کرد؛ همان ها که گفتند:

«... لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»؛^{۱۰۴}

... اگر خدا می خواست ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم.

شایان ذکر است که در اواخر عصر صحابه، دسته ای از این قدرگرایان وجود داشتند. در مورد کسانی که در برابر اوامر الهی، به قدر استناد می کنند باید گفت که هیچ کدام از فرقه های معروف اسلامی، طرفدار چنین اعتقادی نبوده اند؛ بلکه طرفداران آن تنها در میان متأخرین رو به فزونی نهاده اند.^{۱۰۵}

حدیث «خواستگاری از دختر ابوجهل»

از دیگر احادیث بی پایه بخاری حدیث ساختگی، خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابوجهل است. طبق این حدیث: امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله و در زمان حیات فاطمه زهرا سلام الله علیها از دختر ابوجهل خواستگاری کرد. این داستان ساختگی و دروغین چنین نقل شده است:

۱۰۴ . سوره انعام: آیه ۱۴۸.

۱۰۵ . منهاج السنّه: ۲ / ۱۱ و ۱۲.

ابوالیمان، از شعیب، از زهری، از علی بن حسین علیهما السلام چنین نقل می کند: مسور بن مخرمه گفت: علی، از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، فاطمه علیها السلام با شنیدن این خبر به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت و گفت: مردم گمان می کنند که شما به خاطر دخترانتان، خشمگین نمی شوید. آمده ام بگویم که علی از دختر ابوجهل، خواستگاری کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله برخاست و شنیدم که بعد از ذکر «گواهی به یگانگی خدا» فرمود: من دخترم را به ازدواج ابوالعاص بن ربیع درآوردم و او با من صحبت کرد و به وعده خود عمل نمود؛ فاطمه پاره ای از من است و خوش ندارم که ناخوشی ببیند. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در خانه یک مرد، جمع نمی شوند.

علی پس از این سخنان، خواستگاری از دختر ابوجهل را رها کرد.^{۱۰۶}

این حدیث، در واقع در سرزنش امیر مؤمنان علی علیه السلام است و شأن و منزلت ایشان را زیر سؤال می برد؛ به همین جهت مؤمنان به هیچ عنوان چنین حدیثی را باور نمی کنند. چگونه ممکن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین سخنانی را بر زبان جاری کرده باشد و حال آن که از آغاز اسلام تا هنگامه رحلتش، به بیان و ترویج فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام در میان مردم می پرداخت؟

برخی پیشوایان اهل سنت به سرزنش امیر بودن این حدیث، اذعان کرده اند. برای مثال ابن حجر عسقلانی در

شرح صحیح بخاری می نویسد:

ولا أزال أتعجب من المسور كيف بالغ في [تغضيبه] لعلی بن الحسین علیهما السلام، حتی قال:

إنه أودع عنده السيف لا يمكن أحداً منه حتى تزهق روحه، رعايةً لكونه ابن فاطمة؛

من هم چنان از اغراق و مبالغه مسور در جانبداری از علی بن حسین علیهما السلام در شگفتم تا جایی که می گفت: اگر شمشیری به من بدهند نمی گذارم دست کسی به علی بن حسین علیهما السلام برسد مگر آن که روح از بدنم جدا شود؛ چرا که وی فرزند فاطمه است.

وی در ادامه می افزاید:

شگفت آن که مسور در نقل این حدیث، به عواطف علی بن حسین علیهما السلام اعتنایی نمی کند؛ زیرا که ظاهر این حدیث، به صورت غیر مستقیم، علی بن ابی طالب علیهما السلام را زیر سؤال می برد و در نتیجه، اعتبار فرزندش علی بن حسین علیهما السلام را نیز خدشه دار می کند؛ چرا که در این حدیث آمده است که علی پس از ازدواج با فاطمه، به خواستگاری دختر ابوجهل رفت تا جایی که پیامبر صلی الله علیه وآله در انکار اقدام علی علیه السلام آن سخنان را ایراد نمود.^{۱۰۷}

دهلوی، در کتاب تحفه اثنا عشریه گفت و گوی ابوحنیفه و اعمش پیرامون این حدیث را آورده است. ابوحنیفه در

جریان این گفت و گو به اعمش خاطر نشان می کند که نقل این حدیث، از بی ادبی به شمار می رود.^{۱۰۸}

۱۰۶. صحیح بخاری: ۵ / ۹۵ و ۴ / ۱۸۵.

۱۰۷. فتح الباری: ۷ / ۶۹ و ۶ / ۱۶۲ و ۹ / ۲۶۸ و ۲۶۹.

۱۰۸. تحفه اثنا عشریه: ۳۵۵.

حال چگونه می شود پذیرفت که امام سجّاد علیه السلام این حدیث را نقل و در برابر آن سکوت، کرده باشد؟^{۱۰۹}

حدیث «شأن نزول آیه ای از قرآن کریم»

از دیگر احادیث بی پایه بخاری، ماجرای است که میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و طرفداران عبدالله بن ابی رخ داد. عبدالله بن ابی پس از تظاهر به اسلام، سرکرده منافقان بود. بخاری می گوید: آیه ذیل در مورد این ماجرا نازل شده است. آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا
الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ)^{۱۱۰}

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن طایفه ای که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آن ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد.

اکنون به متن این حدیث که در کتاب صلح صحیح بخاری آمده است توجه کنید:

مسدّد به نقل از معتمر می گوید: از پدرم شنیدم که انس گفت: به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: اگر ممکن است به نزد عبدالله بن ابی بروید.

پیامبر صلی الله علیه وآله بر الاغی سوار شد و نزد عبدالله رفت. مسلمانان نیز به همراه او حرکت کردند تا به شوره زاری رسیدند. هنگامی که پیامبر به نزد عبدالله رفت، عبدالله گفت: از من دور شو! به خدا سوگند که بوی تعفن الاغ تو، مرا اذیت می کند.

مردی از انصار گفت: به خدا سوگند که الاغ رسول خدا صلی الله علیه وآله، خوش بوتر از توست.

در این هنگام یکی از طرفداران عبدالله بن ابی، خشمگین شد و دشنام هایی میان او و آن مرد انصاری، رد و بدل گشت؛ تا جایی که این درگیری به دیگران نیز سرایت کرد و هر دو گروه با کفش، دست و چوب شاخه های خرما به جان هم افتادند.

در این هنگام باخبر شدیم که آیه (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا) نازل شده است.^{۱۱۱} ذکر این ماجرا به عنوان شأن نزول آیه فوق، دروغ محض است؛ چرا که این ماجرا پیش از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی، رخ داد و اگر هم پس از اسلام آوردن وی، اتفاق افتاده باشد، به طور کامل کفر و گمراهی او و

۱۰۹. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: خواستگاری ساختگی؛ بررسی و نقد داستان خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابوجهل، شماره ۳ از سلسله پژوهش های اعتقادی.

۱۱۰. سوره حجرات: آیه ۹.

۱۱۱. صحیح بخاری: ۴ / ۱۹.

اصحابش را هویدا می گرداند؛ زیرا که او به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: «از من دور شو، به خدا سوگند، بوی تعفن الاغ تو، مرا اذیت می کند»؛ با این وصف، چگونه ممکن است که خداوند، او و اصحابش را مؤمن بخواند؟ درست به همین جهت است که طبق نقل زرکشی، ابن بطّال می گوید: شأن نزول این آیه، هیچ ربطی به ماجرای عبدالله بن ابی ندارد.

وی در شرح حدیث در التتقیح می نویسد:

در این هنگام باخبر شدیم که آیه (وَإِنْ طَائِفَتَانِ) نازل شده است. ابن بطّال می گوید: شأن نزول این آیه، هیچ ربطی به ماجرای عبدالله بن ابی و اصحابش ندارد؛ چرا که اصحاب عبدالله، مؤمن نبودند و بعد از اسلام آوردن نیز در حادثه «افک»، متعصبانه از عبدالله جانبداری کردند.

بخاری در صحیح خود در کتاب استیذان از اسامه بن زید نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله وارد مجلسی شد که تعدادی از مشرکان، مسلمانان، بت پرستان، یهودیان و عبدالله بن ابی حضور داشتند و... بنابراین حدیث مذکور نشان می دهد که آیه (وَإِنْ طَائِفَتَانِ) در مورد عبدالله بن ابی نازل نشده است؛ بلکه شأن نزول آن مربوط به گروهی از اوسیان و خزرجیان می شود که بر سر حقی، راه اختلاف پیمودند و با عصا و کفش به جان هم افتادند.^{۱۱۲} از عجایب روزگار این است که ابن حجر عسقلانی در تلاش برای پاسخ گویی به سخنان ابن بطّال، چنین می نویسد:

ابن بطّال، نزول آیه مذکور در شأن این ماجرا را رد کرده و معتقد است که درگیری میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و طرفداران عبدالله بن ابی، زمانی است که آن ها کافر بودند؛ با این توصیف چگونه ممکن است که این آیه (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) در مورد عبدالله بن ابی و یارانش، نازل شده باشد؛ به ویژه آن که داستان انس و اسامه، یکسان هستند؛ چرا که در روایت اسامه آمده است: مسلمانان و مشرکان به هم ناسزا گفتند.

ابن حجر در پاسخ اشکال می نویسد:

امکان دارد که مسأله را بر تغلیب حمل کرد هر چند که در این صورت اشکال دیگری رخ می نماید که حدیث اسامه به صراحت بیان می دارد که ماجرای مذکور، پیش از جنگ بدر و قبل از مسلمان شدن عبدالله بن ابی و یارانش، رخ داده است، اما آیه مورد استناد، در سوره حجرات مدّت ها بعد، به هنگام ورود هیأت های میهمان، نازل شده است؛ با این حال، احتمال می رود که آیه اصلاح پیش از این نازل شده باشد که در این صورت، اشکال فوق برطرف می شود.^{۱۱۳}

به نظر ما حمل مسأله بر تغلیب، بی آن که مستند به کتاب یا سنت باشد، باطل است و شاید ابن حجر عسقلانی نیز متوجه ضعف استدلال خود شده است، زیرا می گوید: «امکان دارد... مسأله را بر تغلیب حمل کرد».

روایت «برتری نداشتن حضرت علی علیه السلام بر اصحاب بعد از خلفا»

۱۱۲ . التتقیح لألفاظ الجامع الصحیح: ۲ / ۵۹۶.

۱۱۳ . فتح الباری: ۵ / ۲۲۸.

از روایات بی پایه بخاری روایتی است که در عدم برتری حضرت علی علیه السلام بر اصحاب بعد از خلفا نقل می کند. وی در بخش مناقب عثمان می نویسد:

ابن عمر می گوید: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله، هیچ یک از اصحاب را - به ترتیب - از ابوبکر، عمر و عثمان برتر نمی دانستیم، اما صرف نظر از این سه نفر، به برتری هیچ یک از اصحاب بر دیگری قائل نبودیم.^{۱۱۴} در پاسخ به این روایت جعلی باید گفت که ادله قاطع و برهان های کوبنده بسیار زیادی وجود دارد که برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر - تا چه رسد به عثمان - را به اثبات می رساند؛ با این همه، فرومایگی و پستی جاعل این افترا باعث شده است تا تنها، برتری ابوبکر، عمر و عثمان را مورد تأکید قرار دهد و - پناه بر خدا - امیر مؤمنان علی علیه السلام را هم پایه معاویه، عمرو عاص و مانند این دو، قلمداد کند.

احادیث و اخبار فراوانی حتی از طرق و سند های اهل سنت در ابطال و ردّ این افترا وجود دارد و از این رو است که ابن عبدالبرّ قاطعانه به ردّ این خبر می پردازد و با نقل کلام ابن معین در مورد ابطال این حدیث، می نویسد: محمد بن زکریا، یحیی بن عبدالرحمان و عبدالرحمان بن یحیی برای ما نقل کردند که احمد بن سعید بن حزم، از احمد بن خالد روایت می کند که مروان بن عبدالملک، گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و علی. سابقه و فضیلت حضرت علی علیه السلام شناخته شده است. بنابراین، وی صاحب یک سنت به شمار می رود. به او گفتند: اما برخی می گویند: ابوبکر، عمر و عثمان، ولی نامی از حضرت علی علیه السلام نمی آورند و به همین اندازه بسنده می کنند.

در این هنگام، وی به شدت این افراد را مورد انتقاد قرار داد. یحیی بن معین می گفت: ابوبکر، عمر، علی و عثمان.

ابوعمر و می گوید: برخی حدیث ابن عمر را متذکر می شوند که ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله - به ترتیب - ابوبکر، عمر و عثمان را برتر می دانستیم و بعد سکوت می کردیم، بدین معنا که صرف نظر از این سه نفر، به برتری هیچ یک از اصحاب بر دیگری قائل نبودیم.

ابن معین این سخن را انکار می کند و آن را به شدت مورد انتقاد قرار می دهد؛ چرا که طرفداران این سخن، بر خلاف دیدگاه همه فقها و محدثان از گذشته تا به حال اهل سنت، عمل می کنند. این فقها و محدثان، بعد از عثمان، علی علیه السلام را برترین مردم می دانند و در اصل این مسأله اختلافی ندارند؛ بلکه تنها اختلاف آن ها این است که علی علیه السلام برتر است یا عثمان؟!

از این گذشته برخی علمای گذشته در مورد برتری علی علیه السلام بر ابوبکر یا بالعکس نیز، دیدگاه های متفاوتی داشته اند.

این اجماع نشان می دهد که حدیث ابن عمر، توهم بزرگی است و از معنای صحیحی برخوردار نیست حتی اگر سند آن صحیح باشد. طرفداران این حدیث، باید حدیث جابر و ابوسعید را نیز بپذیرند، آن جا می گویند:

۱۱۴. صحیح بخاری: ۵ / ۸۲.

ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله، مادران فرزندانمان را از کنیزان می فروختیم، اما اینان از پذیرش حدیث جابر و ابوسعید، سرباز می زند و به همین جهت، گرفتار تناقض می شوند.^{۱۱۵}

حدیث «مزدخواهی در برابر کتاب خدا»

از دیگر احادیث بی اساس بخاری، حدیثی است که او در کتاب طب آورده است:
ابومحمد سیدان بن مضارب باهلی، از ابومعشر یوسف بن یزید براء، از ابومالک عبیدالله بن اخنس، از ابن ابوملیکه نقل می کند که ابن عباس گوید:

روزی گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به آبشخوری رسیدند که مرد مارگزیده ای در آن جا حضور داشت. مردی از اهالی آن دیار به نزد آن ها آمد و گفت: آیا دعانویسی در میان شما هست تا مارگزیده این آبشخور را درمان کند؟

یکی از اصحاب به نزد آن مارگزیده رفت و در قبال دریافت یک گوسفند، سوره فاتحه را بر بالین وی تلاوت کرد؛ آن مارگزیده پس از قرائت فاتحه، شفا یافت و او گوسفند را به نزد دوستانش برد.

آن ها عمل او را خوش نداشتند و گفتند: چرا در قبال تلاوت کتاب خدا، دستمزد گرفتی؟

اینان پس از بازگشت به مدینه، به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله فلانی در قبال تلاوت کتاب خدا، دستمزد گرفته است!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنْ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابَ اللَّهِ؛^{۱۱۶}

کتاب خدا شایسته ترین چیزی است که می توانید در قبال آن، دستمزد بگیرید.

گفتنی است این روایت را ابن جوزی در الموضوعات به روایت عایشه آورده است.^{۱۱۷}

حدیث اسباط «در باره طلب باران»

از دیگر احادیث بی اساس بخاری، حدیث طلب باران کفار است که - پس از روایت ابن مسعود - از مسروق، این گونه نقل شده است:

نزد ابن مسعود رفتیم. وی گفت: قریش در پذیرش اسلام، کوتاهی کردند؛ به همین جهت پیامبر صلی الله علیه وآله، آنان را نفرین کرد که در نتیجه، خشکسالی آنان را فرا گرفت به گونه ای که به هلاکت افتادند و ناچار به خوردن مردار و استخوان شدند.

در این هنگام ابوسفیان نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ای محمد! تو آمده ای تا مردم را به مراعات حال خویشاوندان دعوت کنی، اما قوم تو در حال هلاکتند. بنابراین دست به دعا بردار.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت کرد:

۱۱۵ . الاستیعاب فی معرفه الأصباح: ۳ / ۱۱۱۶.

۱۱۶ . صحیح بخاری: ۷ / ۲۴۱.

۱۱۷ . الموضوعات: ۱ / ۲۲۹.

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾^{۱۱۸}

پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد.

آن گاه مردم به کفر خود باز گشتند و این، همان آیه ای است که می فرماید:

﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾^{۱۱۹}

روزی - یعنی در روز بدر - که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ آن گاه ما انتقام کشنده ایم.

این روایت را اسباط از منصور با این اضافه نقل می کند:

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت تا این که باران، شروع به باریدن کرد و هفت شبانه

روز، مردم را در میان گرفت، مردم از کثرت باران، شکایت کردند و به همین جهت پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

اللهم حوالینا وعلینا؛

خدایا! بارش باران را به مناطق اطراف ما منتقل کن.

در این هنگام، ابرها از بالای سر پیامبر صلی الله علیه وآله به کناری رفته و مردم مناطق اطراف را سیراب کردند.^{۱۲۰}

پیشوایان اهل سنت، به بخش افزوده شده از سوی اسباط انتقاد نموده اند:

عینی می گوید: نقل ضمیمه اسباط توسط بخاری، اعتراض هایی را برضد وی برانگیخته است.

داوودی می گوید: این زیادی، داستانی مربوط به مدینه است که در داستان مربوط به قریش، جا داده شده است.

ابوعبدالملک می گوید: بخش افزوده شده به روایت از سوی اسباط دچار توهم و در هم آمیختگی است؛ چرا که

وی، سند عبدالله بن مسعود را با متن حدیث انس بن مالک، آن جا که می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت - تا این که باران شروع به باریدن کرد و...»، ترکیب کرده است.

عینی در ادامه می گوید:

حافظ، شرف الدین دمیاطی نیز در این باره می گوید: حدیث عبدالله بن مسعود، به مکه مربوط می شود و ضمیمه

مذکور در آن به چشم نمی خورد.

شگفتا که بخاری، این ضمیمه را که با روایت راویان ثقه، منافات دارد، نقل کرده است.

برخی با هدف کمک به بخاری می گویند: «مانعی ندارد که این مسأله، دوبار رخ داده باشد»، اما ایراد این دیدگاه

بر کسی پوشیده نیست.

کرمانی می گوید: ممکن است گفته شود: داستان قریش و درخواست ابوسفیان نه در مدینه که در مکه، رخ داده

است. در پاسخ باید گفت: این داستان در مکه، صورت پذیرفته است، اما ضمیمه اسباط به ماجرای مدینه، مربوط

می شود.^{۱۲۱}

۱۱۸ . سوره دخان: آیه ۱۰.

۱۱۹ . همان: آیه ۱۶.

۱۲۰ . صحیح بخاری: ۲ / ۷۴ - ۷۵.

۱۲۱ . عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری: ۷ / ۲۷ - ۲۹.

حدیث «احادیث بسیاری پس از من برای شما نقل می کنند»

اخبار پیامبر صلی الله علیه وآله درباره نسبت دادن روایات نادرست به ایشان از دیگر احادیث بی پایه و سستی است که تفتازانی تصریح کرده این روایت را تنها بخاری در صحیح خود آورده و دیگر محدثان به آن خدشه وارد کرده اند. یحیی بن معین می گوید: این حدیث، ساخته و پرداخته منافقان است.

در این حدیث می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

تكثر لكم الأحادیث من بعدی، فإذا روی لكم حدیث فأعرضوه علی کتاب الله؛

بعد از من احادیث زیادی برای شما نقل می شود پس اگر حدیثی برای شما نقل شد آن را به کتاب خدا عرضه دارید.

تفتازانی در بخشی از کتاب التلویح - شرح التوضیح همه مسائل فوق را بیان می دارد و می گوید:

گفته می شود که خبر واحد به هنگام تعارض با کتاب خدا، رد می شود؛ چرا که کتاب خدا به جهت قطعیت، تواتر نظم و عدم وجود شبهه در متن و سند آن، بر خبر مقدم است، اما عمومیات و ظواهر کتاب خدا، تنها مواردی هستند که مورد اختلاف علما قرار گرفته اند؛ بنابراین، اگر عمومیات و ظواهر کتاب خدا، ظنی قلمداد شود، خبر واحد در صورت رعایت شرایط - و بر اساس عمل به کتاب و سنت - مورد پذیرش قرار می گیرد، اما در صورت قطعی بودن یک حکم عام از کتاب خدا، در این صورت خبر واحد به هنگام تعارض با آن رد می شود؛ زیرا در جایی که قطع و یقین است، دلیل ظنی جایگاهی ندارد. بنابراین، کتاب خدا به واسطه امور ظنی، نسخ نمی شود و چیزی بر آن افزوده نمی گردد، زیرا به منزله نسخ، قلمداد می شود.

برای اثبات دیدگاه فوق، به این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال شده است که حضرتش فرمود:

تكثر لكم الأحادیث من بعدی، فإذا روی لكم حدیث فأعرضوه علی کتاب الله فما وافق

کتاب الله فاقبلوه وما خالفه فردوه؛

بعد از من احادیث زیادی برای شما نقل می شود. پس اگر حدیثی برای شما روایت شد آن را به کتاب خدا عرضه دارید و

آن چه را با کتاب خدا موافق بود بپذیرید، اما آن چه را با کتاب خدا مخالف بود رد کنید.

در پاسخ این استدلال باید گفت: این حدیث، خبر واحدی است که به احادیث متواتر و مشهور، تخصیص خورده

است؛ بنابراین، حدیث مذکور، قطعیت ندارد و نمی توان یک مسأله اعتقادی را به وسیله آن اثبات نمود.

از این گذشته، حدیث یاد شده با عموم آیه شریفه قرآن منافات دارد، آن جا که می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؛^{۱۳۳}

و آن چه را فرستاده او به شما داد، آن را بگیرید.

البته محدثان، صحت این حدیث را زیر سؤال برده اند؛ چرا که راوی ناشناخته ای به نام یزید بن ربیع در سند آن قرار دارد و در سند آن نیز واسطه میان اشعب و ثوبان ذکر نشده است؛ بنابراین باید آن را جزء احادیث منقطع به شمار آورد.

یحیی بن معین می گوید: این حدیث، ساخته و پرداخته افراد زندق است.

تفتازانی در پایان می گوید:

نقل این حدیث از سوی بخاری، منافاتی با انقطاع یا ناشناخته بودن یکی از راویان آن در زمینه نقل روایت، ندارد.^{۱۲۳}

حدیث «تحریم آلات موسیقی»

از احادیث بی اساس کتاب صحیح بخاری حدیثی است که ابن حزم به نقل از بخاری آورده و به جعلی بودن آن حکم نموده است.

در این نقل از طریق بخاری چنین آمده است:

هشام بن عمار، از صدقه بن خالد، از عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از عطیه بن قیس کلابی، از عبدالرحمان بن غنم اشعری، از ابوعمار یا ابومالک اشعری - که به خدا سوگند، دروغ نمی گوید - نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لیکونن من امتی قوم یستحلون الخز والحریر والخمر والمعازف؛

بی تردید در امت من، افرادی خواهند آمد که لباس بافته شده از پشم و ابریشم، یا ابریشم به تنهایی، شراب و آلات موسیقی را حلال می دانند.

این حدیث، منقطع است و اتصالی میان بخاری و صدقه بن خالد وجود ندارد. هر حدیثی که در این باب باشد، قطعاً نادرست و همه الفاظ آن، ساختگی و جعلی است.^{۱۲۴}

حدیث «زناکار دارای ایمان، در واقع زنا نمی کند»

یکی دیگر از روایات بی پایه نقل شده از سوی بخاری را در کتاب اشربه از صحیح بخاری مشاهده می کنیم. وی چنین نقل می کند:

احمد بن صالح، از ابن وهب، از یونس، از ابن شهاب، از ابوسلمه، از عبدالرحمان و ابن مسیب نقل می کنند که ابوهریره می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: مؤمن اگر مؤمن باشد، در حال ارتکاب زنا، در واقع زنا نمی کند.^{۱۲۵}

ابوحنیفه در کتاب العالم والمتعلم^{۱۲۶} پس از تکذیب این حدیث، می نویسد:

۱۲۳ . التلویح فی شرح التوضیح: ۲ / ۲۱.

۱۲۴ . صحیح بخاری: ۷ / ۱۹۳، المحلی: ۹ / ۵۹.

۱۲۵ . صحیح بخاری: ۷ / ۱۹۰.

۱۲۶ . این کتاب که به صورت گفت و گو تنظیم شده، اثر ابوحنیفه است و مقصود از «عالم» خود او و متعلم نیز شاگردش ابومطیع بلخی است.

متعلم گفت: برخی مردم، روایت می کنند که مؤمن در صورت ارتکاب زنا، ایمان را از سر خود وا می کند، چنان که پیراهنش را از تن برون می آورد، اما اگر توبه کند خداوند ایمانش را به وی باز می گرداند، آیا به روایت اینان شک داری یا آن را باور می کنی؟ اگر روایت اینان را تأیید نمایی، سخن خوارج را تصدیق کرده ای و اگر در مورد آن تردید داشته باشی، سخن خوارج را مورد تردید قرار داده ای و از عدالتی که از آن سخن می گویی، دست برداشته ای. اگر سخن آنان را تکذیب نمایی در واقع سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را تکذیب کرده ای، چرا که آن ها حدیث مذکور را از زبان راویان مختلف و در نهایت از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند.

عالم گفت: اینان دروغ می گویند. تکذیب اینان و رد سخن آن ها از سوی من، به معنای تکذیب پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ بلکه تکذیب سخن پیامبر صلی الله علیه وآله بدین صورت است که شخصی، خود پیامبر صلی الله علیه وآله را تکذیب نماید، اما اگر فردی از ایمان خود به همه گفته های پیامبر صلی الله علیه وآله سخن بگوید و صدور سخنان ظالمانه و خلاف قرآن از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله را تکذیب کند، در واقع پیامبر صلی الله علیه وآله و قرآن را تصدیق کرده و پیامبر صلی الله علیه وآله را از گفتن سخنان خلاف قرآن، منزّه دانسته است. اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از در مخالفت با قرآن درآید و به خدا دروغ ببندد، خداوند لحظه ای امانش نمی دهد؛ بلکه او را به قهر خود مبتلا می کند و سرخ رگ بزرگ او را قطع می نماید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با کتاب خدا مخالفت نمی کند و مخالف کتاب خدا نمی تواند پیامبر خدا باشد.

حدیثی که اینان روایت می کنند بر خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...»؛^{۱۳۷}

به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید.

در آیه دیگری می فرماید:

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ»؛^{۱۳۸}

و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در [کار] دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید، و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند.

مخاطب این آیات، نه یهود و نصاری؛ بلکه مسلمانان هستند. بنابراین، من، سخنان کسانی را ردّ می کنم که احادیث خلاف قرآن را از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کنند و این به معنای ردّ و تکذیب پیامبر صلی الله علیه وآله نیست، بلکه تکذیب کسانی است که سخنان باطل را از قول پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کنند و اتهام نه متوجه پیامبر صلی الله علیه وآله؛ بلکه متوجه این دسته از راویان است.

بنابراین، تمامی احادیث پیامبر - چه آن را شنیده باشیم و چه نشنیده باشیم - در سر و چشم ما جای دارند، بدان ایمان می آوریم و شهادت می دهیم که حقایق همان است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است؛ اما در عین حال، شهادت می دهیم که پیامبر صلی الله علیه وآله بر خلاف دستورات خدا، منکری را حلال نمی کند، پیوندهای مورد پسند

۱۳۷ . سوره نور: آیه ۲.

۱۳۸ . سوره نساء: آیه ۱۶.

خداوند را قطع نمی نماید و بر خلاف توصیف الهی، به وصف چیزی نمی پردازد، ما شهادت می دهیم که پیامبر صلی الله علیه وآله در همه مسائل، با خداوند همراه بود، بدعتی ننهاده، به خدا دروغی نبست و اهل تکلف نبود؛ به همین رو خداوند می فرماید:

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛^{۱۲۹}

هر که از رسول اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است.^{۱۳۰}

حدیث «سه نفر پیامبر را به معراج بردند»

حدیث «شخصی به نام شریک پیرامون معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله» از دیگر احادیث بی اساس بخاری است. متن روایت به این صورت است:

عبدالعزیز بن عبدالله، از سلیمان، از شریک بن عبدالله، نقل می کند که انس بن مالک می گوید:

در شب معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله از مسجد الحرام - یعنی قبل از نزول وحی بر ایشان - در مسجدالحرام به خواب رفته بود سه نفر نزد وی آمدند که یکی از آن سه نفر گفت: این کیست؟
دومی گفت: این بهترین مرد مکه است.
سومی گفت: بهترین مرد مکه را بردارید.

آن شب گذشت و پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را ندید تا این که شبی دیگر به نزدش آمدند. هر چند دیدگان آن حضرت آن ها را نمی دید، اما قلبش بیدار بود و آن ها را می دید. پیامبران این گونه اند که چشم هاشان به خواب می رود اما قلب هاشان بیدار می ماند. - آن سه نفر بی آن که با پیامبر سخن بگویند او را حمل کرده و در کنار چاه زمزم بر زمین گذاشتند. جبرئیل دست به کار شد و بالای سینه تا گریبان پیامبر صلی الله علیه وآله را شکافت تا این که به سینه و درون آن رسید و با آب زمزم، قسمت های درونی بدن پیامبر صلی الله علیه وآله را شست و شو داد.
آن گاه تشتی زرین آوردند که کاسه ای طلایی و مملو از ایمان و حکمت در درون آن بود. جبرئیل به وسیله این کاسه، سینه و رگ های گلوی پیامبر را از ایمان و حکمت پر کرد و آن گاه سینه او را بست.

در این هنگام، جبرئیل، پیامبر را به آسمان برد و یکی از درهای آن را زد.

اهل آسمان به او گفتند: کیست؟

جبرئیل پاسخ داد: من جبرئیل هستم.

گفتند: چه کسی را با خود آورده ای؟

جبرئیل پاسخ داد: محمد.

گفتند: مبعوث شده است؟

گفت: بله.

۱۲۹. سوره نساء: آیه ۸۰.

۱۳۰. استخراج المرام: ۲ / ۴۵۷ و ۴۵۸ به نقل از العالم والمتعلم.

گفتند: پس مقدمش مبارک باد... ۱۳۱

مسلم نیشابوری نیز این حدیث را این گونه نقل کرده است:

هارون بن سعید ایلی، از ابن وهب، از سلیمان - یعنی ابن بلال - از شریک بن عبدالله بن ابونمر نقل می کند که انس بن مالک، روایت شب معراج پیامبر صلی الله علیه وآله از مسجد الحرام را برای ما چنین نقل می کند: پیش از نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سه نفر به نزد او آمدند در حالی که در مسجد الحرام به خواب رفته بودند .

وی داستان را به سیاق حدیث ثابت بنانی روایت کرد و به پس و پیش کردن و کاهش و افزایش آن پرداخت. ۱۳۲
نووی در شرح خود می نویسد:

وقوع معراج قبل از نزول وحی، نادرست است و کسی آن را نمی پذیرد؛ زیرا بنابه کم ترین زمانی که علما گفته اند واقعه معراج، دست کم پانزده ماه بعد از بعثت نبوی رخ داده است.

حربی می گوید: واقعه معراج، یک سال پیش از هجرت و در شب بیست و هفتم ماه ربیع الآخر رخ داد. زهری می گوید: این واقعه، پنج سال بعد از بعثت، اتفاق افتاد.

ابن اسحاق می گوید: واقعه معراج هنگامی روی داد که اسلام در مکه و قبایل، گسترش یافته بود.

نزدیک ترین این سخنان به واقعیت، سخن زهری و ابن اسحاق است؛ چرا که همه علما معتقدند که خدیجه علیها السلام پس از واجب شدن نماز، همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله نماز گزارد و زمان وفات خدیجه را سه تا پنج سال پیش از هجرت، ذکر کرده اند.

هم چنین همه علما اتفاق نظر دارند که نماز، در شب معراج، واجب شد، حال چگونه می توان وقوع معراج را پیش از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله تلقی کرد؟

نووی در ادامه می نویسد: در روایت شریک آمده است: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله به خواب رفته بود. هم چنین در روایت دیگری می خوانیم: در حالی که من در کنار کعبه، خواب و بیدار بودم.

طرفداران وقوع معراج به صورت رؤیای شبانه، می توانند به این دو روایت استدلال کنند، اما چنین استدلالی باطل است؛ زیرا احتمال می رود که پیامبر صلی الله علیه وآله در ابتدای آمدن فرشتگان، خواب بوده باشد و هیچ یک از الفاظ این حدیث، بر خواب بودن پیامبر صلی الله علیه وآله در تمامی مراحل معراج، دلالت نمی کند.

سخنان مذکور از سوی قاضی مطرح شده است و دیگران نیز همانند وی در برابر روایت شریک، موضع گرفته و آن را انکار کرده اند.

بخاری، روایت شریک را از انس به صورت مفصل، در بخش توحید صحیح خود، نقل کرده است.

حافظ عبدالحق نیز در کتاب الجمع بین الصحیحین پس از ذکر این روایت می گوید:

۱۳۱ . صحیح بخاری: ۹ / ۲۶۵، کتاب التوحید.

۱۳۲ . صحیح مسلم: ۱ / ۱۴۸ / ۲۶۲، باب بدء الوحی من کتاب الایمان.

این حدیث و الفاظ آن از روایت شریک بن ابونمر به نقل از انس، اقتباس شده است. شریک بن ابونمر، عبارات ناشناخته ای را به این حدیث افزوده و الفاظ مجهولی را در قالب آن نقل کرده است. برخی حافظان برجسته و پیشوایان مشهور همانند ابن شهاب، ثابت بنانی و قتاده، حدیث معراج را از انس، نقل کرده اند، اما هیچ یک از آنان، عبارات شریک را نیاورده اند. از این گذشته، در میان اهل حدیث، شریک با عنوان «حافظ» یاد نمی شود. حافظ عبدالحق در ادامه می نویسد: تنها احادیث مورد استناد ما، همان است که پیش از این، آن ها را ذکر کردیم.^{۱۳۳}

کرمانی نیز در شرح خود به این حدیث پرداخته است. وی می نویسد: نَوَوی می گوید: در روایت شریک، خیالات و اوهامی آمده که علما آن ها را انکار کرده اند. برای مثال، شریک می گوید: واقعه معراج، پیش از نزول وحی، رخ داد؛ اما این سخن وی، اشتباه بوده و هیچ کس آن را نپذیرفته است. هم چنین، علما اتفاق نظر دارند که نماز در شب معراج، واجب شد؛ حال چگونه می توان وقوع معراج را به دوران قبل از نزول وحی، نسبت داد؟

دیدگاه من این است که دربان آسمان از جبرئیل پرسید: آیا مبعوث شده است؟ وی پاسخ داد: بله؛ بنابراین پاسخ مثبت جبرئیل به پرسش دربان آسمان به صراحت، نشان می دهد که واقعه معراج، پس از نزول وحی، رخ داده است.^{۱۳۴}

ابن قیم جوزیه نیز در فصلی از کتاب خود به این حدیث پرداخته است. وی می نویسد: زهری می گوید: یکسال پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه، روح وی را به بیت المقدس و آسمان، عروج دادند. ابن عبدالبر و دیگران می گویند: واقعه معراج، چهارده ماه پیش از هجرت به مدینه رخ داده است. معراج، یک بار اتفاق افتاد، اما برخی معتقدند که این واقعه، یک بار در بیداری و بار دیگر در خواب، رخ داده است؛ به نظر می رسد که سردم داران این دیدگاه، در صدد بر آمده اند تا روایات دیگر را با حدیث شریک و این سخن وی - که می گوید: آن گاه بیدار شدم - هماهنگ سازند.

برخی از اینان می گویند: معراج، دوبار اتفاق افتاد:

- ۱ - پیش از نزول وحی چرا که در حدیث شریک آمده است: واقعه معراج پیش از نزول وحی، روی داد.
- ۲ - پس از نزول وحی که دیگر روایات بدان اشاره دارند.

برخی دیگر گفته اند: واقعه معراج سه بار روی داد: یک بار پیش از نزول وحی و دو بار پس از نزول وحی.

۱۳۳ . المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن حجاج، باب بدء الوحی، جلد ۱ بخش ۲ / ۲۰۹ و ۲۱۰.

۱۳۴ . الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری: ۲۵ / ۲۰۴.

همه این تفاسیر که نشان از سردرگمی و خود را به زحمت انداختن دارد که از روش محدثان ظاهرگرایی ضعیف، نشأت می‌گیرد، چرا که اینان در صورت ملاحظه اختلاف و تفاوت یک داستان با چارچوب برخی روایات، از تکرار دگر باره آن داستان سخن می‌گویند، به گونه‌ای که روایات مختلف را نشانه تعدد رخ داده‌ها می‌دانند.

دیدگاه صحیح پیشوایان حدیث آن است که واقعه معراج، تنها یک بار و آن هم بعد از بعثت، روی داده است. شگفتا از آنان که وقوع چند باره معراج را مورد تأکید قرار داده‌اند و به اشتباه، گمان برده‌اند که در هر بار، پنجاه نماز بر پیامبر واجب شده و او به رفت و آمدهای مکرر در میان پروردگار و موسی پرداخته است تا در نهایت، نمازهای واجب به پنج نماز کاهش یابد.

چگونه ممکن است که خداوند در جریان معراج اول بگوید: «فریضه ام را برقرار ساختم و در حق بندگانم، تخفیف قائل شدم»، اما دیگر بار در معراج دوم، نمازهای واجب را به پنجاه نماز افزایش داده و آن گاه ده به ده از شماره آن بکاهد؟

حافظان حدیث معتقدند که شریک در برخی الفاظ حدیث معراج، به اشتباه افتاده است، چنانچه مسلم پس از نقل این حدیث در مسند خود، می‌نویسد: شریک، الفاظ حدیث را پس و پیش کرده، به افزایش و کاهش عبارات آن پرداخته و آن را به نیکویی بیان نکرده است، خدای رحمتش کند.^{۱۳۵}

حدیث «سنگسار کردن میمون به خاطر ارتکاب زنا»

از دیگر احادیث بی پایه بخاری حدیث سنگسار کردن میمون است. نعیم بن حماد، از هشیم، از حصین، از عمرو بن میمون چنین نقل می‌کند:

در دوران جاهلیت، میمون زناکاری را دیدم که اطراف او جمع شده بودند و او را سنگسار می‌کردند. من نیز به سنگسار او پرداختم.^{۱۳۶}

دیدگاه حمیدی و ابن عبدالبر

حافظ، ابن عبدالبر این حدیث را نپذیرفته است و حافظ ابو عبدالله حمیدی نیز در این باره می‌نویسد: این حدیث به هیچ عنوان در نسخه‌های بخاری وجود ندارد و احتمال دارد در زمره احادیثی جای می‌گیرد که از سوی دیگران، وارد کتاب بخاری شده است.

ابن عبدالبر نیز همین دیدگاه را در مورد حدیث مذکور بیان داشته است، چنانچه حافظ، ابن حجر عسقلانی در این باره می‌نویسد:

ابن عبدالبر، داستان عمرو بن میمون را نفی کرده و می‌گوید: داستان، حاوی انتساب زنا به غیر مکلف و جاری کردن حد بر حیوانات است و اهل علم، چنین چیزی را نفی می‌کنند.

۱۳۵. زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ۳ / ۴۱ و ۴۲، فصل معراج پیامبر.

۱۳۶. صحیح بخاری: ۵ / ۵۶.

ابن عبدالبر می نویسد: اگر طریق این حدیث، صحیح باشد، احتمال می رود که افراد مذکور در حدیث، جن باشند؛ چرا که جنیان در زمره مکلفان قرار می گیرند و علت ذکر حدیث مذکور توسط عمرو بن میمون، این است که وی فقط و فقط بر اساس طریق منقول از اسماعیلی، سخن گفته است.

در پاسخ گفته شده: زنا و سنگسار مذکور در این حدیث، به ضرورت به معنای زنا حقیقی و اجرای حدّ نیست؛ بلکه به علت شباهت ماجرا به زنا و سنگسار، الفاظ زنا و سنگسار در مورد آن به کار رفته است؛ بنابراین، داستان مذکور مستلزم مکلف دانستن حیوانات نیست.

حمیدی در الجمع بین الصحیحین این حدیث را حدیث نادر دانسته و معتقد است که این حدیث در «برخی» نسخه های بخاری، آمده و ابومسعود تنها کسی است که در کتاب الأطراف بدان اشاره کرده است.

حمیدی می گوید: این حدیث به هیچ عنوان در نسخه های بخاری وجود ندارد و احتمال دارد افراد دیگری، آن را در کتاب بخاری، جای داده باشند.

ابن حجر در ادامه می نویسد: سخن حمیدی، پذیرفتنی نیست و اشاره وی به احتمال اضافه شدن احادیثی چند به صحیح بخاری از سوی برخی افراد، با دیدگاه علما در تعارض است؛ چرا که علما همه احادیث بخاری را صحیح می دانند و اتفاق نظر دارند که این کتاب، صد در صد به بخاری متعلق است.

ادعای حمیدی، توهم باطلی است که اعتبار تمامی احادیث صحیح بخاری را مخدوش می سازد؛ چرا که در صورت پذیرش دیدگاه حمیدی، می توان احتمال داد که همه احادیث صحیح بخاری، از سوی دیگران به کتاب وی افزوده شده است و به این ترتیب، اعتماد و اطمینان مردم به کلیت کتاب صحیح، از میان می رود...^{۱۳۷}

بخاری و سه حدیث ساختگی دیگر

بخاری، سه حدیث از احادیث ابن عباس را از عطا نقل کرده است که دو مورد آن در کتاب طلاق و مورد سوم در کتاب تفسیر آمده است. حدیث مذکور در کتاب طلاق بدین شرح است:

ابراهیم بن موسی، از هشام، از ابن جریج نقل می کند که عطا می گوید: ابن عباس چنین گفت:

پیامبر صلی الله علیه وآله و مؤمنان، مشرکان را به دو دسته تقسیم کرده بودند؛ یکی مشرکان حربی که دشمن جنگی پیامبر صلی الله علیه وآله و مؤمنان بودند و دیگری مشرکان ذمی که علیه پیامبر صلی الله علیه وآله وارد جنگ نمی شدند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با آنان به نبرد نمی پرداخت. اگر یکی از زنان کفار حربی، هجرت می کرد و مسلمان می شد از او خواستگاری نمی شد تا آن که یک پاکی ببیند (یعنی حیض شود و سپس پاک گردد) که در این هنگام ازدواج با وی حلال می شد؛ اما اگر شوهر این زن پیش از ازدواج آن زن با مسلمانان، به اسلام می گروید، زنش را به وی باز می گرداندند.

اگر بردگان یا کنیزان حربی مسلمان می شدند، از بردگی یا کنیزی بیرون آمده و همانند مهاجران دیگر با آن ها رفتار می کردند.

ابن عباس، در مورد مشرکانی که پیمان بسته بودند حدیثی همانند حدیث مجاهد را روایت می کرد مبنی بر این که: هر گاه برده یا کنیز ذمی مسلمان می شد به مشرکان بازگردانده نمی شد؛ بلکه بهای او را به مشرکان پرداخت می کردند.

عطا به نقل از ابن عباس می گوید: قریبه دختر ابوامیه، همسر عمر بن خطاب بود؛ عمر او را طلاق داد و معاویه بن ابوسفیان با او ازدواج کرد. ام الحکم دختر ابوسفیان، همسر عیاض بن غنم فهری بود. عیاض وی را طلاق داد و عبدالله بن عثمان ثقفی با او ازدواج کرد.^{۱۳۸}

حدیث دیگر بخاری که در کتاب تفسیر یافت می شود به شرح ذیل است:

ابراهیم بن موسی، از هشام، از ابن جریح نقل می کند که عطاء می گوید: ابن عباس گفت:

بت های قوم نوح، بعدها به دست اعراب افتاد؛ بت «وَدَّ» در دومه الجندل در اختیار قبیله «کلب» قرار گرفت و بت «سواع» از آن قبیله «هزیل» شد و بت «یعوث» نیز در ابتدا از آن قبیله «مراد» بود، اما بعدها قبیله «بنی عطیف» در جوف واقع در نزدیکی سبا، مالکیت آن را در اختیار گرفتند.

بت «یعوق» به مالکیت قبیله «همدان» درآمد و بت «نسر» نیز در میان قبیله «حمیر»، از آن خاندان بنی کلاع شد.

نام تمامی این بت ها برگرفته از نام مردان صالح قوم نوح بود؛ هنگامی که این مردان صالح درگذشتند، شیطان به قوم آن ها الهام کرد که در مجالس خود مجسمه هایی قرار دهند و نام آن ها را بر روی این مجسمه ها بگذارند؛ قوم نوح چنین کردند، اما به عبادت این مجسمه ها نپرداختند. پس از بین رفتن آن ها و آمدن نسل های بعدی - که از اصل ماجرا بی اطلاع بودند - پرستش مجسمه های یاد شده از سوی آنان انجام می شد.^{۱۳۹}

سه حدیث ساختگی و دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت

بخاری، این احادیث سه گانه ابن عباس را از قول عطا در بخش تفسیر آورده است. باید دانست که پیشوایان و عالمان بزرگ اهل سنت، روایات عطا در تفسیر را زیر سؤال می برند و آن را به طور کامل، از درجه اعتبار، ساقط می دانند.

حافظ ابن حجر عسقلانی - که در موارد فراوان به کمک بخاری و دفاع از کتاب وی شتافته است - ایرادهای مذکور را بیان می دارد و اعتراف می کند که این مورد، از مواردی است که نمی توان پاسخی درست برای آن پیدا کرد. ابن حجر می گوید: «انسان جایز الخطاست» و معنای سخن وی این است که بخاری در ثبت این دسته از احادیث عطا در کتاب خود، دچار اشتباه شده است.

۱۳۸. صحیح بخاری: ۷ / ۶۲ - ۶۳.

۱۳۹. صحیح بخاری: ۶ / ۱۹۹.

اکنون عین عبارات ابن حجر را در این موضوع می آوریم:

حدیث هشتاد و یکم . ابوعلی غسانی به نقل از بخاری می گوید: ابراهیم بن موسی از هشام - یعنی ابن یوسف - از ابن جریح، از عطاء، از ابن عباس نقل می کند که پیامبر، مشرکان را به دو دسته تقسیم می کرد... .
در این روایت، داستان طلاق دادن قریبه دختر ابوامیه توسط عمر بن خطاب و چند داستان دیگر نیز یافت می شود.

ابومسعود دمشقی در ادامه این حدیث می نویسد:

این حدیث و حدیث پیشین - منهای حدیث قبلی در مورد تفسیر - با همین سند، از قول عطاء خراسانی و به نقل از ابن عباس، در تفسیر ابن جریح ثبت شده است. ابن جریح در درس تفسیر عطاء خراسانی، حاضر نشده بود؛ بلکه، این کتاب را از عثمان، پسر عطاء گرفته و به مطالعه آن پرداخته بود.

ابوعلی می گوید: سخنان ابومسعود نکته مهمی را خاطر نشان می کند؛ چرا که از صالح بن احمد بن حنبل، نقل می کند که علی بن مدینی می گوید: از هشام بن یوسف شنیدم که می گفت: ابن جریح به من گفت: از عطاء - یعنی ابن ابوریاح - تفسیر برخی آیات سوره بقره و آل عمران را پرسیدم.

او پاسخ داد: مرا از این کار، معاف دار!

هشام می گوید: ابن جریح بعد از این ماجرا، هر گاه حدیثی را از قول عطاء و به نقل از ابن عباس، روایت می کرد، واژه خراسانی را در آخر نام عطاء می آورد.

هشام می گوید: ما از فرط این گونه نوشتن به ستوه آمدیم - بدین معنا که دیگر به نوشتن عطاء خراسانی نیازی نبود.

علی بن مدینی می گوید: این داستان را نوشتیم؛ چرا که محمد بن ثور، حدیث مذکور را از قول عطاء و به نقل از ابن عباس، روایت می کرد؛ به این ترتیب، محدثانی که این حدیث را از محمد بن ثور، اقتباس کرده بودند گمان می کردند که مقصود از عطاء، عطاء بن ابوریاح است.

در ادامه می افزاید: از یحیی قطان پرسیدم: نظر شما درباره حدیث ابن جریح از عطاء خراسانی چیست؟

پاسخ داد: این حدیث ضعیف است.

گفتم: اما ابن جریح می گوید: به ما خبر داد؟

یحیی در پاسخ گفت: توجّه نکن! چرا که کلیت این حدیث، ضعیف است و ابن جریح تنها به واسطه یک کتاب، با عطاء و حدیث او آشنا شده است.

آن گاه ابن حجر می گوید: از دیدگاه من نوعی اتصال در این حدیث وجود دارد و به همین جهت، ابن جریح، استفاده از عبارت «به ما خبر داد» را جایز شمرده است؛ در حالی که بخاری، حدیث مذکور را به نقل از عطاء بن ابوریاح آورده و خراسانی، خارج از شرط و مبنای اوست، چرا که وی، هیچ روایتی را از ابن عباس نشنیده است.

ممکن است گفته شود: مسأله فوق، نشانه یقینی این نیست که عطاء مذکور، عطاء خراسانی باشد؛ چرا که ثبت این دو روایت در تفسیر عطاء خراسانی، به معنای عدم اطلاع عطاء بن ابورباح از آن نیست؛ بنابراین احتمال می رود که هم عطاء خراسانی و هم عطاء بن ابورباح از دو روایت مذکور، مطلع بوده اند، والله أعلم.

ابن حجر در ادامه می گوید:

این جواب، جواب اقلی است و معتقدم که نمی توان پاسخ محکمی برای این موضوع، جست و جو کرد. انسان جایز الخطاست در همه حال باید از خداوند استعانت جست. البته پی نوشت ابومسعود، پیش تر توسط اسماعیلی نیز مطرح شده است. حمیدی در الجمع از برقانی از اسماعیلی نقل می کند: وی این موضوع را به نقل از علی بن مدینی، ذکر کرده است. اسماعیلی در این عبارت به داستان مطرح شده از سوی غسانی اشاره می کند.^{۱۴۰}

نقد دیدگاه عسقلانی

از حافظان ابن حجر در شگفتیم که این پاسخ اقلی را در کتاب تفسیر نیز نقل کرده، اما در این کتاب از نبود پاسخی درست در این باره و یا جایز الخطا بودن انسان سخنی به میان نیاورده است.

ابن حجر در کتاب تفسیر چنین می نویسد:

از ابن جریح نقل شده و عطا می گوید: حدیث مذکور به این ترتیب بوده و معطوف به کلام محذوف است.

فاکهی به گونه ای دیگر به بیان این حدیث از قول ابن جریح می پردازد و می نویسد: خداوند متعال می فرماید:

(وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا)؛^{۱۴۱}

و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدَّ» را واگذارید و نه «سُوَاع» و نه «يَغُوث» و نه «يَعُوق» و نه «نَسْر» را.

ابن جریح در مورد این آیه می گوید: این ها بت هایی بودند که مردم نوح می پرستیدند، و عطا می گوید:

ابن عباس می گفت... .

برخی گفته اند: این حدیث منقطع است؛ زیرا عطاء مذکور، عطاء خراسانی بوده و ابن عباس را ملاقات نکرده است.

عبدالرزاق در تفسیر خود، این حدیث را از قول ابن جریح نقل می کند و می نویسد: عطاء خراسانی از قول

ابن عباس به من خبر داد.

ابومسعود می گوید: این حدیث، در تفسیر ابن جریح از قول ابن عباس به نقل از عطاء خراسانی، ثبت شده است،

اما باید گفت که ابن جریح در درس تفسیر عطاء خراسانی، حاضر نشده است؛ بلکه کتاب تفسیر عطاء را از فرزندش

عثمان بن عطاء گرفته و به مطالعه آن پرداخته است.

صالح بن احمد بن حنبل در کتاب الخلل به نقل از علی بن مدینی می نویسد:

از یحیی قطان پرسیدم: نظر شما درباره حدیث ابن جریح از عطاء خراسانی چیست؟

۱۴۰. هدی الساری - مقدمه فتح الباری: ۲ / ۱۳۵ - ۱۳۶.

۱۴۱. سوره نوح: آیه ۲۳.

پاسخ داد: این حدیث، ضعیف است.

گفتم: اما ابن جریر می گوید: به ما خبر داد؟

یحیی در پاسخ گفت: درست نیست! چرا که ابن جریر تنها به واسطه یک کتاب، با عطاء و حدیث او آشنا شده است.

ابن جریر، استفاده از عبارت «به ما خبر داد» را در مناوله^{۱۴۲} و مکاتبه،^{۱۴۳} جایز می دانست.

اسماعیلی می گوید: مطلع شدم که علی بن مدینی پیرامون تفسیر ابن جریر، سخنی بدین مضمون دارد. این حدیث از قول ابن عباس و به نقل از عطاء خراسانی، روایت شده بود، اما نویسندگان حدیث، به خاطر طولانی بودن نام عطاء خراسانی، واژه خراسانی را از آخر آن حذف نمود؛ به همین جهت راویان بعدی گمان بردند که عطاء بن ابورباح، ناقل حدیث مذکور است.

اسماعیلی با ذکر این مطلب، به داستانی اشاره می کند که صالح بن احمد از قول علی بن مدینی، نقل نموده و ابوعلی غسانی نیز در تقیید المهمل آن را مورد تأکید قرار داده است.

ابن مدینی می گوید: شنیدم که هشام بن یوسف می گفت: ابن جریر به من گفت: از عطاء، تفسیر برخی آیات سوره بقره و آل عمران را پرسیدم.

او پاسخ داد: مرا از این کار، معاف دار!

ابن مدینی به نقل از هشام می گوید: ابن جریر بعد از این ماجرا، هر گاه حدیثی را از قول عطاء و به نقل از ابن عباس، روایت می کرد واژه خراسانی را در آخر نام عطاء می آورد.

هشام می گوید: ما از فرط این گونه نوشتن به ستوه آمدیم - بدین معنا که دست از نوشتن واژه خراسانی برداشتیم - .

ابن مدینی می گوید: این داستان را بیان کردم؛ چرا که محمد بن ثور، حدیث مذکور را - البته به روایتی - از ابن جریر از عطاء از ابن عباس نقل می کرد و گمانش بر این بود که مقصود، عطاء بن ابورباح است.

البته فاکهی، حدیث مذکور را از طریق محمد بن ثور از ابن جریر از عطاء از ابن عباس نقل می کند، اما از واژه «خراسانی» بهره نمی گیرد.

عبدالرزاق نیز روایت مذکور را به همین طریق نقل می کند با این تفاوت که واژه «خراسانی» را مورد استفاده قرار می دهد.

ابن حجر در ادامه می نویسد: پنهان ماندن این مسأله از دید بخاری، بسیار عجیب است، ولی من بر این باورم که ابن جریر، عین حدیث مذکور را، هم از عطاء خراسانی و هم از عطاء بن ابورباح، شنیده است و امتناع عطاء بن ابورباح

۱۴۲ . مناوله: از طرق نقل حدیث است؛ به این صورت که استاد کتاب خود را به شاگردش می دهد و او بدون اجازه، از آن کتاب با لفظ «حدیثی» یا «خبرنی» حدیث نقل می کند.

۱۴۳ . مکاتبه: از راه های نقل حدیث است، در این روش استاد به درخواست شاگرد، احادیث را می نویسد و برای او ارسال می نماید. در این مورد نیز استفاده از لفظ «حدیثی» یا «خبرنی» برای شاگرد ممنوع است. بلکه او باید بگوید: «کتب الی فلان، قال: حدیثنا». ر.ک: علم الحدیث: ۱۹۸ و ۱۹۹.

از نقل احادیث تفسیری، مستلزم این نیست که در باب های دیگر و یا در جریان گفت و گو، به نقل این حدیث نپردازد؛ وگرنه چگونه ممکن است که این مسأله از دید بخاری، پنهان مانده باشد و حال آن که وی در مورد شرط اتصال، سخت گیری به خرج می داد و در مشکلات احادیث، غالباً به شیخ خود؛ یعنی علی بن مدینی - که این داستان را متذکر شده بود - تکیه می کرد؟!

ابن حجر در پایان می افزاید در اثبات این دیدگاه ما، همین بس که بخاری از نقل فراوان این حدیث، پرهیز نموده و تنها سه بار - یک بار در کتاب نکاح و دو بار در این جا - این حدیث را با سند مذکور نقل کرده است. اگر مسأله فوق از دید بخاری، پنهان می ماند، حدیث مذکور را چندین و چند بار نقل می کرد؛ چرا که ظاهر این حدیث با شروط مورد نظر وی هم خوانی دارد.^{۱۴۴}

به نظر ما به هر حال هدف ما اثبات این واقعیت است که حفاظ و فقها به انتقاد از احادیث صحیح بخاری و مسلم پرداخته اند. جای تأمل است که ابن حجر عسقلانی - با وجود اذعان به عدم وجود پاسخی مناسب در این مورد - باز هم به دفاع از بخاری برمی خیزد. اینک قضاوت پیرامون صحّت و سقم دفاعیه وی را بر عهده کارشناسان این علم می گذاریم... .

حدیث «روایت مسروق از امّ رومان»

از دیگر احادیث بی اساس بخاری، می توان به حدیث وی در کتاب مغازی اشاره نمود:
موسی بن اسماعیل، از ابوعوانه، از حصین، از ابوائل، از مسروق بن اجدع نقل می کند که ام رومان - مادر عایشه - گوید: روزی من و عایشه نشسته بودیم که ناگاه یکی از زنان انصار وارد شد و گفت: خداوند فلانی را لعنت کند.

ام رومان گفت: چه شده؟

آن زن گفت: پسر من از کسانی است که سخنانی بر زبان رانده است.

ام رومان گفت: چه سخنانی؟

زن پاسخ داد: چنین و چنان.

عایشه گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخنان را شنیده است؟

زن گفت: آری.

عایشه گفت: ابوبکر چه؟

زن گفت: او نیز شنیده است.

در این هنگام عایشه بر زمین افتاد و از هوش رفت، اما پس از چند لحظه به هوش آمد در حالی که تب و لرز گرفته بود. من لباس هایش را بر رویش انداختم و او را پوشاندم.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و فرمود: عایشه را چه شده؟

گفتم: ای رسول خدا! تب و لرز گرفته است.
فرمود: شاید برای سخنانی است که شنیده است.
گفتم: آری.

در این هنگام عایشه نشست و گفت: به خدا سوگند، اگر سوگند یاد کنم باور نمی کنید و اگر توضیح دهم معذورم نمی دارید؛ داستان من و شما به داستان یعقوب و فرزندانش می ماند و خداوند را به خاطر سخنان شما به یاری می طلبم.

ام رومان می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و هیچ سخنی نگفت تا این که خداوند، آیاتی را نازل و عایشه را تبرئه کرد.

در این هنگام عایشه گفت: نه هیچ کس و نه تو را؛ بلکه فقط خدا را ستایش می کنم.^{۱۴۵}

این حدیث ساختگی و حافظان بزرگ

این حدیث به صراحت بیان می دارد که مسروق بن اجدع، داستان مذکور را از اُمّ رومان مادر عایشه شنیده است، اما حافظان و پیشوایان بزرگ اهل سنت، این حدیث را اشتباه خوانده و می گویند: مسروق، حیات اُمّ رومان را درک نکرده است. از جمله این حافظان می توان به نام های ذیل اشاره نمود:

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی،

حافظ ابو عمر بن عبدالبر قرطبی،

حافظ ابوالفضل قاضی عیاض یحصبی،

حافظ ابراهیم بن یوسف، صاحب کتاب مطالع الأنوار علی صحاح الآثار،

حافظ ابوالقاسم سهیلی، شارح السیره،

حافظ ابوالفتح بن سید الناس اندلسی،

حافظ جمال الدین مزی،

حافظ شمس الدین ذهبی،

و حافظ ابوسعید صلاح الدین علائی.

اکنون به سخنان صریح این حافظان بزرگ درباره این حدیث، توجه نمایید:

حافظ بن عبدالبر می گوید:

روایت مسروق از اُمّ رومان، مرسل بوده و احتمال دارد این روایت را از عایشه شنیده است.^{۱۴۶}

حافظ مزی پس از نقل این حدیث می نویسد:

۱۴۵ . صحیح بخاری: ۵ / ۱۵۴.

۱۴۶ . الإستیعاب: ۴ / ۱۹۳۷.

حافظ ابوبکر خطیب می گوید: این حدیث یکی از روایات عجیب ابووائل مسروق است که جز حصین بن عبدالرحمان، شخص دیگری آن را از قول مسروق نقل نکرده است؛ این حدیث، مرسل است؛ چرا که اُمّ رومان در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت و مسروق او را درک نکرد؛ مسروق این حدیث را به صورت مرسل از قول اُمّ رومان نقل می کرد و می گفت: «سُئِلَتْ اُمّ رومان؛ «از اُمّ رومان، پرسیده شد» حصین در دام توهم گرفتار آمد و مسروق را به عنوان سؤال کننده، معرفی کرد.

البته احتمال می رود که برخی ناقلان این حدیث، فعل «سُئِلَتْ» را به صورت «سَأَلَتْ؛ پرسیدم» نوشته باشند؛ چرا که گروهی از نویسندگان، همزه را - حتی در صورت مکسور و مرفوع بودن هم - به صورت «الف» می نویسند. اگر این احتمال، صحیح باشد حصین از اتهام توهم پیرامون این حدیث، مبرا می شود. از این گذشته برخی راویان، حدیث مذکور را به صورت صحیح از قول حصین نقل کرده اند. ابوبکر خطیب می گوید: بخاری این حدیث را به همان صورت «سَأَلَتْ اُمّ رومان؛ از اُمّ رومان پرسیدم» از قول مسروق نقل کرده و متوجه اشکال آن نشده است.

ما در کتاب مراسیل، این موضوع را به صورت مفصل، تبیین کردیم و دیگر به تکرار آن نیازی نیست.^{۱۴۷} حافظ سهیلی در شرح حال اُمّ رومان می نویسد:

بخاری حدیثی را نقل می کند که در آن از زبان مسروق چنین آمده است:

از اُمّ رومان - مادر عایشه - درباره تهمت های مردم علیه عایشه سؤال کردم. این در حالی است که مسروق - به اتفاق علما - پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنیا آمد و هرگز اُمّ رومان را ندیده بود. برخی گفته اند: وی در این حدیث، دچار توهم شده است.

برخی دیگر می گویند: این حدیث، صحیح است و بر سخن سیره نویسان مبنی بر وفات اُمّ رومان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله، رجحان دارد.

شیخ ما ابوبکر ابن عربی از این حدیث انتقاد کرده و به خاطر اشکال موجود در این حدیث، آن را مورد توجه قرار داده است...^{۱۴۸}

ابن سید الناس می گوید:

روایت مسروق از اُمّ رومان به شیوه عنعنه (ترتیب راویان) و شیوه های دیگر، در صحیح بخاری نقل شده است؛ در حالی که مسروق، حیات اُمّ رومان را درک نکرده بود.

چکیده پاسخ ابوبکر خطیب، این است که مسروق، احتمال دارد جمله «سُئِلَتْ اُمّ رومان» را نقل کرده و نویسنده نیز همزه را به صورت «سئلت» نگاشته است، اما نویسندگان بعدی، کلمه «سئلت» را به غلط، «سَأَلَتْ» نوشته اند؛

۱۴۷ . تهذیب الکمال فی معرفه الرجال: ۳۵ / ۳۶۱.

۱۴۸ . الروض الأنف: ۶ / ۴۴۰.

بعدها کلمه مذکور در برخی طرق، به صورت صیغه خبری نقل شد و در برخی دیگر، به حالت سابق خود باقی ماند. بنابراین، تمامی اشکالات بعدی، از همان اشتباه نوشتاری مذکور، نشأت گرفت.^{۱۴۹}

حافظ ابن حجر پس از نقل سخنان حافظ خطیب، در صدد پاسخ گویی به آن و دفاع از بخاری بر آمده و در ادامه می نویسد:

صاحب کتاب مشارق و کتاب مطالع، سهیلی و ابن سیدالناس، سخنان خطیب را پذیرفته اند؛ مزّی نیز در این سخنان، از دیدگاه ذهبی در کتاب مختصر خود پیروی نموده، علائی در مراسیل و دیگران نیز آن را پذیرفته اند. صاحب کتاب الهدی از در مخالفت با دیدگاه حافظان فوق برآمده است.^{۱۵۰}

نگاهی به شرح حال برخی حافظان

صاحب کتاب مشارق، حافظ قاضی عیاض است و کتاب مشارق الأنوار علی صحاح الأخبار او، در زمره کتاب های معروف و معتبر قرار می گیرد. قاضی عیاض در این کتاب به بیان تحریف ها، غلط نویسی ها و اشتباهات کتاب های الموطأ، صحیح بخاری و صحیح مسلم پرداخته است.

صاحب کتاب مطالع نیز حافظ ابراهیم بن یوسف است که نام کامل کتاب او مطالع الأنوار علی صحاح الآثار است. کاتب چلبی، کتاب مطالع را چنین توصیف می کند:

کتاب مطالع الأنوار علی صحاح الآثار به بیان مشکلات موجود در کتاب الموطأ، صحیح مسلم و صحیح بخاری می پردازد و لغات مبهم احادیث عجیب این کتاب ها را توضیح می دهد.

نویسنده این کتاب، ابن قراقول ابراهیم بن یوسف است که در سال ۵۶۹ دیده از جهان فرو بست. وی کتاب خود را به شیوه مشارق الأنوار قاضی عیاض به رشته تحریر در آورد و شمس الدین محمد بن محمد موصلی - متوفای سال ۷۷۴ - این کتاب را به شعر درآورد.

در آغاز این کتاب آمده است:

سپاس خدای را که دین خود را بر همه ادیان، غلبه داد. این کتاب برگرفته از شرح، توضیح، بیان متقن و نگارش فقیه ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بستی در کتاب مشارق الأنوار است، با این تفاوت که فقیه ابواسحاق ابن قراقول به خلاصه نویسی، تصحیح و اصلاح اوهام آن پرداخته است.^{۱۵۱}

شرح حال حافظ علائی

نام کامل وی: خلیل بن کلیدی صلاح الدین ابوسعید دمشقی است و قاضی شهبه در کتاب طبقات خود، شرح حال وی را چنین بیان می دارد:

۱۴۹. عیون الأثر: ۲ / ۱۰۱.
۱۵۰. فتح الباری: ۷ / ۳۵۳.
۱۵۱. کشف الظنون: ۲ / ۱۷۱۵.

خلیل بن کلیدی بن عبدالله، امام برجسته و محقق، وارث حافظان، صلاح الدین ابوسعید علائی دمشقی مقدسی (که ابتدا در دمشق سپس در بیت المقدس سکنی گزید) در ربیع الأول سال ۶۹۴ هجری در دمشق به دنیا آمد و احادیث بسیاری را از محدثان بزرگ، استماع نمود.

علائی به کشورهای مختلف، سفر کرد و تعداد شیوخی که مستقیماً به استماع حدیث از آن ها پرداخت، به هفتصد تن رسید. وی علم حدیث را از مزّی و دیگران اقتباس نمود و فقه را از شیخ برهان فزاری و شیخ کمال الدین ابن زملکانی فرا گرفت.

علائی به ملازمت شیخ برهان فزاری در آمد و مشیخه ای برای او نوشت. وی در محضر ابن زملکانی به اوج دانش فقه نایل آمد و تعلیمات فراوانی را به نقل از وی به رشته تحریر در آورد. علائی، اجازه اجتهاد گرفت و هم چنان به فراگیری و تلاش ادامه داد تا جایی که در حفظ و مهارت، سرآمد دوران خود شد.

وی در دمشق (مدرسه اسدیه و حلقه صاحب حمص) به تدریس پرداخت و آن گاه در سال ۷۳۱ هجری به عنوان مدرس مدرسه صلاحیه، به قدس نقل مکان کرد.

علائی سال های بسیار در قدس اقامت کرد و تا پایان عمر به تدریس، صدور فتوا، نقل حدیث و تألیف پرداخت. ذهبی در کتاب معجم از علائی نام می برد و او را مورد ستایش قرار می دهد. حسینی در کتاب معجم (و ضمیمه آن) می نویسد: علائی از جمله پیشوایان فقه، نحو و اصول بود، علوم حدیث و رجال را نیک می دانست و علامه شناخت متون و اسناد بود.

علائی، وارث حافظان پیش از خود به شمار می رفت و تألیفاتش نشان از امامت او در علوم مختلف داشت. وی به تدریس، صدور فتوا و مناظره پرداخت و بعد از او کسی جای او را پُر نکرد.

اسنوی در کتاب طبقات می نویسد: علائی حافظ زمان خود و امام فقه، اصول و غیره بود و از هوشمندی، دقت نظر، فصاحت، کرم، ریاست و شکوه بهره می بُرد.

وی تألیفات سودمندی را در زمینه حدیث به رشته تحریر درآورد و در نظایر فقهی نیز کتابی بزرگ بر جای گذاشت.

علائی در مدرسه صلاحیه قدس شریف به تدریس پرداخت و در این مکان، وقت خود را صرف کار، صدور فتوا و تألیف نمود.

سبکی در الطبقات الکبری می نویسد: علائی، حافظی معروف و مورد اطمینان بود، از اسامی رجال، ضعف های آنان و متون آگاهی داشت، در فقه، کلام، ادب، شعر، نظم و نثر، تبحر داشت.

وی اهل عمل به دستورات دین، اشعری مذهب و درست عقیده بود و بعد از او کسی جای او را نگرفت. سبکی در ادامه می نویسد: هیچ کدام از معاصران علائی در علم حدیث به گرد پای او نمی رسیدند و در بقیه علوم همانند فقه، نحو، تفسیر و کلام نیز از سهم به سزایی برخوردار بود. وی در محرم سال ۷۶۱ هجری در قدس، وفات یافت... .

از جمله تألیفات او می توان به این موارد اشاره نمود...^{۱۵۲}

حدیث ساختگی یاد شده و دیدگاه حافظ ابن سکن

حافظ ابوعلی ابن سکن،^{۱۵۳} صاحب کتاب الحروف فی الصحابه - از منابع کتاب الاستیعاب - از دیگر کسانی است که حدیث مذکور را غلط و اشتباه می داند. حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد: پیش از خطیب، دیگران نیز این دیدگاه را مطرح کرده اند. ابوعلی ابن سکن در کتاب صحابه و در شرح حال أمّ رومان می نویسد: أمّ رومان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفت. در این حدیث آمده است: حصین از ابووائل از مسروق نقل می کند که از أمّ رومان پرسیدم. ابن سکن می گوید: این اشتباه است. وی سند این حدیث را تا حصین از ابووائل از مسروق از أمّ رومان، پیش می برد و پس از نقل داستان افک - که در صحیح بخاری آمده است - می نویسد: حصین، تنها راوی این حدیث است. برخی می گویند: مسروق، هیچ روایتی را از زبان أمّ رومان نشنید؛ چرا که أمّ رومان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله در گذشت.^{۱۵۴}

بررسی دیدگاه صاحب کتاب الهدی

همان گونه که گذشت، ابن حجر عسقلانی می نویسد: صاحب کتاب الهدی از در مخالفت با آن ها در آمده است. مقصود ابن حجر از صاحب کتاب الهدی، ابن قیّم جوزیه نویسنده کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد است. ابن حجر در این ادعای خود دچار توهم شده است؛ چرا که ابن قیّم در کتاب مذکور، ابتدا به بیان دیدگاه کسانی می پردازد که حدیث مذکور را تخطئه کرده اند و آن گاه سخن افرادی را می آورد که با تأویل این حدیث، صحت آن را مورد تأکید قرار داده اند. ابن قیّم در این کتاب، هیچ یک از دو دیدگاه مذکور را ترجیح نمی دهد و بنابراین، سخن ابن حجر مبنی بر مخالفت ابن قیّم با خطیب و دیگر تخطئه گندگان حدیث مذکور، اشتباه است. علاوه بر این، ابن قیّم در این کتاب، پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه وآله می نویسد: هر کس اندک اطلاعی از سیره، تاریخ و حوادث گذشته داشته باشد، نقل مورخان را به جهت یک حدیث واحد، رد نمی کند.

۱۵۲ . طبقات الشافعیة - نسخه خطی.

۱۵۳ . وی حافظ سعید بن عثمان بغدادی بزّاز، متوفای سال ۳۵۳ هجری است. برای آگاهی بیشتر از شرح حال او ر.ک: تذکرة الحفاظ: ۳ / ۹۳۷، النجوم الزاهرة: ۳ / ۳۳۸، شذرات الذهب: ۷ / ۱۴۲ و طبقات الحفاظ: ۳۷۸.

۱۵۴ . الإصابة: ۴ / ۴۳۴.

وی درباره این حدیث می نویسد:

عکرمه بن عمار از ابوزمیل از ابن عباس این گونه نقل می کند:

ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: از شما سه خواسته دارم.

پیامبر این سه خواسته او را برآورده کرد. یکی از خواسته های ابوسفیان این بود که زیباترین دختر عرب یعنی

ام حبیبه در خانه من است و من او را به نکاح شما در می آورم.

این حدیث، کاملاً اشتباه است و هیچ تردیدی در این مورد وجود ندارد. ابواحمد ابن حزم می گوید: این حدیث،

بی تردید، جعلی و از دروغ های عکرمه بن عمار است.

ابن جوزی می گوید: بی تردید، این حدیث بر آمده از توهّم برخی راویان است.

عکرمه بن عمار به خاطر این حدیث، آماج اتهام قرار گرفته است، زیرا تاریخ نویسان، اتفاق نظر دارند که

أم حبیبه، همسر عبیدالله بن جحش بود و از وی صاحب فرزند شد. عبیدالله و أم حبیبه - که هر دو مسلمان شده بودند

- به حبشه هجرت کردند، اما عبیدالله مسیحی شد و ام حبیبه بر اسلام خود باقی ماند.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستاده ای را به منظور خواستگاری أم حبیبه به سوی نجاشی فرستاد.

نجاشی، أم حبیبه را به همسری پیامبر صلی الله علیه وآله در آورد و به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله، مهریه ای برای

وی تعیین نمود.

این ماجرا در سال هفتم هجری روی داد تا این که ابوسفیان به هنگام صلح، به مدینه آمد و به خانه دخترش

أم حبیبه رفت. أم حبیبه، بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله را کنار زد تا ابوسفیان روی آن ننشیند.

از طرفی همگان اتفاق نظر دارند که ابوسفیان و معاویه در سال هشتم هجری و پس از فتح مکه ایمان آوردند.

هم چنین در همین حدیث آمده است که ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: من را فرمانده مبارزه با کفار کن

تا همان گونه که با مسلمانان می جنگیدم، اکنون به جنگ کفار بروم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بسیار خوب.

انتصاب ابوسفیان به فرماندهی از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله، به هیچ عنوان تأیید نشده است و علما درباره معنای

این حدیث بسیار سخن گفته و به راه های گوناگون رفته اند؛ به گونه ای که برخی گفته اند: این حدیث نشان می دهد

که پیامبر صلی الله علیه وآله پس از فتح مکه با أم حبیبه ازدواج کرده است.

برخی دیگر بر این باورند که مورخان، این موضوع را ذکر نکرده اند و چنین دیدگاهی از نظر آنان - که کمترین

اطلاعاتی از سیره و تاریخ گذشته دارند - باطل است. گروهی گفته اند...^{۱۵۵}

کوتاه سخن این که مورخان اتفاق نظر دارند که أم رومان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفته و

مسروق وی را درک نکرده است. بنابراین، ردّ اجماع مورخان، از طریق تمسک به حدیث واحدی که بخاری در کتاب

خود نقل کرده، جایز نیست... .

بدین ترتیب روشن می شود که ابن قیّم نیز همانند حافظ ابوبکر خطیب و دیگران، این حدیث بخاری را تخطئه کرده است و سخن ابن حجر مبنی بر مخالفت ابن قیّم با خطیب و دیگران، صحّت ندارد.

به نظر ما همان گونه که گذشت ابن حجر عسقلانی در مقام پاسخ گویی به خطیب و طرفداران وی، بر آمده و برای دفاع از بخاری و کتابش، سخنان واقدی مبنی بر درگذشت اُمّ رومان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله را رد می کند؛ اما توضیحات ابن قیّم - که شرح آن گذشت - پاسخ مناسبی به دیدگاه ابن حجر به شمار می رود.

پیش از این گفتیم که ما در پژوهش خود قصد اثبات این نکته را داریم که پیشوایان و حافظان بزرگ اهل سنت به انتقاد از برخی روایات صحیح بخاری، پرداخته و اعتبار آن را زیر سؤال برده اند....

علاوه بر این، همان گونه که ابن حجر، سخن واقدی - صاحب سیره و تاریخ - را در مسأله وفات اُمّ رومان نادرست می داند و هیچ کدام از انتقادات مطرح شده علیه حدیث مذکور بخاری را نمی پذیرد. ما نیز به خودداری واقدی از نقل حدیث غدیر انتقاد می کنیم و صحّت آن را - علاوه بر دیگر دلایل و مستندات - غیرقابل خدشه می دانیم. بنابراین، استناد فخر رازی به عدم نقل حدیث غدیر توسط واقدی، هیچ اعتباری ندارد.

حدیث «تحریم ازدواج موقت در سال خیبر»

از روایت های بی اساس صحیح بخاری روایت حرام شدن ازدواج موقت در سال نبرد خیبر است. بخاری در کتاب مغازی این گونه نقل می کند:

یحیی بن قزعه، از مالک، از ابن شهاب، از عبدالله و حسن - فرزندان محمد بن علی - از پدرشان از علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، ازدواج موقت با زنان و خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.^{۱۵۶}

این حدیث در کتاب ذبائح صحیح بخاری نیز آمده است:

عبدالله بن یوسف، از مالک، از ابن شهاب، از عبدالله و حسن - فرزندان محمد بن علی - از پدرشان از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله در سال خیبر، ازدواج موقت و خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.^{۱۵۷}

مسلم نیز حدیث مذکور را با سندهای گوناگون، در کتاب خود نقل می کند و می نویسد:

یحیی بن یحیی برای ما چنین نقل کرد: مطلع شدم که مالک از ابن شهاب از عبدالله و حسن - فرزندان محمد بن علی - از پدرشان از علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، ازدواج موقت با زنان و خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.

۱۵۶ . صحیح بخاری: ۵ / ۱۷۲.

۱۵۷ . همان: ۷ / ۱۲۳.

عبدالله بن محمد بن اسماء ضبعی با همین سند از جویریة از مالک، چنین نقل می کند: شنیدم که علی بن ابی طالب به فالانی می گفت: تو مرد فراموش کاری هستی، رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را نهی کرد... ادامه حدیث همانند حدیث یحیی بن یحیی از مالک است.

ابوبکر بن ابوشیبہ، ابن نمیر و زهیر بن حرب، همگی از ابن عیینہ نقل کرده اند که زهیر گفت: سفیان بن عیینہ، از زهری، از حسن و عبدالله - فرزندان محمد بن علی - از پدرشان از حضرت علی علیه السلام، برای ما روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، ازدواج موقت و گوشت الاغ را منع کرد.

محمد بن عبدالله بن نمیر، از پدرش، از عبدالله، از ابن شهاب، از حسن و عبدالله - فرزندان محمد بن علی - از پدرشان از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که شنیدم ابن عباس، ازدواج موقت با زنان را جایز می دانست بنابراین به او گفتم: ابن عباس! دست نگه دار! چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، ازدواج موقت با زنان و گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.

ابوطاهر و حرمله ابن یحیی، از ابن وهب، از یونس، از ابن شهاب، از حسن و عبدالله - فرزندان محمد بن علی بن ابی طالب - از پدرشان نقل کردند که: شنیدم که علی بن ابی طالب علیهما السلام به ابن عباس می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، ازدواج موقت زنان و خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.^{۱۵۸}

این حدیث ساختگی و دیدگاه عالمان بزرگ اهل سنت

این حدیث با سندهای گوناگون در صحیح بخاری و مسلم، تصریح می کند که تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر، صورت پذیرفته است؛ اما باید گفت که محققان اهل سنت و بزرگان حدیث و اثر، این مسأله را در زمره توهّمات فاحش، قلمداد می کنند.

اکنون برخی سخنان صریح علمای اهل سنت را در این مورد ذکر می کنیم:

حافظ سهیلی در این باره می گوید: در مورد حدیث نهی از خوردن گوشت الاغ، متذکر می شوم که روایت مالک از ابوشهاب، ایراد دارد؛ زیرا وی در این روایت می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان جنگ خیبر، ازدواج موقت و گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.

هیچ کدام از سیره نویسان و راویان اثر، تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر را تأیید نکرده اند. ابوعیینہ همین حدیث را از ابوشهاب از عبدالله بن محمد نقل کرده و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در سال خیبر، خوردن گوشت الاغ و ازدواج موقت را ممنوع اعلام کرد.

معنای حدیث مذکور بر اساس الفاظ ابوعیینہ، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از اتمام جنگ خیبر، ازدواج موقت را ممنوع اعلام کرد. بنابراین، نه الفاظ مالک، بلکه الفاظ ابوشهاب، پس و پیش شده است؛ چرا که گروهی از راویان ابوشهاب، همان الفاظ مالک را نقل کرده اند.^{۱۵۹}

۱۵۸ . صحیح مسلم: ۴ / ۱۳۴ و ۱۳۵.

۱۵۹ . الروض الأنف: ۶ / ۵۵۲.

ابن قیّم جوزیه در فصلی از کتاب زاد المعاد می نویسد:

سخن درست آن است که ازدواج موقت نه در جریان جنگ خیبر؛ بلکه در سال فتح مکه، تحریم شد. گروهی از علما با استناد به حدیث علی بن ابی طالب علیهما السلام - که در صحیح بخاری و مسلم آمده است - گمان برده اند که تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر، صورت پذیرفته است...^{۱۶۰}

ابن قیّم در جای دیگری از کتاب خود می گوید:

کلام درست آن که تحریم ازدواج موقت در سال فتح مکه، صورت پذیرفته است؛ زیرا احادیث صحیح نشان می دهد که مسلمانان در سال فتح مکه، همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و با اذن وی، متعه را انجام دادند. اگر تحریم متعه در روز خیبر صورت پذیرفته باشد، لازمه این سخن نسخ شدن یک حکم برای دومین بار خواهد بود؛ امری که در اسلام هیچ سابقه ای ندارد و چنین چیزی در شریعت، رخ نمی دهد.

و هم چنین، در قلعه خیبر زنان یهودی؛ نه مسلمان حضور داشتند و مجوز ازدواج با اهل کتاب، هنوز صادر نشده بود...^{۱۶۱}

ابن قیّم در جای دیگری می گوید:

روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در سال فتح مکه ازدواج موقت را حلال نمود، اما در جای دیگری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در همین سال، ازدواج موقت را حرام کرد.

علاوه بر دو روایت مذکور، تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر نیز اختلاف نظر علما قرار گرفته، اما روایت درست این است که تحریم ازدواج موقت در سال فتح مکه، صورت پذیرفته و در جریان جنگ خیبر، تنها، گوشت الاغ حرام شده است...^{۱۶۲}

بدرالدین عینی نیز به اظهار نظر درباره این حدیث پرداخته است. وی در کتاب مغازی می نویسد:

ابن عبدالبر می گوید: گفتن حدیث تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر، غلط است. سهیلی می گوید: هیچ کدام از سیره نویسندگان و راویان اثر، تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر را تأیید نمی کنند.^{۱۶۳}

شهاب الدین قسطلانی نیز در ابتدا باب نکاح صحیح بخاری این حدیث را چنین نقل می کند:

مالک بن اسماعیل، از ابن عیینه نقل می کند که از زهری شنیدم: حسن بن محمد بن علی و برادرش عبدالله به نقل از پدرشان به من خبر دادند که حضرت علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: پیامبر در زمان خیبر، ازدواج موقت و گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد.

سپس در شرح این حدیث می گوید:

۱۶۰ . زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ۲ / ۱۴۲.

۱۶۱ . همان: ۲ / ۱۸۳.

۱۶۲ . زاد المعاد: ۴ / ۶.

۱۶۳ . عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری: ۱۷ / ۲۴۶ - ۲۴۷.

عبارت «در زمان خیبر» نشان می دهد که هر دو مسأله تحریم شده است. در کتاب مغازی پیرامون غزوه خیبر چنین آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان جنگ خیبر، ازدواج موقت زنان و خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد؛ با این حال، بیهقی در کتاب المعرفه می نویسد: ابن عیینه گمان می کرد که حدیث حضرت علی در جریان خیبر، فقط به تحریم گوشت الاغ، و نه تحریم ازدواج موقت، اشاره دارد.

بیهقی می گوید: به نظر می رسد که مقصود ابن عیینه این است که پیامبر صلی الله علیه وآله - بر اساس روایات موجود - پس از جنگ خیبر، ازدواج موقت را حلال و آن گاه آن را دوباره تحریم نمود. بنابراین حضرت علی علیه السلام در نهی خود، به تحریم نهایی ازدواج موقت استدلال نمود تا حجت بر ابن عباس تمام شود.

سهیلی می نویسد: تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر، مسأله ای است که سیره نویسان و راویان اثر، آن را تأیید نمی کنند...^{۱۶۴}

قسطلانی در شرح حدیث موجود در کتاب مغازی می نویسد:

ابن عبدالبر می گوید: گفتن حدیث تحریم ازدواج موقت در جریان جنگ خیبر، اشتباه است. بیهقی می گوید: هیچ یک از سیره نویسان، این موضوع را تأیید نمی کنند.^{۱۶۵}

دیدگاه ابن حجر عسقلانی

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث می نویسد:

گفته اند که در این حدیث، پس و پیش شده است. درست این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، گوشت الاغ و ازدواج موقت با زنان را ممنوع اعلام کرد.

جنگ خیبر، زمان ازدواج موقت با زنان است؛ چرا که در این جنگ، ازدواج موقت با زنان صورت نگرفت. به خواست خدا، شرح این موضوع در کتاب نکاح و در جای مناسب، بیان خواهد شد.

آن گاه ابن حجر در کتاب نکاح، احادیث مربوط به این مسأله و دیدگاه های بیهقی، سهیلی، ابن عبدالبر و دیگران را به صورت مفصل ذکر می کند و می نویسد:

می توان اشکال مذکور را این گونه حل و فصل نمود که خبر جواز ازدواج موقت در روز فتح مکه، به حضرت علی علیه السلام نرسیده بود؛ زیرا - همان گونه که توضیح خواهیم داد - ممنوعیت ازدواج موقت در حین حرکت شبانه، صورت گرفته بود. در این زمینه ابوعوانه روایتی را از طریق سالم بن عبدالله نقل و آن را صحیح دانسته است. این روایت ظاهر حدیث مذکور را تأیید می کند. در این روایت آمده است: مردی از ابن عمر درباره ازدواج موقت پرسید و گفت: فلانی، ازدواج موقت را زیر سؤال می برد.

۱۶۴ . إرشاد الساری إلی صحیح البخاری: ۸ / ۴۱.

۱۶۵ . همان منبع: ۶ / ۵۳۶.

ابن عمر پاسخ داد: به خدا سوگند، او می داند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان جنگ خیبر، ازدواج موقت را حرام نمود و ما از آن موقع به بعد، ازدواج موقت نمی کردیم.^{۱۶۶}

به نظر ما دفاع از بخاری، حافظ ابن حجر را بر آن داشته تا در این حدیث - بر اساس روایات اهل سنت - ، امیر مؤمنان و دروازه شهر علم رسول خدا صلی الله علیه وآله را به ارتکاب اشتباه و جهل، متهم سازد. پناه بر خدا از تعصبی که صاحب خود را به پرتگاه هلاکت می برد.

دیدگاه دهلوی

ولی بطلان ادعای ابن حجر از سخنان دهلوی و پدرش شاه ولی الله در کتاب فرء العینین آشکار می شود... دهلوی به ایرادهای مطرح شده علیه عمر بن خطاب پاسخ می دهد. در یازدهمین ایراد مطرح شده، این گونه می نگارد: با آن که ازدواج موقت با زنان و متعه حج در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله رایج بود، اما عمر هر دو را تحریم نمود و به این ترتیب حکم خدا را نسخ و حلال او را حرام نمود. همان گونه که در کتاب های اهل سنت آمده است، خود عمر به این امر اعتراف می کند و می گوید: دو متعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله جایز بود، اما من آن را ممنوع، اعلام می کنم.

در پاسخ باید گفت: صحیح مسلم، صحیح ترین کتاب اهل سنت است. وی در این کتاب به نقل از سلمه بن اکوع و سبره بن معبد جهنی از ابوهریره، حدیثی را روایت می کند که در دیگر صحاح نیز آمده است. در این حدیث می خوانیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان جنگ اوطاس، به مدت سه روز ازدواج موقت را تجویز نمود، اما پس از پایان این سه روز برای همیشه، حکم تحریم آن را صادر کرد.

روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه مشهور و متواتر است؛ به گونه ای که نوادگان او نیز از قول وی این روایت را نقل کرده اند. روایت مذکور در کتاب الموطأ، صحیح مسلم و دیگر کتاب های معروف، با سندهای گوناگون، ثبت شده است.

برخی شیعیان این شبهه را مطرح کرده اند که ازدواج موقت در جنگ خیبر حرام شده است، اما دگر بار در جنگ اوطاس، حکم تجویز آن صادر شده است.

در پاسخ باید گفت: این شبهه از خلط مفاهیم و بدفهمی نشأت می گیرد؛ زیرا روایت حضرت علی علیه السلام پیرامون جنگ خیبر، نه بر تحریم ازدواج موقت، بلکه بر تحریم خوردن گوشت الاغ دلالت می کند. با این همه، عبارت وی، شبهه تحریم هر دو در جنگ خیبر را به ذهن القا می کند.

برخی بر اساس روایت مذکور، این شبهه را حقیقت پنداشته و جنگ خیبر را به عنوان زمان تحریم ازدواج موقت با زنان، مطرح می کنند. اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام جنگ خیبر را به عنوان تاریخ تحریم ازدواج موقت، تلقی می کرد چگونه می توانست در جریان سخن خود با ابن عباس، به پاسخ گویی و الزام او بپردازد؟

۱۶۶ . فتح الباری: ۹ / ۱۳۸.

این در حالی است که حضرت امیر در هنگام پاسخ گویی و الزام ابن عباس، روایت مذکور را نقل کرد، ابن عباس را به شدت از تجویز ازدواج موقت، بر حذر داشت و به او گفت: تو انسان فراموش کاری هستی. از طرفی آنان که جنگ خیبر را زمان تحریم ازدواج موقت می دانند در واقع استدلال حضرت امیر را تخطئه می کنند و همین تخطئه، جهل و حماقت آنان را بر ملا می سازد.^{۱۶۷}

به نظر ما این سخنان، بطلان احادیث وارده پیرامون تحریم ازدواج موقت را در جریان جنگ خیبر به اثبات می رساند و نشان می دهد که بخاری، مسلم و دیگر راویان این احادیث و استنادکنندگان بدان، جاهلند؛ چرا که صحت این احادیث، مستلزم بطلان استدلال امیر مؤمنان علی علیه السلام است... .

این سخنان نشان می دهد که حافظ ابن حجر و هم فخران پس از او، بی خرد هستند؛ چرا که امیر مؤمنان علی علیه السلام را به عدم آگاهی از داستان تحریم ازدواج موقت، متهم کرده اند.

یادآوری می شود که دهلوی در این زمینه، به طرح چند ادعا علیه امامیه پرداخته است و خوانندگان محترم می توانند برای اطلاع از چگونگی ابطال ادعاهای وی به کتاب تشیید المطاعن مراجعه نمایند.

دیدگاه امام شافعی

امام شافعی، معتقد است که در روایات مربوط به تحریم گوشت الاغ - که از قول امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است - ذکر واژه «متعه»، صحیح نیست. عینی می گوید: شافعی از مالک و با سند وی از قول علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان جنگ خیبر، خوردن گوشت الاغ را ممنوع اعلام کرد. شافعی چیزی به این حدیث نیفزوده و به جهت اطلاع از اختلافات مطرح شده پیرامون تحریم ازدواج موقت، از نقل مسأله ازدواج موقت سرباز زده است.^{۱۶۸}

بنابراین مشخص می شود که شافعی نیز، اعتبار این روایات صحیح!! را زیر سؤال می برد.

چکیده بحث

پیشوایان بزرگ اهل سنت، حافظان حدیث و نقّادان اخبار، سند یا متن بسیاری از روایات صحیح بخاری و مسلم را باطل دانسته اند... شرح و تفصیل این موضوع، ما را از مقصود اصلی باز می دارد. از این رو، مطالب مذکور را کافی و وافعی می دانیم.

دانستیم که پیشوایان بزرگ و مشهور اهل سنت، روایات صحیح بخاری و مسلم را زیر سؤال برده اند؛ حال چگونه می توان استناد فخر رازی به عدم درج حدیث متواتر و مشهور غدیر در صحیح بخاری و مسلم را پذیرفت؟! و چگونه می توان بی اعتنایی بخاری و مسلم به این حدیث را نشانه عدم صدور آن از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله قلمداد نمود؟!

۱۶۷ . تحفة اثنا عشریه - باب مطاعن.

۱۶۸ . عمدة القاری: ۱۷ / ۲۴۷.

بخش دوم

بررسی و نقد صحیح مسلم

ابراهیم بن عبدالله سعدی و صحیح مسلم

چنان که گفته اند، مسلم بن حجاج نیشابوری، اعتبار رجال راست گو و مورد اطمینان و ثقه اهل سنت را بی دلیل، زیر سؤال می برد که از این رجال می توان به «ابراهیم بن عبدالله سعدی» اشاره نمود. ذهبی در این باره می گوید: ابراهیم بن عبدالله سعدی نیشابوری، راست گو بود و از یزید بن هارون و دیگران نقل حدیث می کرد.

ابوعبدالله حاکم می گوید: ابراهیم، مسلم را حقیر می شمرد، به همین جهت، مسلم بی هیچ دلیلی بر او طعنه می زد.^{۱۶۹}

تردید نیست که این مسأله، عدالت مسلم را زیر سؤال می برد و اعتماد به وی و روایات وارده در کتابش را از میان می برد. به همین جهت است که ابن جوزی می نویسد:

از اشتباهاتی که ابلیس، محدثان را به آن مبتلا می کند این است که محدثان از روی انتقام جویی، اعتبار یک دیگر را مخدوش می کنند و همین، آن ها را از مبنای جرح و تعدیلی که علمای پیشین، برای دفاع از شرع، بهره می جستند، خارج می کند.^{۱۷۰}

ابوزرعه رازی و صحیح مسلم

بین علمای بزرگ، بدگویی و انتقاد امام ابوزرعه رازی از کتاب مسلم بن حجاج، مشهور است. در دو کتاب تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال در ضمن شرح حال احمد بن عیسی مصری چنین آمده است:

سعید بردعی گفته است: روزی دیدم که نام صحیح مسلم را نزد ابوزرعه ذکر کردند. در این هنگام ابوزرعه گفت: اینان قومی هستند که پیش از فرا رسیدن زمان مناسب، در صدد پیشتازی برآمدند و به همین جهت برای تجارت، به چنین تألیفاتی دست زدند.^{۱۷۱}

ابوالفضل ادفوی در کتاب الامتاع می نویسد:

ابوزرعه کتاب مسلم را به باد انتقاد می گرفت و می گفت: چگونه آن را صحیح می دانی در حالی که روایاتی جعلی در آن ثبت شده است؟

آن گاه ابوزرعه پس از این سخنان، تعدادی از راویان را برمی شمرد.

۱۶۹. میزان الاعتدال: ۱ / ۴۴.

۱۷۰. تلبیس ابلیس: ۱۳۵.

۱۷۱. میزان الاعتدال: ۱ / ۱۲۶.

احادیث ساختگی در صحیح مسلم

حال که با برخی علل انتقاد از مسلم بن حجاج و بدگویی شخصیتی چون ابوزرعه از کتاب وی، آشنا شدیم، بعضی احادیث ساختگی و باطل وی را بر می شمیریم.

حدیث ساختگی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام

از احادیث جعلی و دروغ مسلم، حدیثی است که از جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام در یکی از ضحضاح‌های^{۱۷۲} دوزخ خبر می دهد. مسلم می نویسد:

عبیدالله بن عمر قواریری، محمد بن ابوبکر مقدمی و محمد بن عبدالملک اموی، از ابوعوانه، از عبدالملک بن عمیر، از عبدالله بن حارث بن نوفل نقل می کنند که عباس بن عبدالمطلب به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! ابوطالب از شما محافظت می کرد و برای شما خشمگین می شد؛ حال آیا شما هم منفعتی به وی رسانده اید؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری، ابوطالب هم اکنون در یکی از ضحضاح‌های جهنم به سر می برد و اگر به خاطر من نبود، در پست ترین جایگاه جهنم قرار می گرفت.^{۱۷۳}

تکذیب این حدیث ساختگی

تمامی احادیث این چنینی بخاری و مسلم، جعلی و دروغ بوده و برای مخدوش نمودن وجهه امیر مؤمنان علی علیه السلام، کاستن از شأن وی و افزایش مقام و منزلت ابوبکر بن ابوقحافه، ساخته و پرداخته شده اند....

برای تکذیب روایات اهل سنت مبنی بر کافر مردن سرورمان حضرت ابوطالب علیه السلام، همین بس که ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

واقدی برای من این گونه نقل کرد: حضرت علی علیه السلام فرمود:

لَمَّا تَوَفَّى أَبُو طَالِبٍ أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَبَكَى شَدِيداً؛ ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَاغْسِلْهُ وَكَفِّنْهُ وَوَارِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَرَحْمَهُ؛

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله را از درگذشت ابوطالب آگاه کردم، به شدت گریست و فرمود: برو، غسل و کفن و دفن او را انجام ده! خدا او را بیامرزد و مورد رحمت خویش قرار دهد.

در این هنگام عباس به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! آیا امید داری که آمرزیده شود؟
پیامبر فرمود:

أَيُّ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ؛

آری، به خدا سوگند که چنین امید می دارم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله تا چند روز بی آن که از خانه خارج شود، به استغفار برای ابوطالب پرداخت.

۱۷۲. ضحضاح: به مکان های تنگ و پر از آتش جهنم، اطلاق می شود.

۱۷۳. صحیح مسلم: ۱ / ۱۳۴، کتاب الایمان، باب شفاعة النبی لأبی طالب.

واقدی می گوید: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسیر تشییع جنازه عمویش ابوطالب حاضر شد و فرمود:

وصلتک رحم و جزاک الله خیراً؛

تو صله رحم را به جا آوردی، خداوند جزای خیرت دهد.^{۱۷۴}

از این گذشته، اهل بیت علیهم السلام بر سر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام، اتّفاق نظر دارند و همان گونه که در جای خود ثابت شد، اجماع اهل بیت، حجّت قطعی به شمار می رود. علمای اهل سنت نیز به اجماع اهل بیت علیهم السلام در مسأله مذکور اشاره قرار کرده اند؛ به گونه ای که در روضه الأحاب به نقل از جامع الأصول ابن اثیر آمده است:

زعم أهل البيت أن أبا طالب مات مسلماً، والله أعلم بصحته؛

اهل بیت بر این باورند که ابوطالب، مسلمان از دنیا رفته است؛ اما خداوند بیش از هر کس دیگری، از درستی این امر آگاهی دارد.

خاطر نشان می شود که اهل سنت، ادّعی اطاعت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام را مطرح می کنند و این موضوع را در کتاب های خود - به هنگام شرح حدیث ثقلین و در ذیل حدیث سفینه ذکر نموده اند؛ آن جا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل أهل بيتي كسفينة نوح...؛

مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است... .

بنابراین، اگر در ادّعی خود صادق باشند بی هیچ شکّ و تردیدی با اجماع اهل بیت علیهم السلام مبنی بر مؤمن بودن حضرت ابوطالب علیه السلام، مخالفتی نمی کنند.

البته باید دانست که احادیث مسلم در این باب، خالی از تناقض نیست؛ به گونه ای که حدیث مذکور نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش از روز قیامت، از ابوطالب شفاعت نموده و با نجات ابوطالب از سختی های عذاب، او را وارد ضحضاح جهنّم کرده است؛ در حالی که حدیث ابوسعید به صراحت نشان می دهد شفاعتی در حق ابوطالب، انجام نپذیرفته و از عذاب او کاسته نشده، بلکه پیامبر صلی الله علیه وآله آرزو کرده است که ابوطالب در روز قیامت، از شفاعت ایشان برخوردار شود و با خروج از بدترین جایگاه های دوزخ، وارد ضحضاح گردد... .

بنابراین، برخی روایات مذکور، به صراحت از تخفیف عذاب و برخی دیگر از عدم حصول چنین تخفیفی، خبر می دهند و بدین ترتیب، تناقض آشکار موجود در روایات مذکور، بر کسی پوشیده نیست.

حدیثی که نشان از انتصاب ابوبکر به خلافت دارد!!

در صحیح مسلم با حدیثی رو به رو می شویم که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از خود، ابوبکر را به خلافت، منصوب کرده است. این حدیث کاملاً جعلی و دروغ که در کتاب مناقب به چشم می خورد، بدین شرح است:

۱۷۴ . الطبقات الکبری ۱: ۱۲۳ - ۱۲۴.

عبيدالله بن سعید، از یزید بن هارون، از ابراهیم بن سعد، از صالح بن کیسان، از زهری، از عروه نقل می کند که عایشه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیماریش به من گفت: پدرت ابابکر و برادرت را صدا بزن تا چیزی بنویسم؛ زیرا می ترسم کسی آرزوی خلافت را در سر پیروانند و دیگری بگوید: من به خلافت سزاوارترم، در حالی که خدا و مؤمنان، تنها به خلافت ابوبکر رضایت می دهند.^{۱۷۵}

بخاری نیز این حدیث را در بخش «المرضى» صحیح خود این گونه نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیماریش فرمود:

قصد داشتم فردی را نزد ابوبکر وپسرش بفرستم و پیمان خود را مطرح کنم تا مبدا دیگران آرزوی خلافت در سر پیروانند و خود را اولی تر به خلافت، بپندارند؛ اما (از این کار صرف نظر کردم) و با خود گفتم: خداوند این کار را خوش ندارد و مؤمنان نیز (دیگران را) رد خواهند نمود.

و در تعبیر دیگر آمده است: مؤمنان ابا دارند و خداوند هم اجازه نخواهد داد.^{۱۷۶}

حدیث ساختگی و دیدگاه عالمان اهل سنت

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

این حدیث آشکارا نشان از فضل و برتری ابوبکر دارد. پیامبر در این حدیث از حوادث بعد از رحلت خود و پافشاری مسلمانان بر خلافت ابوبکر، خبر می دهد.^{۱۷۷}

دروغ بودن و بطلان این حدیث، آشکار است؛ چرا که اهل سنت اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر را به خلافت، منصوب نکرد. اگر در حقیقت چنین سخنی بر زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله جاری شده بود، علمای اهل سنت دست به دامن استدلال های باطل و واهی نمی شدند و این همه اختلاف و نزاع به وجود نمی آمد... .

نووی در شرح این سخن که «اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواست کسی را به خلافت برگزیند، چه کسی را انتخاب می کرد؟»، چنین تأکید می کند:

این سخن نشان می دهد که اهل سنت، نص صریحی از پیامبر در مورد خلافت ابوبکر، در دست ندارند؛ بلکه صحابه به جهت فضایل ابوبکر، او را مقدم داشتند و به اجماع، خلافت او را تأیید کردند. اگر نصی مبتنی بر خلافت ابوبکر یا دیگران وجود داشت، انصار و دیگران دچار اختلاف نمی شدند، کسی که این روایت صریح از پیامبر صلی الله علیه وآله را حفظ بود، آن را برای مردم قرائت می کرد و هر یک از اصحاب به خانه های خود باز می گشتند؛ اما اصحاب به علت عدم وجود چنین نصی، در آغاز، دچار اختلاف شدند و آن گاه به واسطه اجماع همگان بر خلافت ابوبکر، اوضاع آرام گرفت.

۱۷۵ . صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۵۷ / ۲۳۸۷.

۱۷۶ . صحیح بخاری: ۷ / ۲۱۸.

۱۷۷ . شرح مسلم، نووی: ۱۵ / ۱۵۵.

نَوّوی در ادامه به دیدگاه شیعه می پردازد و می نویسد:

ادّعی شیعیان مبنی بر وجود نصّ و وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مورد خلافت حضرت علی علیه السلام، باطل است و آحاد مسلمانان چنین ادّعی را بی اساس می دانند. در زمان حضرت علی علیه السلام نیز، اجماع همگانی بر بطلان ادّعی شیعیان قرار گرفت و خود حضرت علی، نخستین کسی است که با ذکر جمله: ما جز این قرآن چیزی در دست نداریم، ادّعی شیعیان را تکذیب می کند.^{۱۷۸}

همان گونه که ملاحظه شد نَوّوی برای اثبات خلافت ابوبکر، به ماجرای سقیفه استدلال می کند و این نشان می دهد که در صورت صحّت حدیث مسلم، به طرح استدلال مذکور نیازی وجود نداشت!! کوتاه سخن این که اگر این حدیث، صحّت داشت، علمای اهل سنّت برای اثبات امامت ابوبکر به آن استدلال می کردند، از عدم وجود نصّ رسول خدا صلی الله علیه وآله مبنی بر خلافت وی سخن نمی گفتند و دست به دامن خرافات و یاوه گویی های دیگر نمی شدند؛ حتی اگر حدیث مذکور را نوعی پیشگویی به شمار آوریم، استدلال بدان، از استدلال به امور دیگر، بهتر و شایسته تر است... .

ابوالسعادات ابن اثیر نیز، عدم وجود نصّ رسول خدا صلی الله علیه وآله مبنی بر خلافت ابوبکر را تأکید می کند و می نویسد:

ادّعی شیعیان و بکریه^{۱۷۹} در مورد وجود نصّ رسول خدا صلی الله علیه وآله مبنی بر امامت علی علیه السلام و ابوبکر، مورد تأیید هیچ کس نیست، چرا که افراد خاص و اندکی چنین روایاتی را وضع و منتشر کرده اند و آن گاه ناقلان بسیاری در زمان حیات این افراد و نیز در دوره های بعد، به نقل این روایات ساختگی پرداخته اند، بنابراین نمی توان این اخبار را تأیید نمود.^{۱۸۰}

وای بر بخاری و مسلم که از روی علاقه به ابوبکر و عمر، دروغ ها و خرافاتی را نقل کرده اند که حتّی بزرگان اهل سنّت نیز آن را در شمار افتراها و اخبار جعلی بکریه، قرار می دهند.

حدیث «عمر نخستین کسی بود که دستور اذان را صادر کرد»

مسلم در کتاب نماز و در باب «بدء الأذان»، حدیث بی اساس دیگری را نقل می کند که متن آن بدین گونه است:

اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از محمّد بن بکر، نیز محمّد بن رافع از عبدالرزاق، از ابن جریر و هم چنین هارون بن عبدالله - که متن حدیث از اوست - برای ما چنین نقل کرده اند:

حجاج بن محمّد از ابن جریر از نافع - مولای ابن عمر - از عبدالله بن عمر روایت می کند:

۱۷۸. شرح مسلم، نووی: ۱۵ / ۱۵۴ و ۱۵۵.

۱۷۹. بکریه کسانی هستند که معتقدند پیامبر درباره خلافت ابوبکر سخنی فرموده اند.

۱۸۰. جامع الأصول: ۱ / ۱۲۱.

مسلمانان بعد از آمدن به مدینه دور هم می نشستند و منتظر فرا رسیدن وقت نماز می شدند. در آن زمان هیچ کس، ندای نماز را سر نمی داد تا این که روزی مسلمانان به بحث و تبادل نظر پرداخته و برخی گفتند: برای مطلع ساختن مردم از فرا رسیدن وقت نماز همانند مسیحیان از ناقوس استفاده کنید.

برخی دیگر گفتند: همانند یهود از بوق استفاده کنید.

عمر گفت: بهتر نیست که یک منادی را برای سر دادن ندای نماز انتخاب کنید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای بلال! برخیز و ندای نماز سر ده!^{۱۸۱}

این حدیث را کسانی جعل کردند که در پی منقبت تراشی برای عمر بن خطاب بوده اند. حدیث مذکور با یکی دیگر از احادیث اهل سنت در مورد اذان، منافات دارد؛ به گونه ای که در سنن ابوداود و کتاب های دیگر آمده است که اذان پس از رؤیای شبانه یکی از انصار، تشریح شد.

البته حقیقت و علت واقعی تشریح اذان را باید در این سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام، جست و جو کرد که تشریح اذان در شب معراج، صورت پذیرفت و جبرئیل در بیت المقدس، ندای اذان سر داد. بنابراین، دیگر احادیث مربوط به تشریح اذان، ساخته و پرداخته کفرورزان و ملحدان است.

دو حدیث متناقض

از دیگر احادیث بی پایه می توان به دو حدیث متناقضی اشاره نمود که مسلم هر دو را و بخاری یکی از آن ها را نقل کرده اند. این دو حدیث، به مکان اقامه نماز ظهر توسط پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان حجّه الوداع اشاره می کنند. مسلم به نقل از عایشه و جابر، مکه را به عنوان مکان اقامه نماز مذکور، معرفی می نماید و در جای دیگری همگام با بخاری و به نقل از ابن عمر، منی را مکان اقامه نماز مذکور، به شمار می آورد. ملا علی قاری در کتاب الرجال می نویسد:

ابن حزم در مورد این دو روایت می گوید: بی شک، یکی از این دو روایت دروغ است.

علمای اهل سنت در تعیین روایت صحیح و دروغ در بین این دو حدیث، دچار اختلاف شده اند. ابن قیم در اشاره به این اختلاف علمای اهل سنت می نویسد:

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله به منی بازگشت، اما مکان اقامه نماز وی در آن روز، محلّ اختلاف است.

در صحیح مسلم و بخاری به نقل از ابن عمر آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان، از منی به مکه کوچ کردند و آن گاه در بازگشت، نماز ظهر را در منی اقامه کرد.

در صحیح مسلم به نقل از جابر و عایشه آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله نماز ظهر را در مکه به جا آورد.

علما در مورد رجحان یکی از دو نقل مذکور بر دیگری، دچار اختلاف شده اند. برای مثال ابومحمد ابن حزم می گوید: سخن عایشه و جابر، برتر و پسندیده تر است.

برخی علما به حمایت از دیدگاه ابن حزم پرداخته و به علل ذیل، نقل عایشه و جابر را صحیح تر دانسته اند:

۱. دو نفر به نقل این روایت پرداخته اند و نقل دو راوی، بر نقل یک راوی رجحان دارد.
۲. عایشه بیش از هر کس دیگری، به پیامبر نزدیک بوده است و نزدیکی، اختصاص و مزیت عایشه در دیگران یافت نمی شود.

۳. شیوه جابر در نقل همه حوادث حجّه الوداع پیامبر صلی الله علیه وآله، از دیگر شیوه ها کامل تر است؛ چرا که داستان حجّه الوداع را از حفظ داشت و حتی جزئیات آن را نیز ثبت و ضبط می نمود تا جایی که یکی از مسائل غیرمرتبط با مناسک حج را نیز از قلم نینداخته است. در این باره می گوید: پیامبر در شب جمع الطریق، پیاده شد و پس از قضای حاجت در کنار درّه، وضویی گرفت.

به همین جهت کسی که این گونه مسائل جزئی را هم از قلم نمی اندازد، مکان نماز پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان را هم به صورت صحیح، ثبت و ضبط می کند.

۴. حجّه الوداع در ماه آذار (مارس میلادی) یعنی به هنگام تساوی روز و شب، روی داد و پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از طلوع خورشید از مزدلفه به منی رفت، برای مردم سخنرانی نمود، ماده شتران فربه و فراوانی را سر برید و گوشت آن را تقسیم کرد. گوشت این ماده شتران را پختند و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز از آن تناول نمود. رسول خدا صلی الله علیه وآله رمی جمره را انجام داد، سرش را تراشید؛ عطر زد و سخنرانی نمود. آن گاه به طواف کعبه پرداخت. ایشان پس از طواف، از آب زمزم و شربت سقایه (محل گرد آمدن آب) نوشید و به هنگام نوشیدن حاجیان، در آن جا توقف نمود.

به نظر می رسد که این اعمال، آن قدر زود تمام نمی شود که فرصت بازگشت و رسیدن به منی، آن هم به هنگام ظهر و در ماه آزار (مارس)، فراهم آید.

۵. این دو حدیث به منزله ناقل و مبقی هستند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله عادت داشت که در هنگام حج، منزلگاهی را در میان مسلمانان، اختیار می کرد و همان جا نماز می گزارد؛ به همین جهت ابن عمر، مطابق عادت پیامبر صلی الله علیه وآله منی را به عنوان محل اقامه نماز وی معرفی کرد. اما جابر و عایشه، خلاف این عادت را ثبت و ضبط نمودند، بنابراین حدیث جابر و عایشه به حفظ، اولی تر است.

گروهی دیگر از دانشمندان نقل ابن عمر را به دلایل ذیل، صحیح تر دانسته اند:

یکم. اگر پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه نماز ظهر را اقامه کرده بود، اصحاب وی در منی به صورت فردی یا دسته دسته، نماز نمی گزارند؛ بلکه باید پشت سر امامی نماز بگذارند که جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. اما چنین چیزی هرگز روایت نشده است و هیچ کس، نگفته است که پیامبر صلی الله علیه وآله فردی را به نیابت از خود، به عنوان امام جماعت اصحاب، انتخاب کرد.

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از بازگشت خود به نزد اصحاب و برعهده گرفتن امامت جماعت آنان، مطمئن نبود، چنین می گفت: اگر وقت نماز شد و من در میان شما نبودم، فلانی امام جماعت شما باشد.

هیچ کدام از این دو امر اتفاق نیفتاد؛ به گونه ای که اصحاب در منی قطعاً نماز را به صورت فردی اقامه نکردند و عادت نداشتند که در هنگام اجتماعات، دسته دسته نماز بگذارند. بنابراین، متوجه می شویم که اصحاب مثل همیشه نماز را همراه پیامبر صلی الله علیه وآله اقامه کرده اند.

دوم. اگر پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه نماز می گزارد تعدادی از اهالی بومی شهر مکه، پشت سر وی به نماز می ایستادند و پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان فرمان می داد که نماز خود را به صورت کامل به جای آورند؛ در این صورت خبر برخاستن این دسته از نمازگزاران برای اتمام نماز پس از قرائت سلام توسط پیامبر صلی الله علیه وآله، از طریق راویان نقل می شد و به گوش همگان می رسید.

اما عدم نقل این دو مسأله و حتی عدم رخ داد قطعی آن، نشان می دهد که پیامبر به هیچ وجه، نماز ظهر آن روز را در مکه اقامه نکرده است.

برخی افراد ناآگاه نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

ای اهل مکه! شما نمازتان را به صورت کامل اقامه کنید، چرا که ما مسافر هستیم.

باید به این افراد متذکر شد که پیامبر صلی الله علیه وآله نه در حجه الوداع، بلکه در سال فتح مکه، سخن مذکور را ایراد فرمود.

سوم. همگان می دانند که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از طواف، دو رکعت نماز طواف را به جای آورد.

هم چنین معلوم است که بسیاری از مسلمانان، پشت سر پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشتند و به کارها و مناسک ایشان، اقتدا می کردند.

احتمال دارد برخی با دیدن نماز طواف پیامبر صلی الله علیه وآله و اقتدای مردم به ایشان، گمان برده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در حال اقامه نماز ظهر بوده است، به ویژه اگر نماز طواف پیامبر صلی الله علیه وآله در نیمروز صورت گرفته باشد، احتمال چنین توهمی وجود دارد، اما نماز پیامبر صلی الله علیه وآله در منی را نمی توان حمل بر چیزی جز نماز واجب کرد.

چهارم. هیچ کس به یاد ندارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در جریان حج، نماز واجب را در مکه اقامه کرده باشد، بلکه ایشان در طول اقامت در مکه، نماز جماعت را در منزلگاه خود به جای می آورد؛ بدین ترتیب که نماز جماعت را در هر منزلی که مسلمانان، فرود می آمدند، اقامه می کرد و در جایی غیر از منزلگاه عمومی، نماز نمی گزارد.

پنجم. حدیث ابن عمر از امتیاز اجماع بهره می برد، اما حدیث جابر از احادیثی است که مسلم، تنها ناقل آن به شمار می آید. بنابراین، حدیث ابن عمر از حدیث جابر، صحیح تر است.

از نظر سند نیز راوی حدیث ابن عمر، حافظ تر، مشهورتر و مقبول تر است؛ چرا که نمی توان حاتم بن اسماعیل را با عبیدالله و حفظ جعفر را با حفظ نافع، مقایسه نمود.

ششم. حدیث عایشه در تعیین زمان طواف پیامبر صلی الله علیه وآله اضطراب دارد؛ به گونه ای که از قول عایشه، سه زمان برای طواف پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر شده است:

نخست آن که پیامبر صلی الله علیه وآله به هنگام ظهر طواف نمود.

دوم آن که پیامبر صلی الله علیه وآله طواف را تا شب به تأخیر انداخت.

سوم آن که ایشان در ساعات پایانی روز، افاضه را انجام داد.

بنابراین مشخص می شود که حدیث عایشه - بر خلاف حدیث ابن عمر - هنگام کوچ از منی و محل نماز را دقیقاً مشخص نکرده است.

هفتم. بی تردید حدیث ابن عمر از حدیث عایشه صحیح تر است؛ زیرا حدیث عایشه از روایت محمد بن اسحاق از عبدالرحمان بن قاسم، از پدرش از عایشه، نقل شده است و استدلال به ابن اسحاق، مورد اتفاق علما نیست. از این گذشته، ابن اسحاق، تصریح به شنیدن حدیث مذکور نکرده؛ بلکه تنها، از ساختار «عننه؛ راویان به ترتیب» بهره گرفته است.

با توصیفات مذکور چگونه می توان حدیث عایشه را بر این سخن عبیدالله که: «نافع از قول ابن عمر برای من نقل کرد»، ترجیح داد؟

هشتم. حدیث عایشه دقیقاً روشن نمی کند که پیامبر صلی الله علیه وآله نماز ظهر را در مکه به جای آورد؛ چرا که در متن این حدیث می خوانیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پایان روز، از منی کوچ کرد، نماز ظهر را اقامه کرد و آن گاه به منی بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله که شب های ایام تشریق را در منی باقی مانده بود به هنگام ظهر به رمی جمره می پرداخت و در هر جمره هفت سنگریزه را پرتاب می نمود.

همان گونه که ملاحظه می شود، این حدیث به صراحت، مشخص نمی کند که پیامبر صلی الله علیه وآله نماز ظهر را در مکه به جای آورد و حال آن که حدیث ابن عمر به صراحت بیان می دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان، از منی کوچ کرد و آن گاه در بازگشت، نماز ظهر را در منی اقامه کرد.

حدیث ابن عمر، توسط همه نویسندگان صحاح، نقل شده است و حال آن که استناد به حدیث عایشه مورد اختلاف علما است.

بنابراین، این دو حدیث نمی توانند در مقام تعارض با یک دیگر برآیند.^{۱۸۲}

حدیث «نخستین آیه ای که نازل شد»

از دیگر احادیث بی اساس مسلم، حدیثی است که می گوید: نخستین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد این آیه بود:

(يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ)؛^{۱۸۳}

۱۸۲ . زاد المعاد: ۲ / ۲۸۰، کیفیت حجة الوداع.

ای جامه به خود پیچیده!

نَوَوی به صراحت بیان می دارد که این حدیث، ضعیف و حتی باطل است... .

ولی الدین ابوزرعه احمد بن زین الدین عبدالرحیم عراقی در شرح الأحکام الصغری درباره حدیث «آغاز وحی»

می نویسد:

این حدیث به وضوح نشان می دهد که آیه اول سوره علق نخستین آیه نازل شده قرآن است. این روایت به نقل از عایشه صحیح شمرده شده است. ابوموسی اشعری و عبید بن عمیر نیز آن را نقل کرده اند.

نَوَوی می گوید: این حدیث، صحیح است و همه علمای گذشته و حال در مورد آن اتفاق نظر دارند.

در این مورد، دو روایت دیگر نیز وجود دارد: یکی روایت صحیح مسلم از قول جابر بن عبدالله و ابوسلمه بن عبدالرحمان که آیه (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) را به عنوان نخستین آیه نازل شده قرآن معرفی می کند؛ نَوَوی می گوید: این حدیث مسلم، ضعیف و حتی باطل است... .

حدیثی در فضایل ابوسفیان

از دیگر احادیث بی اساس مسلم، حدیثی است که در فضایل ابوسفیان نقل شده است:

عبّاس بن عبدالعظیم عنبری و احمد بن جعفر معقری، از نصر - یعنی ابن محمّد یمامی - از عکرمه، از ابوزمیل

نقل می کند که ابن عبّاس می گوید:

مسلمانان به ابوسفیان توجّهی نمی کردند و هم نشین او نمی شدند؛ به همین جهت ابوسفیان به پیامبر صلی الله

علیه وآله گفت: ای رسول خدا! سه درخواست مرا اجابت کنید.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اجابت می شود.

ابوسفیان گفت: دخترم ام حبیبه نیکوترین و زیباترین زن عرب را به ازدواج شما در می آورم. پیامبر صلی الله علیه وآله

فرمود: می پذیرم.

ابوسفیان گفت: دوست دارم معاویه کاتب شخصی شما باشد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: می پذیرم.

ابوسفیان گفت: فرماندهی جنگ با کفار را به من بده تا با کفار بجنگم؛ همان گونه که با مسلمانان می جنگیدم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: می پذیرم.

ابوزمیل می گوید: اگر ابوسفیان موارد مذکور را از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست نمی کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله

آن ها را به وی نمی داد؛ چرا که هیچ کس، از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواستی نمی کرد مگر آن که درخواست وی

اجابت می شد.^{۱۸۴}

ابن قیّم در زاد المعاد می نویسد:

۱۸۳ . سوره مدثر: آیه ۱.

۱۸۴ . صحیح مسلم: ۴ / ۱۹۴۵ / ۲۵۰۱.

عکرمه بن عمار، از ابوزمیل، از ابن عباس نقل می کند که ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت. این حدیث، غلط آشکار است و هیچ تردیدی در نادرستی آن وجود ندارد. ابومحمد ابن حزم می گوید: هیچ تردیدی در مورد جعلی بودن این حدیث، وجود ندارد و باید آن را محصول دروغ گویی عکرمه بن عمار دانست.

ابن جوزی در مورد این حدیث می گوید: بی شک این حدیث، ناشی از توهم برخی راویان است. علما، عکرمه بن عمار را به دروغ گویی در این حدیث متهم نموده اند؛ چرا که تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که ام حبیبه به همسری عبیدالله بن جحش درآمده و از او صاحب فرزند هم شده بود. عبیدالله و ام حبیبه - که هر دو مسلمان شده بودند - به حبشه مهاجرت کردند، اما عبیدالله به آیین نصرانیت گروید و ام حبیبه بر اسلام خود باقی ماند؛ به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله پیکری را نزد نجاشی فرستاد و ام حبیبه را از وی خواستگاری نمود. نجاشی، ام حبیبه را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله درآورد و از طرف ایشان مهریه ای برای وی تعیین نمود. خاطر نشان می شود که این ماجرا در سال هفتم هجری روی داد. ابوسفیان به هنگام آتش بس به مدینه آمد و نزد دخترش ام حبیبه رفت، اما ام حبیبه بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله را کنار زد تا ابوسفیان بر روی آن ننشیند. گفتنی است که همگان اجماع دارند که ابوسفیان و معاویه در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه، ایمان آوردند.

هم چنین در این حدیث آمده است که ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: مرا امارت ده تا با کفار بجنگم، همان گونه که با مسلمانان می جنگیدم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: می پذیرم.

گماشته شدن ابوسفیان به عنوان امیر از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله، به هیچ عنوان در تاریخ، نیامده است.^{۱۸۵}

کتابنامه

الف

۱. ابطال الباطل: فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی.
۲. إرشاد الساری: احمد بن محمد بن ابوبکر قسطلانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳. استخراج المرام من استقصاء الإفحام: سید علی حسینی میلانی، شریعت، قم، چاپ یکم، سال ۱۴۲۵.
۴. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن عبدالبر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵.
۵. أسنى المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: حافظ شمس الدین جزری.
۶. الإصابه فی تمییز الصحابه: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵.

۷. انباء الغمر بأبناء العمر: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۶.
۸. الأنساب: سمعانی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۰۸.

ب

۹. بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة: حافظ جلال الدین سیوطی.

ت

۱۰. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷.
۱۱. تحفه اثنا عشریه: شاه عبدالعزیز دهلوی، نورانی، کتابخانه، پیشاور، پاکستان.
۱۲. تذکره الحفاظ: شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
۱۳. تفسیر رازی (التفسیر الکبیر): امام فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم.
۱۴. تقریب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۵.
۱۵. تلبیس إبلیس: ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی بغدادی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.
۱۶. التلویح فی شرح التوضیح: مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی، دار الکتب العربیه.
۱۷. التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح: بدرالدین محمد بن عبدالله بن بهادر زرکشی.

- ١٨ . التوشيح فى شرح الصحيح: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى.
١٩ . تهذيب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٢٠ . تهذيب الكمال فى معرفه الرجال: نسخه خطى.

ج

- ٢١ . جامع الأصول: مبارك بن محمد شيبانى معروف به ابن الاثير، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
٢٢ . الجمع بين الصحيحين: ابو عبدالله محمد بن ابونصر حميدى.

د

- ٢٣ . الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: دار الكتب علميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢١.

ر

- ٢٤ . الروض الأنف: ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله احمد سهيلى اندلسى.

ز

- ٢٥ . زاد المعاد فى هدى خير العباد: ابن قيم جوزى، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤٠٨.

س

- ٢٦ . سبل الهدى والرشاد: محمد بن يوسف صالحى شامى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٢٧ . سير اعلام النبلاء: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

ش

- ٢٨ . شذرات الذهب: ابن عماد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
٢٩ . شرح مسلم: محبى الدين يحيى بن شرف نووى، دار الكتب العربى، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٧.
٣٠ . شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
٣١ . الشفا بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

ص

- ٣٢ . صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جعفى، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، يمامه، چاپ پنجم، سال ١٤١٤ و دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
٣٣ . صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، مؤسسه عز الدين و دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٣٤ . الصّواعق الموبقه: نصرالله كابللى، نسخه خطى.

٣٥ . الضوء الالامع لأهل القرن التاسع: شمس الدين محمد بن عبدالرحمان سخاوى، از منشورات دار مكتبه الحياه، بيروت، لبنان.

ط

- ٣٦ . طبقات الحفاظ: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
- ٣٧ . طبقات الشافعيه: جمال الدين عبدالرحيم بن حسن بن على شافعى اسنوى، دار العلوم، عربستان سعودى، رياض، سال ١٤٠١.
- ٣٨ . الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

ع

- ٣٩ . علم الحديث: كاظم مدير شانه چى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ نوزدهم، سال ١٣٨٥ ش.
- ٤٠ . عمده القارى: بدر الدين العينى، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- ٤١ . عيون الأثر فى فنون المغازى والسير: ابن سيد الناس، مكتبة دار التراث، مدينه منوره، سال ١٤١٣.

ف

- ٤٢ . فتح البارى فى شرح صحيح البخارى: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
- ٤٣ . فيض القدير فى شرح الجامع الصغير: عبدالرؤف مناوى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

ك

- ٤٤ . الكاشف عن اسماء الرجال الكتب الستة: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٤٥ . كشف الظنون: حاجى خليفه، دار احياء التراث العربى و دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
- ٤٦ . الكواكب الدرارى فى شرح صحيح البخارى: شمس الدين كرمانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠١.

ل

- ٤٧ . اللباب فى علوم الكتاب: سراج الدين عمر بن عادل حنبلى دمشقى.
- ٤٨ . لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

م

- ٤٩ . مختصر التحفة الاثنا عشرية: محمود شكرى أوسى، مكتبه ايشيق، استانبول، تركيه، سال ١٣٩٩.
- ٥٠ . مرآة الجنان: يافعى، دار الكتب الإسلاميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤١٣.
- ٥١ . المستوفى فى أسماء المصطفى: ابوالخطاب ابن دحيه عمر بن على سبتى لغوى.

- ٥٢ . مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى.
- ٥٣ . المغنى فى الضعفاء: ذهبى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٥٤ . المنحول فى علم الأصول: ابوحامد محمد بن محمد غزالى طوسى شافعى.
- ٥٥ . منهاج السنه النبويه: ابن تيميه حرانى، مكتبه ابن تيميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.
- ٥٦ . موسوعه المصطفى والعترة: حسين شاكرى، الهادى، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
- ٥٧ . الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن جوزى قرشى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
- ٥٨ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار المعرفه و دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٣٨٢ هـ .

ن

- ٥٩ . النجوم الزاهره فى ملوك مصر والقاهره: يوسف بن تغرى اتابكى، دار الكتب علميه، قاهره.
- ٦٠ . نزل الأبرار: حافظ محمد بن معتمدخان بدخشانى حارثى، انتشارات نقش جهان، تهران، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.

و

- ٦١ . الوافى بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ايبك بن عبدالله صفدى شافعى، دار احياء، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.
- ٦٢ . وفيات الأعيان: شمس الدين احمد بن محمد بن خلّكان، دار صادر، بيروت، لبنان.

هـ

- ٦٣ . هدى السارى (مقدمه فتح البارى): احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار ريتان، مصر، سال ١٤١٧.

Series of Theological reseaches

(35)

The Sahihs of bukhari and Muslim

in the Scales of Criticism

Ayatollah Seyed Ali Hosseini Milani